کابل

ج، ع، ج، ا، انشان والاحضرت اشرف صدر اعظم صاحب بایکعده از محصلین روندهٔ اروپا و امریکا
مضمون و باقی تصاویر را در متن ملاحظه بفرمایند

۹۱

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ « ابن سینا »

عنوان تلگرافی : کابل انجمن

مخابرات باع ، ص شهزاده احمد علیخان

(درانی) مدیر عمومی انجمن

کابل

(مجلهٔ مصور ماهوار)

(ادبی ، اجتماعی ، تاریخی)

از شعبهٔ نشریات انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک

کابل : ۱۲ افغانی

ولایات داخله : ۱٤ «

« خارجه : نیم پوند انگلیسی

طلبهٔ معارف نصف قیمت

سال (۸) ماه میزان ۱۳۱۷ هجری شمسی — ستمبر ـ اکتوبر ۱۹۳۸ میلادی شمارهٔ (۷)

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
سه عامل مهم در تربیهٔ توده	جناب احمدالله خان « کریمی »	۱
علم	« محمد اعظم خان « ایازی »	٤
فلسفهٔ بدایع	« محمد قدیر خان « تره کی »	۱۰
دکامیابی راز	« محمد ار سلا نخان « سلیمی »	۱٤
کلام منوچهری	ترجمهٔ « جنا ب ملك الشعراء « قاری »	۱٦
فلسفهٔ لذت والم	جناب سید احمد شاه خان « هاشمی »	۳٤
غزل	اثر طبع مرحوم محمد نبی خان « واصل »	٤۷
زفکر جله فکر شاه بالاست	از طبع جناب « بیتاب »	٤۸
نکوئی	« « سرور خان « صبا »	۵۱
سپو ژمی	« « امان الله خان متعلم	۵٤
پشتون	« « محمد گل خان « نوری »	۵۵
پشتونه ویش سه	« « عبدالخالق خان کاتب	۵٦
دتیکی حال	به قلم جناب قیام الدینخان « خادم »	۵۷
قبرستان	بقلم جناب عبدالحلیم خان « عاطفی »	۵۸
اشك	از منتخبات جناب محمدحسن خان	٦۰
سلطان محمود	ترجمهٔ جناب عبد الغفور خان « امینی »	٦۱
پرتوجدیدی برسومریها	ترجمهٔ جناب عبدالباقیخان « لطیفی »	۷۱
راقم	بقلم جناب غلام صدیق خان مدیر مکتب زراعت	۸۱

مضمون	نگارنده	صفحه
یادداشت های سودمند		۸۳
عزیمت محصلین افغانی بطرف اروپا وامریکا		۸٤
یکی از ورزشهای نفیس تابستانی آب بازی	مدیریت نشریات	۹۵
توسعهٔ تشکیلات پشتو تولنه	انجمن	۹۷
فکاهیات	مدیریت نشریات	۹۸
چستان؟		۹۹
خواطر مصلح وقهرمان کبیر غلطنامه	مدیر نشریات	۱۰۰

تصاویر — صفحه

درهٔ شاداب استالف		۱
شاخ شکوفه		«
از مقرری های سال ۱۳۱٦ وزارت داخله	(۳) قطعه	۹
« « « «	مالیه (۳)	«
« « « «	تجارت و رزارت فوائد عامه (۳) قطعه	۱۷
از مقرری های سال ۱۳۱٦ وزارت پست وتلگراف	(۳) قطعه	۱۷
از مقرریهای سال ۱۳۱٦ ریاست زراعت	ورياست مطابع (٦) قطعه	۲۵
ازعمارات زیباوباغچهٔ قشنگ پغمان	(۳) قطعه	۳۳
از مناظر دلربای پغمان		٤۱
یك گوشه از باغ عمومی پغمان		۵۰
گل درسواد سایهٔ درخت پغمان		٦۳
محصلینیکه بطرف اروپا و امریکا اعزام شده اند از صفحه ۸۵ الی ۹۳ (٦) قطعه		

بالا : منظرهٔ عمو می درهٔ شاداب استالف ودور نمای قلل برف دار سلسلهٔ کوه پغما ن ـ پائین : شاخ شکوفه .
این تصاویر که از روی ذوق نفیس ومهارت فنی بس جالب توجهی گرفته شده ازعکاسی های والاحضرت افخم وزیر صاحب حربهٔ غازی میان
که به سلسلهٔ مسابقهٔ عکاسی بانجمن‌عنایت ومجلهٔ کابل را به اعطای آن افتخار وزینت بخشیده اند .

کابل

سه عامل مهم در تربیهٔ توده

مطبوعات ، سینما ، رادیو

احمدالله کریمی

شهودات و تجارب حیاتی واضح ساخته که بعداز مکتب و قشلهٔ عسکری بیشتر عواملیکه در تربیهٔ تودهٔ ملت مؤثریت دارد مطبوعات ، سینما ، رادیو میباشد برای اینکه مطالعین را از کیف تأثیرات آن نبذی معلومات داده باشیم مجبوریم که تاثیرات این عوامل سه گانه را بصورت جداجدا مختصراً تحت فحص و تدقیق بگیریم:

تودهٔ ملت ومطبوعات :

جراید ، مجلات ، کتب ، رویهمرفته تمام شعب ادبیات مخزن معنوی زبان وحافظه ، آئینهٔ فکر وحسیات یك قوم ویك ملت است . هر گاه بصورت عمومی نوع تاثیرات مطبوعات را تفریق نمائیم باسم تاثیرات سبژ کتف (عندی نفسی) ابژ کتف (آفاقی عالم شمول) به دو تقسیم کرده میتوانیم نخستین در متجلی ساختن نخوت وغرورافراد ودمیدن روح صولت در آنها و دومین در تلقینات وبازی کردن رول اجتماعی تاثیر دارد از هردو حیث تاثیر یکه مطبوعات در تربیهٔ اجتماعی ، سیاسی ، فکری ، حسی یك ملت میکند خیلی بزرگ واهم میباشد. از جمله ، روزنامه‌ها ، جراید ، مجلات که وظیفه دار تنویر حقائق ، اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادیات است برای هر انسان صاحب فکر وحس ، خواننده ونویسنده از جملهٔ ضرورت حیاتی میباشد خصوص در ملت های مترقی جراید و روز نامه ها

ومجلات بهترین وظیفهٔ تربیه وی و تدریس را اجرا ویکی از وسائط قویهٔ تلقین و پرو پاگند ثابت شده . این عوامل نقل افکار وحقائق علمی ونظریات سیاسی - تلقینات خود را بذریعهٔ رومان ، شعر ، حکایه ، مزاح . . . وغیره در روح توده جاگزین میسازد :

درینجا موقع آنست که از تاثیرات منفی مطبوعات هم ذکری درمیان آید : برو فق تاثیرات مثبت تاثیرات منفی آن هم با لخاصه درمللیکه میخواهند جدیداً در شهراه مدنیت قدم گذارند اثر میافگند در چنین ملل خیلی لازم و ضرور یست که روز نامه ها وجراید و مجلات بصورت متحد در داخل یك پروگرام مثبت سیستماتیك (اصولی) نشر یابندورنه گذشته از فوائد صحیح که نمیتوان ازان توقع برد درروح توده هم بعضی تلقینات مضره را جاگیر ساخته در راه وحدت ونیل به آمال ملی موانع بزرگی را برپا میکنند .

یکی از نقاط قابل اعتنای دیگر توافق نشریات است بسویهٔ عقلی و فکری توده تا به این ذریعه به همه گان فهم زبان مطبوعات میسر گردد ونیز باید جرائد ومجلات با درنظر داشتن احتیاجات و حیات حقیقی ملت یك ایده آل و نصب العین عالی را درنشریات خود تعقیب نمایند در ینخصوص وظائفیکه به جراید و مجلات عائد میشود عبارت از ترتیب خطوط اساسیهٔ افکار وموضوع ، مبادرت به نشریات سیستماتیك (اصولی) در موضوعات قابل بحث میباشد .

توده و سینما :

در عالم مدنیت امروزه در نزد علمای تربیه سینما یکی از وسائط مهمترین تلقین و تربیه ثابت شده ، سینما مانند علم ، وطن و ملت ندارد از همین نقطهٔ نظر است که بسی فلمها باعث جلب دقت وعلاقهٔ اکثر ملل دنیا بل از همه میگردد. سینما بهر مسلك تماس دارد با لخاصه امروز سینمای ناطق یکی از چنان وسائط مهم پروپاگندهٔ حیاتی است که صحنه های مختلف حیات مدنی و صنعت را درپیش انظار جلوه داده منطق حس واراده ها را به فعالیت درآورده براه صحیحی مستقیم میسازد . رویهمرفته روز بروز تأثیرات سینما در تربیه و تلقین و پروپاگند بیشتر شده میرود بااین همه فوائدلازم است که ازمحذورات آن هم غافل نباشیم برای اشخاصیکه سن مساعد ندارند و بالخاصه جوانها فلم های غیر اخلاقی تأثیرات سوء بخشیده ایشان را بسوی تمایلات مضره میکشاند این هم ازجملهٔ گفتنی هائیست که یك فلم خراب بر حیات اشخاص دزد ، جانی مرتکبین دیگر اعمال سیهٔ نیز تأثیرات خیلی بدی میافگند ازهمین رهگذراست که در ملت ها علاوه از کنترول فلمها برای جوانان واطفال نیز قیود قانونی وضع شده است) در مملکت ماهم قیودیکه برای فلمها و اطفال مکاتب و ضع

گردیده از قبیل همین بواعث است .

در کمپانی های فلم اشخاصی هم وجود دارند که سینما را محض یك کار تجارتی میدانند حتی اینها جز اخذ و جر پول در صنعت خود آمال و آرزوئی ندارند بنابرین نمیخواهند درساختن فلم مقید بقید وقانونی باشند . درینصورت مراقبت فلم یکی از وظائف متنابها میباشد- دراینجا باید گفت که از فلم چه مطلوب است ؟ فلمها باید خادم بصیرت و معرفت بوده مخیلهٔ را مستعد وغیرت را بر افروخته اثرات مثبت مدنیت را نشان دهد وتماشاچیان را قدرت وجرئت تقلید بخشد موضوعاتش در داخل علم ، فن ، تاریخ جغرافیا ، صنعت ، اقتصادیات ، طرز های حیات مدنی ، طبیعیات ، قهرمانی ، تساند اجتماعی ، وسائط نقلیه ، پیشرفت مدنیت ، طرز های حرب ، تطبیقات فنی . . . . . وغیره ساحه های حیاتی وقابل اهمیت باشد . ضمناً دیگر حقائق مجرد ومشخص هرگاه بطور خیالی نشان داده شود مفید است . هرگاه وقتی فلمها بلسان ملی ماناطق گردد فوائد تربیوی آن بمراتب بلندخواهدرفت

رادیو :

اهمیت رادیو هم درتربیهٔ توده کمتر از سینما نیست ، رادیو باید روزن تطورات باشد- توسط رادیو میتوانیم اهل وطن را ازهر زاویه وکنار مملکت اواز داده فکر ایشان را به یك نقطه جمع سازیم امروز درتمام ممالك پیش قدم دنیا رادیو به اندازهٔ پیشرفت وکسب اهمیت کرده که انسان را دچار حیرت میسازد . درراديو چیزیکه بیشتراهمیت دارد تعمیم ومسئلهٔ پروگرام آن است مسئلهٔ تعمیم آن یك چیزی بدیهی بوده تفصیلاتی نمیخواهد آمدیم به مسئلهٔ پروگرام : پروگرام باید در وضعیت های ابتدائی سالیانه بوده هم بذوق وهم بفکر وحسیات ملت خدمت کند چیزیکه در پروگرام بیشتر اهمیت داده میشود اول مسئلهٔ جلب علاقهٔ مردم دوم موضوع تربیه وتلقینات وپروپاگند است علاقهٔ مردم بذریعهٔ موسیقی های دلچسپ وایراد وموضوعات جذاب که بیشتر طرف احتیاجات اهالی است جلب میشود . تربیه وتلقینات هم بذریعهٔ خطابه شعر ، حکایه ، درامه ، فکاهیات . . . وغیره میسر میگردد واین خطابه ها وغیره . . . بروفق خط مشی مخصوصه از طرف اشخاص صلاحیت داری ترتیب میگردد که هم از تربیه وروح ملی باخبر بوده وهم از علوم مثبتهٔ عصری بهرهٔ کاملی داشته باشند تا خطابها ، اشعار ، حکایات ، درامه ها . . . وغیره تراوشات فکری ایشان مبنی بر پایه های قوی علم باشد نه محض حدس وتصور .

عـــــلم

محمد اعظم ایازی

د حواسو په ذریعه علم حاصلیږی :

په عالم خارجی کښ څه بیل بیل شیان چه دی ، هغه یو دبل څخه بی خبره وی ، تر څو چه په دوی کښ یو داسی قوت پیدا نسی چه یو دبل سره واقفیت حاصل نه کی دوی ډبری یو دبل سره نږدی پرتی وی لیکن یو دبل دحقیقت څخه بالکل بی خبری وی ددی وجه داده چه په معدنیا تو کښ داسی قوت نه ستهچه دنور و اجسامو حال معلوم کی ، لیکن دحیواناتو داسی حال نه دی ، حیوانات دخپل شا وخوا شیان دخپل احساساتو په ذریعه پیژندلای سی هر کله چه دانسان احساسات او مدرکه قوا په نسبت دحیواناتو ډیره کامله اولوړه دهنوهم دغه رنگه د دوی علم چه دحواسو په ذریعه حاصلیزی دیر کامل اوصحیح وی انسان علاوه ترحواسو دعلم دحاصلو لو دپاره دوی نوری قوی هم لری یوی ته دفکر . اوبلی ته دتعلیم قوت وائی پس انسان دعلم دحاصلولو دپاره دری ذریعی لری . (۱) احساسات (۲) فکر (۳) تعلیم پردی درو سر وطریقو باید چه بیل بیل غوروسی دحواسو په ذریعه ، انسان څه علم چه حاصلوی ، هغه دخپل نوعیت په لحاظ مختلف وی ، مثلاً دیوشی دلیدو څخه دهغه دشکل رنگ او وضع علم او دخوړلو څخه ئی دذایقی اومزی کیفیت اودمس کولو څخه ئی دگرمی اوسردی حال او داواز څخه ئی یوبل قسم خاصیت معلومیزی که دیو گونگی دمخه باجه یا سازو وهل سی نوده ته هیسکله ددغه شیانو علم نه حاصلیزی که دیوسړی یا حیوان کوم حس ورك سی نودی دخارجی شیانو په نسبت هغه علم نه سی حاصلولای ، چه په هغه حس تعلق لری ، دحواسو په ذریعه دمادی شیانو وجود او دهغو دخاصیتو علم حاصلول ډیرمشکل وی ، داسی معلومیزی ، چه دا علم هغه وقت حاصلیزی ، چه څوحواس په گډه سره کاروکی ، یعنی هغه حواس دانسان دپاره دمادی شیانو په نسبت دنسی اعراض او خاصیتونه ، چه د دوی په ذات کښ مختص دی . یوعام واقفیت پیدا کوی که دا واقفیت له مخه ودنه معلوم نه وی ، او دحواسو څخه فقط یوحس کاروکی ، نووانسان

ته د شیانو دمختلفو خاصیتو پوره وا قفیت نه حاصلیزی ، ترهغه وقت چه نور حواس هم خپل کارونه کی ، ددی څخه دانتیجه را وزی ، چه په نفس کښ ، په یو وخت کښ ددیرو کارودمعلومولو قوت سته ، که چیرته داسی نه وای نوحواسو یو جامع واقفیت حاصلولای نه سوای ، کم وقت چه انسان ، دمادی شیانو دوجود ، اودهغود عام خاصیتو علم حاصل کی ، نوانسان دخپلو مختلفو حواسوپه ذریعه دشیانو باریك اودقیق خصوصیات معلوموی ، په شیانو کښ دوه قسمه خاصیتونه وی ، یولازمی چه جوهر ورته وائی ، اوپه مادی شیانو کښ هروقت پیدا کیږی ، لکه جسامت ؛ صورت او وزن ، هرکله ، چه انسان دا خاصیتونه معلوم کی ، نوپه زړه کښ ئی دمادی په نسبت دایقین پیدا کیږی ، چه په حقیقت کښ کوم شی په خارج کښ موجود دی ، بل عارضی لکه رنګ ، بوی اومزه ، چه عرض ورته وائی ، داپه چا کښ وی ، اوپه چا کښ نه وی ، او کله په کښ موجود وی او کله نه وی ،

ظاهری احساس اومعنوی ادراك :

د خارجی شیانوعلم وانسان ته په دووطریقو حاصلیږی ، په ظاهری حواسواومعنوی ادراکاتو ، د حواسوپه ذریعه څه علم چه په شروع کښ انسان ته حاصلیږی ، هغه ډیر محدود ، اونامکمل وی ، اوصحیح علم بعد له ډیرومشاهدواو تجربوحاصلیږی په دی وقت کښ دیوه حس د تجرباتو تصحیح دبل حس په ذریعه ، اودتولوحواسو په یوخاص عمل سره ، چه په نفس کښ کوی ، حاصلیږی ، مثلاً دلیدو دقوت داکاردی ، چه په سرسری نظر سره دیوشی رنګ او جسامت معلوموی ، لیکن دیوشی دشکل او جسامت په نسبت قطعی فیصله کول ، دنظرکارنه دی ، بلکه داد تجربی کاردی ، هغه شیان چه لری وی ، دنژد وشیانو په نسبت کچنی معلومیږی ، دغه رنګه د فاصلی اوجسامت په نسبت د تجربی په ذریعه موږ اکثره وقت دصحیح جسامت اوفاصلی اندازه معلومو و ، که غوږته یوږغ راسی ، اوموږته نه وی معلوم ، چه دځومړی لری ځای څخه را غلی دی . نو دږغ دشدت اندازه موږ نه سومعلو مولای . هم دغه حال دی د نور و معلوماتو ، چه موږئی دکوم حس او قوت په ذریعه حاصلوو ، په ظاهری حواسو کښ دا خبره ډیره دتعجب قابله ده ، که د انسان په کوم حس کښ لږ والی پیدا سی یاهغه حس بیخی ورك سی ، نو د ده ځنی نور حواس تیز یږی ، مثلا په رندو خلقو کښ قوت لامسه ډیره زیاته وی ، دځینو رندوخلقوقوت لامسه دومړی تیزه وی - چه فقط په لاس تیرولو - مختلف رنګونه پیژنی - سبب ئی دادی چه دیوه حس دکم بوت یادور کیدوڅخه انسان د نوروحسو څخه په ډیره توجه کاراخلی اوورووروپه هغه کښ غیرمعمولی قوت پیدا کیږی داحساس او ادراك د دی عجیبی طریقی حال

بیله دی بل هیڅ و انسان ته نه معلو میږی چه کم و قت چه د حس پر اعضاو د خارجی شیانو اثر لویږی نو نفس د هغه ادراك کوی او دا ادراك د عصبی نظام او د دماغ په ذریعه حاصلیږی کله دا سی هم پیښیږی چه نفس په یو خیال کښ ډوب وی - نو په دی وقت کښ دستر ګوله مخه ډیر شیان تیریږی او ډیری خبری انسان اوری - لیکن د د ه هیڅ هم په یاد نه رائی - او په دی وقت کښ نه فقط قوت حافظه معطله اوبیکاره کیږی - بلکه په حقیقت کښ د شیانو ادراك هم نه کیږی - دا نه وبل کیږی - چه په دی وقت کښ باصره - یا قوت سامعه خپل کار نه دی کړی - بلکه داویل کیږی چه نفس خپل هغه کار نه دی کړی - چه دیئی باید د حواسو په ذریعه د خارجی شیانو علم حاصل کی - او له دغه وجهی نه - نفس سره داحساساتو د شیانوادراك کولای نه سو .

د علم دشکاره کولو ذریعه :

انسان د هغوتولوشیانو اوواقعاتونومونه چه دی ئی دیو کوم حس په ذریعه محسوسوی - ایږدی ، او په قوه حافظه کښ ئی ساتی ، او د الفاظو په ذریعه ئی ظاهروی - داد ده د علم د اظهارولو طریقه ده دیوه هوښیارسړی دعقل اندازه دده د هغه علم څخه معلو میږی - چه دده د حواسو په ذریعه حاصل کړی وی علاوه ترحواسو د علم د حاصلولو بله ذریعه چه خاص د انسان حصه د ه د فکر قوه ده د حواسو په ذریعه کوم علم چه انسان ته حاصلیږی هغه د مادی شیانو یومعمولی و اقفیت وی لیکن د فکر په قوت سره ډیر باریك او د قیق حقیقتو نه پښکاره کیږی - د انسان دا طبیعی خاصه ده چه د شیانو د حقایقو تلاش اومعلومات کوی - د دی مطلب د حاصلولو د پاره دی لمړی د شیانو کتنه په ډیر غورسره کوی بیانو د واقعاتو او شیانو صحیح اسباب او اجرا پلتوی - او د خپلو مشاهداتو او تجربو پر بناد دی واقعاتوڅخه قوانین را باسی - او و دی قوانینو ته ترتیب ورکوی ، او پوه ضابطه جوړوی ، هغه علم چه انسان ته په دی طریق حاصلیږی علم استنباطیه‌وائی ، علم استنباطیه وهغه علم ته‌وائی چه د مقدماتو څخه نتائج را باسی .

د سایئنس (حکمت) تعریف :

که انسان د دنیا پر موجوداتو یو سرسری نظر وا چوی ، نو به ورته معلوم سی ، چه زموږ شاوخوا د اسی بی‌حسابه شیان دی ، چه دهغو څخه هر یو داسی عجیب او غریب دی ، که تول عمر دهغه د اصلیت پر حقیقت باندی غور و کول سی ، د هغه هیڅ صحیح علم به نه سی حاصل ، خاص دمخکی وسطحی ته وګوری ، او ددنیاپه‌موجوداتو کښ ،دجماداتو،نباتاتواوحیواناتو

حال و گوری ، او د مځکی د ننه حصه واټوی ، او د معدنیاتو ، او د طبقات الارض پر کیفیت او حقیقت باندی غوروکی ، پورته و گوری ، او په دی خپره فضا کښ په کروړو کری ، او په لـکو نظا مو نه په غور سره و گو ری ، نو به در ته معلومه سی ، چه دهر شی شکل او کیفیت یودبل څخه په ځینو کا رو کښ بیل بیل د ی ، اوپه خپل په دی شیا نو کښ ورو ورو تغیر او تبدل پیدا کیږی ، لیکن سره ددی هم پـه دو ی کښ داسی مشابهت او تعلقات سته ، چه د هغو پـه سبب یو د بل سره تعلق لری ، حکمت په خپل وسیع معنی کښ دموجوده شیانو ، د هغو تعلقاتو اختلافاتو او د فطرت د هغو قوا نینو نوم دی ، چه به دغو شیانو کښ یو د بل سره قائم دی ، دهر قسم حکمت داغایته ده ، چه دده په ذریعه دشیانو دخواصو او دهغو دبا همی تعلقاتوصحیح علم‌حاصل سی اودا معلومه سی ، چه دیوخاصی واقعی‌وروسته ، کوم واقعات به ظاهر سی ، یاپه یو خـا ص حالت کښ څو مر ی قـابلیت پـه خپل په هغه شی کی سته ، چه‌خپل ځان بدل کی ، یانور شیان په‌خپل اثر سر ه متغیر کی ، «الحکمت علم باحوال اعیان الموجودات بقدرطاقت بشریه» حکمت و هغه علم ته‌وائی چه دهغه په‌ذریعه انسان ددنیا دمو جود اتو حالات د خپل طا قت په قدر معلو مو ی .

مشاهده اوتجربه علم زیاتوی :

په کائنات کښ دهر نوع ، اودهر قسم شیان بی حساب دی ، او ددوی دتعلقاتو دلتو لو دپاره بی شماره مشاهدی ، یو د بل سر ه مقا بله ، اودنتائجو درا ایستلو ضرورت وی ، دا نتیجی عقلمند مشاهد ه کو نکی به مختلفو و قتو ، حا لتو ا و ځا یو کښ اخذ کو ی ، ترڅو پوری چه اصلی حقایق ورته معلو میږی ، د هر قسم دحکمت بنیا د پر ا صلی و ا قعا تو باندی مو قو ف وی ، دعلم ر یـا ضی او علم طبیعی څو مثالوته وگوری ، دهغو څخه معلومیږی چه د هر علم مسا ئل دمشا هد و او تجر بو په ذریعه ، یا دموجود اتودافرا دو دیو دبل دمقابلی په ذریعه قرار نیو لی د ی ، مثلاً

(۱) کل دجزو څخه لوی وی ،

(۲) که‌دیو قائم الزاوئی مثلثی پروتر باندی یوه مربع رسمه سی نوهغه به دهغو د وومر بعو سره برابره‌وی‌چه دقائم‌الزاو ئی مثلث پر نورو د و و ضلعوباندی رسم سوی وی ،

(۳) په نظام شمسی کښ ټو ل سیا ر شیا ن د لمر گر دا گر د گرزی .

(٤) دبهیدونکی شیانووزن‌دهری‌خوا برابروی

(٥) دهوازور او بو ته تر درو سووفتو لوړ والی پوری مد د ور کو لای سی :

(٦) هوا دآ کسیجن (مولد الحمو ضه) او نا ئیتر وجن (مولد شوره) غازو څخه مر کبه

ده . داقسم ټول مسائل . دارنګه نفس الا مری مسائل دی . چه دمشاهدو تجربو یاد شیانو د باهمی مقابلو په ذریعه معلومیږی . کم وقت چه انسان ددوویا دزیاتو شیانو یو دبل سره مقابله کوی . نو دده نفس په متقابله شیانو کښ یودبل دموافقت . مشابهت او تفاوت تمیز کوی . او دهغو ماهیت معلوموی . او هری نتیجی ته چه دی په دی قسم رسیږی . هغه داسی یو نفس الامر حقیقت وی چه دحکمت یومشتبه مسئله ځینی جوړیږی ، خدای تعالی وهر انسان ته یوخاص عقل ور بخښلی دی ، دهرچا حواس اومدرکه قواوی چه قوی وی ، نو دی دهر قسم دحکمت اصول معلومولای سی ، اوپه دوی کښ دا قوت هم موجود وی چه د موجودا تو دحقایقو مشاهده او ددوی مقابله یو دبل سره وکی ، وهرچاته چه دهغو حقایقو د پیژندلو او دباهمی دمقابلی قوت حاصل وی ، چه تراوس پوری معلوم او تحقیق سوی دی ، نوپه دوی کښ داقوت اواستعداد هم پیدا کیږی چه په کوم فن کښ چه دوی یوخاص مذاق لری ، دهغو نوی حقیقتونه او قواوی هم معلوم وی ، په شرط د دی چه ودوی ته یوه داسی موقعه پیداسی ، چه دقدرت دموجو داتو مشاهده او دهغو پلټنه دهری خواڅخه په ټه ډول کولای سی ، اوپه کامله توجه په هغو کښ غور اوفکر کولای سی ؛ دهر سړی ذهن ، چه دد نیا دموجو داتو څخه پریوخاص شی یادقدرت دقوانینوڅخه پریوخاص قانون باندی د غور او توجه کولو زیات قابل وی ، اوټوله عقلی قواوی ئی دیوخاص شی په تحقیقاتو کښ سرګرم وی ، هغه پر نور وباندی ، چه په دی میدان کښ تحقیقات کوی ، سبقت حاصلوی ، هر کله چه یوسړی په یو خاص علمی تحقیقاتو کښ بخت وی ، او یوه نوی مسئله معلوموی ، نو په ډیر وحالتو کښ ، دا سبب نه وی ، چه دهغه سړی عقل اوذهن دنور وخلقوڅخه زیات وی ، بلکه دهغه وجه داده ، چه ده ته داسی موقعه پیدا سوی وی . چه ونور وخلقو ته نه وی پیدا سوی ، او دده په مشاهده او تجربه کښ هغه شیان راځی ، چه د نور وخلقو دمشاهدې دائری څخه دباندی وی ، داسړی دقدرت دشیانواودفطرت دقوانینو داسی ماهیت اواصول معلوموی ، چه وهغو ته دنورونظر نه سی رسیدلای ، څرنګه چه دلمر رونړ اوی دمحدب بینبی پریو خاص نقطه باندی جمع کیږی ، او ډیره ئی طاقت وره ګرزوی ، اوتیزه ګرمی او رونړ اپه کښ پیدا کوی ، هم دغه رنګه دعقل دلمر رونړ اوی ، چه په ګډه پریوخاص شی ، یافن یاعلم ولویږی ، نو ډیر نوی معلومات حاصلیږی او دانسان په علم کښ زیاتوب پیدا کیږی هر څومړی چه خلق دخپلو عقلی قواووڅخه د علمی تحقیقاتو ډیر کاراخلی هغومړی دکائنات حقیقتونه او دفطرت قوانین پردوی باندی ډیرزیات ښکاره کیږی او نوی ماهیتونه اصولونه اوقوانین پیدا کوی .

ازمقرریهای سال ۱۳۱۶ وزارت داخله

ص، عبدالقدیر خان مدیر تحریرات
ولایت هرات

ع ، ع محمد اسماعیل خان حاکم کلان
سمت شمالی

ص ، عبدالرزاق خان مامور تحریرات
حکومت اعلای مشرقی

ازمقرریهای سال ۱۳۱۶ وزارت مالیه

ص ، عبد الغفور خان
مدیر مامورین

ص،فضل احمدخان مدیرمالیه حکومت
کلان بدخشان

ص، محمد عثمان خان مدیر شعبهٔ
مشاوری مالیه

فلسفهٔ بدایع

محمد قدیر ترکی

صنعت اصلی وصنعت انسانی ، دنیا یك اثر صنعتی خداوند است ،چارهٔ تقرب به خداوند درنظر پلوتین، راه نجات از دنیای مادی در نظر پلوتین ، چه وسیلهٔ بدست داریم که بواسطهٔ آن این چشم بکار انداخته می شود ؟ پس و قتی چنین است صنعت کار کیست ؟

درشمارهٔ گذشته مباحث ما منحصر بهٔ نظریات بدیعی پلوتین بود چون هر کدامی از فلاسفه که دراطراف بدیعیات نظری دارند همان نظر خودرا به صنعت هم تطبیق داده ازان نتائجی گرفته اند پس ایجاب میکند که درین مقاله دراطراف عقائد و افکار صنعتی پلوتین بحث کنیم :

صنعت اصلی و صنعت انسانی :

پلوتین وقتیکه میخواهد در اطراف صنعت بحث کند اولاً مجبور می‌شود صنعت اصلی (طبیعی) و صنعت انسانی (صنعتی که منشأ آن قریحهٔ بشر باشد) را از هم جدا کند پس میگوید :

« دو پارچهٔ مرمر را تصور کنید که یکی آن خام بوده عاری از صورت باشد و دیگری در مقابل قریحه واستعداد صنعتی هیکل تراش واقع شده بذریعهٔ قلم صنعتی آن بشکل یك مجسمه درآمده یك انسان معین و مشخصی را بخاطر خطور بدهد پس زمانیکه این مجسمه در برابر منقد یاناظری واقع می‌شود میگویند که این پارچهٔ مرمر که در ابتدا از سنگی بیش نبود بعداً ذریعهٔ قریحهٔ صنعت کارصورتی دران دمیده شده دارای جمال گردیده است و آیا این صورت چطور دران حلول کرد ؟ البته صورت در مخیلهٔ صنعت کارموجود بوده ازمخیلهٔ او درمرمر دمیده شد گویا درین مورد یعنی درین صنعت سه عنصر موجود است : مرمر ، قریحهٔ صنعت کار ، انطباعات متنوعهٔ خارجی » .

«بازهم میتوان گفت که درعین اینکه یك پارچهٔ سنگ دارای صورت شدمعهذا همان جمال بزرگی که درصنعت وجود دارد درین تکه مرمر کاملاً دمیده نشد وصنعتی بوجود آمد که به مراتب پست تر از ماهیت

اصلی صنعت است زیرا همین که صنعت از قریحهٔ صنعت کار خارج و به ماده سرایت کرد نه‌صفوت اصلهٔ خود را محافظه کرده توانست و نه آمال و آرزوی صنعت کاررا تماماً جواب گفته توانست پس باید معترف‌بود که درماهیت اصلیه ومعنویهٔ صنعت جمالی وجود دارد که بمراتب بلند تر از جمال منعکس در صنایع بشری بوده هیچگاه صنعت بشر در هر کدامی از آثار صنعتی خود مقتدر نیست آن جمال را کما حقه منعکس نماید و ازین جا است که استدلال کرده می شود : « تمام مبادیاتیکه‌علل‌بوجود آوردن‌صنایع میباشند با لذات بلند تر از ماده و اشیای محسوس است و همین است که موسیقی شناس را نفس موسیقی بوجود می‌آرد»

« کسانیکه میگویند برای بوجود آوردن آثار صنعتی باید طبیعت را تقلید کرد بآن ها باید به این صورت جواب گفت که : موجودات طبیعی با لذات خیال موجودات عالی اند از ین جهة صنائع نباید تقلید اشیای محسوس باشند بلکه باید ذهن صنعت کار در حین بوجود آوردن‌صنعت متوجه، مثال هائی باشند که این اشیا نقل یا کاپی آنها است »

« پس از مطالعات فوق فهمیده می شود که صنعت اصلی بطور مطلق موجود است و صرف چیزیکه صنعت کار مکلف است انجام بدهد همانا بوجود آوردن‌آنهااست دردنیای‌محسوس که باید آن صنایع وجمال اصلی را در آثار صنعتی خودها انعکاس بدهند واز همین جهة است که پلوتین عقیده دارد که خداوند تعالی تنها ذاتی است که‌هم‌خالق، هم‌صانع، هم ناظم است»ومیگوید که :

دنیا یك اثر صنعتی خداوند است :

«عالم یك‌اثر صنعتی است وخداوند صانع‌آن است وازین جهة باید بسوی کائنات از نقطهٔ نظر صنعت و جمال نگریست تا بوجود صانع بزرگ ومتعال آن که وجود باری است پی‌برد »

پلوتین بعدازان رشتهٔ تفکرات خودرا درزمینهٔ صنعت باین‌جا رسانده‌واز نظارهٔ کائنات‌خداوند را سراغ‌میدهد درزمینهٔ تقرب به ذات باری داخل تفکر شده سوال میکند :

چارهٔ تقرب به خداوند در نظرپلوتین :

درصورتیکه مبادی وعلل جمال وخیر درذات خداوند مرکوز باشد آیا برای درك وتقرب‌آن ذات مبرا از شوائب چه باید کرد ؟ این است که این سوال را چنین جواب میگوید :ـ

« کسیکه چشم‌خود رابسوی جمالیکه درکائنات وجود دارد متوجه میکند باید بدون‌خوف وترس پیش برود وتا اعماق مبداء نفوذ کند ومعضلات وپیچیده گی هائی را که درین راه بخیال انسان مواجهه میشود همه را از جلو خیال خود رفع نموده به عالم حقیقت وصل ودران جا به نظارهٔ جمال حقیقی به پردازد ودرهمان وقت‌است که

انسان خود بخود درك میکند که جمال وزیبائی هائی دنیوی که درك آن ها باچشم ظاهری ومادی هم ممکن است عبارت از حباب های سرآبی هستند که صاحب موجودیت حقیقی نمیباشند پس یگانه تشویق و ترغیبی که باید به مردم نمود همین باشد که : « بروید بـه وطن اصلی روح تان که آن هم عالم حقیقت است » پلوتین بعد از ان که بحث خود رادرین جامیرساند مجبور به وضع نمودن سوال دیگری شده میگوید : چطور میتوان از عالم محسوس چشم پوشیده بـه حقیقت واصل شد وازشوائب دنیا نجات یافت ؟

همان طوریکه در مقالهٔ گذشته گفتیم که نظریات فلسفی پلوتین شبیه به وحدت الوجودی تصوف اسلامی است درین جاهم لازم است گفته شود که از تمام فلسفهٔ او وبالنتیجه ازمبحث ذیل مذکور رائحهٔ جان بخش تصوف استشمام میشود .

راه نجات ازدنیای مادی درنظر پلوتین :

بهر اندازه جمال محسوس ومادی که در دنیا بچشم انسان برمیخورد امیال وآرزوهای روحانی بنی آدم را تطمین کرده نتوانسته روح انسان همیشه میل دارد عالم محسوس را عبور وازماده تجرد بوطن اصلی خود دوباره عودت نماید زیراوطن روح جائی است که مولانا گفته :

این وطن ترك وعراق وشام نیست
این وطن جائی است که آن را نام نیست

پلوتین عقیده دارد که روح انسان وقتیکه عزم میکند ازماده نجات یابد ازخود میپرسد که به کجا برویم ؟ پس ازان جواب میدهد که : وطن ، اقارب وامثال ما جائیست که ما آن را ترك کرده برای مدتی بدنیا فرار شده ایم پس باید چارهٔ پیدا کنیم که بذریعهٔ آن بتوانیم بآن وطن اصلی خود عودت نمائیم »

پلوتین میگوید « درهمین مورد که روح این خواهش را میکند انسان اگر میل دارد بهوطن عزیزخود برگردد باید چشمی راکه بذریعهٔ آن مواد ومحسوسات بصری دیده می شوند بهم کرده چشمی را باز کند که وسیلهٔ دیدن مناظر دلربای روح وجمال قدرتی میباشد واین چشم که غیراز چشم مادی است در هر کدامی ازانسان هاوجود دارد ولی مع الاسف کمتر از مردمان موفق به استعمال و بکارانداختن این چشم گردیده اند » .

چه وسیلهٔ در دست داریم که بواسطهٔ آن این چشم بکار انداخته می شود :

پلوتین میگوید « برای باز کردن چشم معنوی باید انسان بالای نفس خود احراز حاکمیت نموده روح را تصفیه بنماید ما باید اولا اخلاق خود را تصفیه کنیم وازشرور ومفاسدیکه ازناحیهٔ اخلاق دروح ما وارد شده روح را جریحه دار میکند نجات یابیم زیرا در صورت نجات ازان مفاسد روح جمیل شده جمال رادرك میکند وبخدای یگانه که مظهر تمام تجلیات عظمای جمال و نفائس است وصل میگردد »

بـا لعکس روحیکه به سوء اخلاق و نادانی (بی علمی) مبتلا باشد متدرجاً جوهر خود را از دست میدهد و به کثافات ماده غرق میشود و برخلاف آن در وقتیکه روح داخل بدن میباشد و دارندهٔ آن روح بافضیلت و تقوا و علم و کمال مجهز باشد روح روز بروز تصفیه میگردد تا اینکه اخیراً مبدل به صورت Forme و عقل میشود و همین جا است که روح همان طوریکه منشأ آن عالی است متعالی میگردد »

پس وقتی چنین است صنعت کار کیست ؟ .

بعد از ان که انسان ملاحظات فوق پلوتین را مطالعه کند خود بخود میتواند حدس بزند که صنعت کار در نظر پلوتین دارای چه اوصاف وخصائصی خواهد بود گویا هویت و شخصیت صنعت کار نتیجهٔ منطقیهٔ مطالعات فوق الذکر فیلسوف است زیرا اومیگوید :

« صنعت کار حقیقی و بزرگ صنعت کاریست که بتواند چشم ، قلب ، ذکا ، ذوق خودرا ازاشیای مادی و محسوس که پست و کریه است منحرف کرده دارای فضیلت شناختن و اتخاذ نمودن چیز های دارای جمال وخیر حقیقی باشد . . . »

این بود مختصر ترین مباحثی که ممکن بود در اطراف فلسفهٔ صنعت پلوتین نموده شود و اگر خوب غور شود همان طوریکه در اساس فلسفهٔ افلاطون و پلوتین مشابهتی نمودار است هم چنان درفلسفهٔ صنعت ایشان هم مماثلتی موجود است که علت آن همانا رابطهٔ دبستانی مدرسهٔ اسکندریه با اکادمی افلاطون میباشد .

نیمدم است

دنیا همه گر زحمت و رنج والم است — عمرش کوتاه و مدتش نیمدم است
چیزیکه درین مدت کوتاه کم است — کی قابل گفتگو واندوه وغم است

مشو رقیب و اغیار کسی

هرگز منما خیال آزار کسی — باری مگذار بر سر بار کسی
خواهی نبود رقیب واغیار ترا — تو نیز مشو رقیب واغیار کسی

(امیر رضوانی)

د کامیابی راز

په قلم دجناب محمد ارسلا ن خان « سلیمی »

هر چاد خپل ژوند په مو د ه کښ په وارو وار ولیدلی دی چه دپرځله ئی په دیر ه مینه او شوق په یوه کار باندی پیل کړی وی او د خپلی کامیابی د پاره ئی دپر زیاراو زحمت پکښ کښلی وی ، مگر په پای کښ سره دپر هلوزلو په هغه کار کښ نا کام پاتی شوی دی اوهیڅ گټه اوفائده ئی لاس ته ځنی نه وی ور غلی .

په دنیا کښ به هیڅوك داسی نه وی چه لږ یادیر ه آ رزوئی نه وی کړی چه په هغی کښ نا کام نه وی پاتی شوی ، اوپه ژوند کښ به ئی یوڅه داسی مقصد ونه نه وی چه هغه ئی سر ته نه وی رسیدلی ، نو آیاپه دنیا کښ به داسی څوك وی چه یوځلی به ئی د ځانه سره دا فکر نه وی کړی چه و لی ئی تهول مشروعه مقصدونه سر ته نه رسیزی ؟ ولی په ځینو کارو کښ نا کام پاتی کیږی ؟

گمان کوم چه هیڅو ك به هم داسی نه و ی چه په دی باره کښ ئی یوڅه فکر نه وی کړی ځینی کسان څه ر نگه چه په یو کار کښ خپله نا کامی حس کاندی او د خپلی نا کامی څخه زړه تنگی اوخفه شی نو دخپل وجدان دگر مولو د خلاصون او د ځان دنه ملامتوله د پاره یوڅه ځوابونه جوړوی او دخپل عقل په مخ کښ یی ایږ دی او زورلگوی چه هغه په ځان باندی وهنی اوپه دی ډو ل حق د خپل ځا ن په خوا وبولی ، مگر دهغو ځوابود غلطی د پاره تر تولو لوی د لیل دادی چه پخپله هم هغه ځوا بو نه نه منی اودروح څخه یی دنه منلوآ ثارښکاریږی

نو بنا په دی آیا ولی انسا ن زیا تر ه پخپلو مقصد و کښ ناکامیږی ؟ آیا ولی په نیمائی لاره کښ یکښ پاتیږی او دکامیابی منزل ته ځان نه شی رسولی؟

موږ بایدهیڅکله دا امیدونه لر وچه داخلاقو دفن پوهان به ددی پوښتنی یو دمنلوور اومعقول ځواب ووائی ، ځکه که داخلا قو دفن د تو لو پوهانو څخه په دې باره کښ پو ښتنه و شی دا ځواب به ووائی چه « نا کامی په دنیا کښ دبی اراده توپ څخه پیښیږی » مگر که چیری پوښتنه ځینی وشی چه اراده څه شی ده؟ به ځواب کښ به ئی دائی څه ووائی چه هیڅوك هم هغه نه شی منلی.

نو دانبه ده چه په د ی با ره کښ د روح پیژند ونکو پوهانو څخه پوښتنه وشی ، ځکه دوی په عین زمان کښ چه د نا کامی ریښتنی سبب سړی ته وائی د کامیابی لاره هم ور ښئی ، نو په د ی سبب دروح پیژند ونکو پو ها نو عقید ه په د ی باره کښ داخلاقو دفن دپوهانو دعقیدی څخه ښه ده.

اوس به نوو گورو چه آیا ددوی عقید ه په دی باره کښ څه شی ده ؟ زموږ زیاتره آرزو

گانی‌ولی‌سرته نه‌رسیزی ؟ ځکه‌چه په‌دی باندی پوره عقیده نه لرو چه هرو مرو ئی عملی کولی شو ، موږ دخپلی روح دقوی څخه ناخبره یو او محدوده یی ګڼو سره ددی‌چه دټولوناکامیواود مقصدو په نیمائی لاره کښ پاتی کیږ لو مرکز همدغه بیځایه اوغلط خیال دی . هرڅو مره چه د روح دقوی په محدود والی باندی زیاته عقیده ولرو هما غومره موپه ژوند کښ مو فقیت لږ او ناکامی ډیر یږی ، سره ددی چه انسان په‌ژوند کښ زیات مقید دی اونه شی کولی چه ځان ځینی خلاص کړی‌شی مګر بیاهم د روح او خیال له خوائی میدان خورا پلن اوفراخه‌دی . او که ددی قوی په حقیقت اوهغو کارو باندی چه دائی کولی شی خبر شی . نوهغه وخت به خورا لوی او حیرانونکی کارونه ورکړیشی .

هغه کسان چه په دنیا کښ ئی لوی لوی کارونه کړی . او دقوم اوجامعی طوفانی بیړی دغرونو غرونو جپو دمنځه دنجات ګو در ته رسولی دی . داټول هغه کسان دی‌چه‌په‌ځان‌باندی ئی پوره عقیده لرله اودخپلی دروح دقوی داندازی څخه خبر دی .

ترکومه وخته پوری‌چه دانسان روح دګمان او وهم په لومه کښ نښتی وی . نه بوائی په ژوند کښ د کامیابی مخ په ستر ګو نشی لیدلی بلکه د نیکبختی او سعادت خوند هم هیڅکله و نه‌څکی .

نو بنا په دی ددی له پاره‌چه به‌دنیا کښ کامیاب اوپه ژوند کښ نیکبخت شو باید زیار وباسو چه خپله روح په ښه ډول وپیژنو اوله هغو پتوقواو څخه چه په وجود کښ موشته‌دی ځانونه خبر کړو ، اوهغه په ګمان او و هم باندی غالبی کړو دوهم اوګمان جلخانه دسړی روح وژنی‌اوقوائی کمزوری کوی ، نوددی دپاره چه و کولی‌شوچه په ژوند کښ هغی درجی‌ته‌ورسیږوچه دانسان ورده ناچاره یو چه باید خپله روح وپیژنو اوپه زیاتو قواؤ پاندی ئی عقیده‌ولرو ، ځکه‌په دی صورت کښ هرو مرو خپلو مقصدو ته ر سیدلی اوپخپلو آرزو ګانو کښ کامیابیدلی شو .

دانسان آرزو که هرڅومره لویه او ګرانه وی ، مګر چه دخپلی روح دپتوقواوڅخه خبروی اوپه ځان باندی پوره‌اعتقادلری‌هغه آرزو به‌ئی هرو مرو یوه ورځ حاصله شی .

انسان‌وروسته‌ترهغوچه‌په‌دنیا کښ پخپلوپتوقواو باندی خبرشو نو داسی کارونه سرته رسولی شی چه‌عقل‌ئی‌هم دتصور څخه‌عاجز دی ، ددی‌خبری دثابتولودپاره دومره بس‌دی‌چه‌دنیادلویو کسانو دژوند په تاریخ کښ و ګوروچه‌دوی پخپل‌ژوند کښ څومره‌لوی‌اوحیرانوونکی کارونه کړیدی .

نوبنا په دی د نیکبختی او سعادت ، دکامیابی او موفقیت دپاره دروح دقواؤ دپیژندلو څخه پرته بله هیڅ لاره نشته‌ده او هرڅوك که غواړی چه‌په‌دنیا کښ دکامیابی اوموفقیت لوړی اوشائسته مانې ته و خیژی باید دخپلی روح پټی قواوی وپیژنی اودهغوی‌سره برابر کاروته اقدام وکړی .

ترجمه ازمجلهٔ اورینتل کالج میگزین:

کلام منوچهری

- ٤ -

ملک الشعرا قاری

صنائع بدیعی:

کلام منوچهری از حیث صنائع نیز کم از شعرای دیگر نیست و از امثله ذیل معلوم میشود

تجنیس :-

چو بر گشت از من آنمعشوق ممشوق
نهادم صابری را سنگ بر دل

لف ونشر مرتب :

تیغ او و رمح او و تیر او و گرز او
دست اوو جام او و کلك او وپالهنك

گاه ضرب و گاه طعن و گاه رمی و گاه قید
گاه جود و گاه بزم و گاه حظ و گاه جنگ

گوش وپهلو ومیان و کتف و جبهه و ساق
تیز و فربه و نزار وقوی و پهن و دراز

تنسیق الصفات :-

ره بروشخ شکن و شاه دل وتیزعنان
خوش رو وسخت سم وپاك تن وجنگ آغاز

برق جه و باد گذر یوز دوو کوه قرار
شیر دل و پیل قدم گورتگ آهو پرواز

مراعات النظیر :-

بوستان چون مسجد و شاخ درختان در رکوع
فاخته چون موذن وآواز او بانگ نماز

ردالعجز علی الصدر :

دو ساعد را حمائل کرد با من
فرو آویخت از من چون حمائل

افاضل نزد تو نازند همواره
که ذی فاضل بود قصد افاضل

در زغن هرگز نباشد فراسپ را هوار
گرچه باشد چون صهیل اسپ آواز زغن

جمع :-

مجلسی سازم بابربط و با چنگ ورباب
با ترنج و بهی و نرگس و با نقل و کباب

حسن التعلیل :-

ستانی همی زندگانی ز مردم
از یرا در ازت بود زندگانی

سیاقته الاعداد :-

نه یکی و نه دو و نه سه وهشتاد ودو ویست
هرگز این دخت بسودن نتواند عربی

از مقرریهای سال ۱۳۱۶ وزارت تجارت ووزارت فوائد عامه

ص ، نظر محمد خان مدیر مهندسی
وزارت فوائد عامه

ع ، ص ، غلام حیدر خان رئیس
گمرک کابل

ص ، شیر محمد خان مدیر فابریکه
پشمینه باقی قند هار

از مقرری های سال ۱۳۱۶ وزارت پست وتلگراف

ص ، امین الله خان مدیر شعبهٔ
تلگراف و تیلفون

ص ، عبدالعزیز خان مدیر فابریکه
ترمیم موتر

عزتمند فوزی بیگ متخصص
بسته کاری

جمع و تقسیم : ـ

کنار آبدان گشته بشاخ ارغوان حامل
سحاب ساجگون گشته بطفل عاجگون حبلی
یکی چون دیدهٔ یعقوب و دیگر چون رخ یوسف
سه دیگر چون دل فرعون چهارم چون کف موسی

قصیدهٔ فوق تمامش مشتمل بر همین صنعت است .

اطراد : ـ

ملك شیر دل پیل تن پیل نشین
بو سعد بن ابوالقاسم بن ناصردین

ترصیع : ـ

کاتبت را گو نویس وخازنت را گو بسنج
ناصحت را گو کزاروحاسدت را گو گزار

هر دو گریانیم و هردو زردوهردودر گداز
هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هردو ممتحن

ژالهٔ باران زده بر لالهٔ نعمان نقط
لالهٔ نعمان شده از ژالهٔ باران نگار

تجنیس مزدوج : ـ

بارخت ای دلبر عیار یار
نیست مرا نیز دگر بار بار

دو زخ رخشان تو گلزار گشت
بر دل من ریخته گلنار نار

چشم تو خونخواره وهر جادوئی
مانده ازان چشمك خونخوارخوار

بنده وفادار وهوا خواه تست
بنده هوا خواه و وفادار دار

داد کن ای کودك و بر دار جور
منبر پیش آورو بر دار دار

ای تو دلازار و من آزرده دل
دل شده ز آزار دل آزار زار

ذوقافیتین : ـ

ساقی بیا که امشب ساقی بکار باشد
زان ده مرا که رنگش چون گل انار باشد
می ده چهار ساغر تاخوشگوار باشد
زیرا که طبع عالم هم بر چهار باشد
هم طبع را به بندش فرزانه وار باشد
تا نه خروش باشد تا نه خمار باشد
نی نی دروغ گفتم این چه شمار باشد
باری نبیذ خوردن کم از هزار باشد

تمام قصیده مشتمل بر همین صنعت است .

موسیقی وترنم : ـ

برخیز هان ای جاریه می درفکن در باطیه
آراسته کن مجلسی از بلخ تا ارمینیه
آمد خجسته مهرگان جشن بزرگ خسروان
نارنج ونار وارغوان آورد از هر ناحیه

ای لعبت حصاری شغل دگر نداری
مجلس چرا نسازی باده چرا نیاری

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن
جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن

نوروز بر نگاشت بصحرا بمشك و می
تمثالهای غره و تصویر های حی

جهانا چه بدمهر وبدخو جهانی
چو آشفته بازار بازارگانی

سلام علی دارام الکواعب

بتان سیه چشم عنبر دوائب

همی ریزد میان باغ لؤلؤها بزیورها

همی سوزد میان راغ عنبرها بمجمرها

غرض که کلام منوچهری دروقوعی بودن و فصاحت و بلاغت کمتر نظیر بخود دارد گوئی ستارهٔ رخشانی است درسپهر سخن که نور افشانی جاوید دارد. اگراشعاراورا که دروصف مناظرطبیعی است ازقبیل هوا، ابر، سیل، صحرا سبزه، گل مرغکان خوشخوان وغیره انتخاب زنند مجموعهٔ از اشعار فلسفهٔ و طبیعی بهم میرسد که باعلی درجهٔ کمال دربن زمینه باشد ازمنوچهری مثنوی بیاد گار نمانده تا درقوت بیان سرمشقی برای ما می گردید. اما تمام قصائدش در طرز تعبیر طوری است که شخص صاحب استعداد میتواند ازان استفاده نماید.

(تتمهٔ ۱)

اختلاف نسخ

مادرآغازمقاله نگاشته ایم که کلام منوچهری رواج بسیارندارد. گرچه دولتشاه بعموم وشیوع دیوان او در ایران قائل است. آمدیم برنسخ دیوان او چنانچه درصدر گفته بودیم یك نسخه قلمی وسه نسخه چاپی به نظر نگارنده رسیده یکی چاپ تهران که میرزا حسن خوانساری در سنه ۱۸۷۹م ترتیب داده ودیگری چاپ مشهد که ناقص و تنها ٦٤ قصیده دارد و در سنه ۱۸۹٤م چاپ شده سومین چاپ پاریس است که در سنه ۱۸۸٦ بادیباچهٔ تاریخی در اول وترجمه ونوت بزبان المانی در آخر از چاپ برآمده و بهترین نسخ شاید همین چاپ پاریس باشد. اکنون قرار وعدهٔ که درآغاز کرده بودیم فهرست اختلاف نسخ مذکوره را درذیل می نگاریم :-

	چاپ پاریس	چاپ تهران	چاپ مشهد
قصیدهٔ ۱			
بیت ٦	همه دیده ز عبهرها	همه دیده ز عنبرها	همه دیده ز عبهرها
۱۰	گل دوروچنان چون مهرها بر دورپیکرها، گل دورویه چونان چون قمرها دردوپیکرها، گل دورویه چونان مهرها دردورپیکرها		
۱۵	بر شاخ	در باغ	بر شاخ
۱۸	نیکو بهارستان	زیبانگارستان	ز بیانگارستان
	خرامان	گرازان	گرازان
۱۹	بیاخترها	بخاورها	بخاورها
۳۰	بحلم تو	بحکم تو	بحکم تو

	چاپ پاریس	چاپ تهران	چاپ مشهد
قصیدهٔ ۲ نمبر۳	چون	کی	کی
نمبر ٦	یکی پیرهن	بتن پیرهن	بتن پیرهن
نمبر ۱۳	زبانش	دهانش	دهانش
قصیدهٔ ٤ نمبر۱	خون انگور	آب انگور	
نمبر ۱۰	قدح	قدم	
قصیدهٔ ٦ نمبر٦	زیرش	چنکش	
نمبر ۸	صواب است	ثواب است	
قصیده نمبر ۷	برقانست	خفقانست	خفقان است
نمبر ۲۰	عیب تنش این است	عیبش جز این نیست	عیب تنش این است
نمبر ۲٤	شریان	رگ را	رگ را
قصیدهٔ ۸ نمبر ۳۳	غائب نشود	بیرون نرود	بیرون نرود
قصیدهٔ ۹ نمبر٦	جعد	زلف	زلف
نمبر ۲۰	مصر	روم	مصر
قصیدهٔ۱۱ نمبر ۱۱	کمان	کمند	کمند
قصیدهٔ۱۲ نمبر ۱۱	درکارهای دنیا	باکارهای عقبی	درکار های دنیا
نمبر ۲۳	نوبهار	روزگار	روزگار
نمبر ۳۱	ایزد	یزدان	ایزد
قصیدهٔ ۱٤ نمبر ۳٤	باغ بهاری	بادبهاری	باد بهاری
قصیدهٔ۱٦ نمبر ۳۳	اعتقاد	اقتباس	اختیار

	چاپ پاریس	چاپ تهران	چاپ مشهد
قصیدهٔ ۱۷ نمبر ۲۶	زود آتش بلند	زین آتشی سیاه	زین آتشی بلند
قصیدهٔ ۳۱ نمبر ۲۳	ازمیغ	چون میغ	ز ان میغ
قصیدهٔ ۳٤ نمبر ٦	راحت	هستی	دست
قصیدهٔ ۳۵ نمبر ٤۸	خیل الاخسرین	خیل الاخرین	خیل الاخرین
قصیدهٔ ۳۷ نمبر ۹	بی شراك	باد پای	بی شراك
قصیدهٔ ٦۸ نمبر ٤۲	قیصر	قیس	
قصیدهٔ ۸٦ نمبر ۹	پری پیکر	نکو پیکر	
قصیدهٔ ۹۱ نمبر ۲	بد خوی	بدخواه	
قصیدهٔ ۹۲ نمبر ٤	بباده	بمذهب	

اختلاف دربین این نسخه ها خیلی بسیار بوده وما از خوف طول سخن تقریباً بر یك ا ز د ه در فهرست آن ا کتفا نمودیم .

تتمهٔ ب

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۸	کبك بر	کبك نر
۷	۵۸	دربارت	
۸	۱۱	بوسه داده	بوسه بداده
۱۲	۳	کشید	کشید او
۱٦	۲۲	ماه رویان است	ماه روان است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۲۰	بر گل بر باز	بر گل وبر بار
۲۷	۱۵	بقول‌عمل	بقول وعمل
۳۷	۱٤	بخا ری	بخواری
٤۷	۲۳	دوانند	دوا ند
۵۲	۱۵	هر گر	مر گر
۵۳	۱۰	بو د	بد
۵٤	۱٦	بیش صد	بیش ازصد
۵٤	۱۹	به معذورم	نه‌معذورم
٦	۳۱	بهار	بهاری
۷	۵۹	استقامت	استقامتها
۱۰	۲٤	اورا	ورا
۱۵	۲۱	دیگر	د گر
۱۸	۲۲	و	ور
۲٦	۱٤	ربانش	زبانش
۳۳	٦	زندباف‌زندخوان	زندباف وزندخوان
٤۷	٦	کردی‌زین‌سو	کردی وزین سو
۵۱	۱۹	بر گل سرخ	بگل سرخ
۵۹	۲٤	مدح تشبیه	مدح‌و تشبیه
۹۷	۱۱	الابصحنك	الاهبی بصحنك
۱۰۲	۸	اودحیه	اوودحیه
۱۰۳	۱۳	دورخ	دوزخ
۵٦	۸	بربره	بره
۵۷	۳	منکر	منکر
	۱۸	چا کرو	چا کر
٦۳	۲	دلخواهن	دلخواهان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٤	٤	دل رستم	دل ور ستم
	١١	گر چنو	گرچه تو
٧٤	٤	چنین	چو نین
	٧	نهند	نهد
٧٧	١٨	حر کت	حرکات
٨٣	٤	خورشید	خورشیدی
	١٢	ابجدار و کل من	ابجدرا و کلمن
٨٧	٨	همی‌پوشی بر پیر هن	پوشی همی بر پیر هن
٩١	١	کش خرام شیر گام	کش‌خرام و تیز گام
٩٢	٣	حو را	جوزا
٩٣	٢	بی حذر از	بی حذر باشد از
١٠٧	٨	ماویه	ماریه
	١١	روز	روزی
١١٩	١٨	سپاری	سیاری
١٢١	٩	نشینی	بنشینی
١٢٢	٤	و گل	و با گل
١٢٤	١٦	ضمیر ان	ضیمر ان
١٢٥	١٧	مر غکی	مرغکی است
١٢٦	٩	مهتر کهتر	مهترو کهتر
١٢٧	٩	هستی	بینی
١٢٨	٢١	مسهد	مشهد
١٣٠	٣	معشوق ومعشوق	معشوق ومشوق
١٣١	١٤	او دها نش	اوهم د هانش
		یاقوت بیجادو	یاقوت وبیجاده
١٣٢	٨	بپر سیدی	نترسیدی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۹	زشتی	زشت
۱۳۷	۱	گر	اگر
۱۴۱	۱	از زیمنی	زر یمنی
۱۴۲	٤	دهنی	هنی
۱٤٦	۲	جنة العدن	جنة العدن و
	۲۱	بی در	بی درو
۱۵۰	۱٤	نیر ز د	بیر ز د
۱۵۲	۱۵	گلاب لولو	گلاب خوش ولولو
۱۵۵	۲	بر ند	بز ند
	٤	سر پهلو	سر و پهلو
۱۵٦	۲٤	کس را	کسی را
۱۵۷	۱٤	خار جهان	خار جیان
۱۵۹	۵	از	ز
۱٦۱	۱	چوی	چون
	۲	آو بخت	آو بخت
	۳	بچکان را	بچکان
		مدور بی قد	مدور همه بی قد
	۱۱	بچکان نه هیچ نفیر	بچکان و نه نفیر
	۱٤	چون زائد است	
۱٦۸	۹	پسر خویش	پسر ازخویش
	۰	درءن	درون
	۲۲	بنده	پسنده
۱٦۹	۱٤	شوکه	گوشه
	۱۷	معبود	مسعود
۱۷۳	۱٤	او حرب	ابو حرب
	۱۲	مسکن	مسکنش

از مقرر یهای سال ۱۳۱۶ ریاست زراعت و ریاست مطابع

ع ، محمد ز ما نخا ن مد یر
عمومی زراعت

ص ، نادرعلیخان مدیرمامورین
ریاست زراعت

ص ، محمداسلم خان مدیر کنترول
ریاست زراعت

ص ، عبد الباقی خان مدیر
زراعت فراه

ص ، غلام جیلا نی خان کفیل
مدیر یت زراعت قندهار

ص ، عبدالمجیدخان ماموراجرائیه
ریاست مطابع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷٤	۹	رونده	درو رونده
۱۷٦	۹	نماز	نمازی
	۲٤	وگاه	گاه
۱۷۸	٤	سه یکی	تو سه یکی
۱۷۹	۲٤	عروس	عروسی
۱۸۱	۱٥	زمین بوقلمون	زمین برنگ بوقلمون
۱۸۳	۱	خف	نجف
۱۸٤	۲۲	بروبرد	برو بزد
	۲	نازو خلف	نازوصلف
۱۸۷	۸	نفرمود	نفرمودی
	۱٦	دها نشان	رها نشان
۱٦۲	۱۳	درخویش	رزخویش
۱٦۷	۲۱	نهاده	بنهاده
۱۸۹	۸	دیگر	دگر
	۲۱	گرددشتها	گرد همه دشتها
۱۹۰	۱	برج	برج حمل
	۷	اندر	اند
۱۹٤	٥	کار از اصل	کارز اصل
۱۹٥	۱۲	از	ز
۱۹٦	۲۲	خروش	اخروش
۱۹۷	۳	راستیش	راست بشتش
	۱۰	تو	ده
۱۹۹	۳	زند دافان	زند بافان
	۱٤	اوراست	است اورا
۲۰۰	۲۲	کنزد	کرد
	۲۱	خوردن	خورد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۸	۲۱	بر چید	بر چد
	۲٤	بسر	بسرش
۲۰۱	۲	بخوروشید	بخروشید
	۱٤	معشوقه	معشوق
	۱٦	دوز	ودر
	۱۹	بالشکر	بلشکر
۲۰۵	۱	را	ار
	۱۱	طنبوره	طنبور
۲۰۷	۱٦	لختی	لختکی
۲۰۹	۱۲	نبید بخورد	اونبیدخورد
۲۱۰	۵	آنجائکه	آنچنانکه
۲۱۵	۱۲	مدبح	مدائح
۲۱٦	۱۷	دندان	دندان آن
۲۲۱	۱٤	روز بلا	که روز بلا

تمهٔ ج

برخی از اشعار منوچهری که در نسخه های چاپی نبوده واز جایهای دیگر بنظر رسیده در ذیل می نگاریم : ـ

۱- غزل

غرا با مزن بیشتر زین نعیقا
که مهجور کردی مرا از عشیقا
نعیق تو بسیار و ما را عشیقی
نباید بیك دوست چندین نعیقا
ایا رسم اطلاق معشوق وافی
شدی زیر سنگ زمانه سحیقا

عذیره بر فت از تو و کرد منزل
بمقراة سقط اللوای و عقیقا
خوشا منزلا خرما جایگاه ها
که آنجاست آن سرو بالا رفیقا
بود سرو در باغ و دارد بت من
همی بر سر سرو باغ انیقا
ایا لهف نفسی که این عشق بامن
چنین خانگی گشت وچونین عنیقا
زخواب هوا گشت بیدار هر کس
نخوا هم شدن من زخوابش مفیقا
بدان شب که معشوق من مرتحل شد
دلی داشتم نا صبور و قلیقا

فلك چون بيابان ومه چون مسافر

منـازل منـازل مجره طـر يقـا

بريدم بدان كشتى كـوه لنـگر

مـكان بعيـد و فـلا تـى سحيقـا

كتاب المعجم فى معايير اشعار العجم (ص ٤٠٧)

٢- غزل

اى بت زنجير زلف اى آفتاب نيكوان

طلعت خورشيد دارى قامت فردوسيان

نافريد ايزد زخوبان جهان چونتو كسى

دلر باو دلفر يبو دلنوازو دلستان

گرت خوانم ماه ماهى ورت خوانم سروسرو

گرت خوانم حور حورى ورت خوانم جان جان

مشك جعد و مشك خط مشك نـاف و مشكبو

خوش بباغ وخوش سرودوخوش كنار وخوش زبان

روت از گل درج دارد درجت از عنبر طراز

مشكت از مه نافه دارد ماهت از مشك آسمان

هم بت زنجير جعدى هم بت زنجير زلف

هم بت لاله جبينى هم بت لاله رخـان

اين روان وجانمن دائم زتـو باخرمى

اين سرا وباغ من دائم زتوچون گلستان

نسخهٔ قلمى ديوان منوچهرى مال كتابخانهٔ دار النفون پنجاب (ص ١٣٣)

٣- آرندهٔ ثنايتو جان من است زانك

پرورندهٔ مكارم اخلاق تـو منـم

٤- زتيغ وز كينت حزين شد عدو

زواشاد توشـاد گردد ولى

٥- عجب دل تنگ وغمخوارم زحد بگذشت تيمارم

تو گوئى در جگر دارم دوصد ياسيج گرگانى

صفحه ١٣٣ ديوان منوچهرى مال كتابخانه دار الفنون پنجاب

٦- در قصيدهٔ (٨٣) از يك نسخه قلمى پس از ده بيت از آغاز اين بيت نوشته است :

وان مرغك بط همچـون ختنى كافـور

بر بسته بشاخ در هم سنبل و هم عنصل

ص ١٠٦

تتمـهٔ د

ممدوحين منوچهرى : -

(١) ابوسعيد سلطان مسعود ابن يمين الدوله سلطان محمود غزنوى .

(٢) شمس الـوزرا احمد ابن عبد الصمد وزير سلطان مسعود غزنوى .

(٣) خواجه فضل بن محمد الحسينى .

(٤) فلك المعالى امير منوچهر ابن قابوس ابن وشمگير ديلمى .

٥- ملك الشعرا حكيم ابوالقاسم المتخلص به عنصرى .

٦- خواجه ابوالحسن احمد ابن حسن ميمندى .

٧- خواجه على بن محمد .

٨- خواجه احمد وزير سلطان .

٩- خواجه ابو العباس .

١٠- سپه سالار مشرق عـلى بن عبيد الله الشهير بصادق .

١١- خواجه محمد .

۱۲ ـ خواجه ابوحرب محمد بختیار .

۱۳ ـ ابو الحسن بن علی بن موسی عمرانی .

۱٤ ـ خواجه ابوسهل زوزنی دبیر سلطان مسعود .

۱۵ ـ ابو ربیع ابن ربیع .

۱٦ ـ اسد بن حارث بن منصور امام جیلان

۱۷ ـ خواجه خطیر .

۱۸ ـ خواجه طاهر ابو منصور .

۱۹ ـ خواجه عمید سلطان وزیر سلطان مسعود .

۲۰ ـ شاه ابوا لمظفر .

۲۱ ـ خواجه خلف .

در اوائل مقاله درطی انتقاد از قصیدهٔ منوچهری گفته بودیم که حضرت قبله گاهی (۱) پدر بزرگوار من قصیدهٔ الایاخیمکی الخ منو چهری را استقبال کرده اند اینك قصیدهٔ مذکوررا درآخر مقاله می نویسیم . مطلع منو چهری : ـ

الایا خیمکی خیمه فروهل
که پیش آهنگ بیرون شد زمنزل

قصیدهٔ پدر بزرگوار : ـ

الای سار بان بر بند محمل
که شد خورشید را محمل بمنزل

سبك بر دار سراز بالش خواب
که نالان شدجرسها در قوافل

دلم زافسردگی ازکار رفته است
سرت گردم مشو از چاره غافل

بگا بانك حدی برکش نوائی
که بند صبر دل بر دارد از دل

نشستن فارغ از دل دور میدان
چوزد ناخن بدل یاد منازل

توقف رامثل دانی چه آرام
غبارخاطر محمول (۲) وحامل (۳)

درین منزل گهم آرام جان نیست
به پختی کن زمام سیر عاجل

عدیلم گو بزن با پشت من پشت
بمحمل پیکر جوزا مماثل

بزجرسا نح و (٤) بارح مزن فال
مبند پش از و عید تلخ عادل

مرا با وعدهٔ عرقوب مفریب
نیارم تاب پیمان مطل

فلك در التماس مهلت آمد
دمادم مید مد در گوش امهل (۵)

ولی چون شوقم آمد کار فرما
بر آواز جرس گوید که عجل

خرامانند در کهسار کبکان
سرایانند بر گلبن عنادل

درین کهسار وطرف لاله زارش
طناب خیمه را پیوند بگسل

بهار مرغزار دامن کوه
بکوی دوست می بینم مزابل

---

(۱) حضرت علامه اصغر علی روحی پرافسورسابق مدرسه اسلامیه لاهور
(۲) محمول : راکب (۳) حامل : مرکوب د (٤) سانح وبارح : آنکه عرب بدان فال نیك و بد میگیرند .
(۵) مهلت ده .

درین وادی منم خضر رهٔ خضر
و کم من عالم یهدیه جاهل
مهار بختیم در دست من نه
رفیقم گر نهٔ فالله کافل
رهٔ باریك و تاریك بیابان
هزبران سهمگین گرگان مصادل
برنگ گور ظالم تیره و تنك
بسان عرصهٔ محشر ز لازل
مغاك وتل وبیم دزد و سیلاب
ظلام ورعد وبرق وابر هاطل
بپایان می برم دشت و جبل را
من واین جمله رنج راه و بازل
ببوی وصل یار دلنوازی
چه خوش باشد بشب قطع مراحل
بویژه (۱) آنکه خلاقش لقب کرد
بدیوان (۲) ازل فخر الاماثل
محمد انجمن آرای هستی
سر و سر حلقهٔ بزم اوائل
جبینش نور وحدت را هم آغوش
چو در آیات قرآنی فواصل
حدوث آمد قدم را دوش با دوش
وجودش برزخی در هردو حائل
نبودی جوهرش گر اصل آدم
ملك کی آمدی بر سجده مائل
فراز قبهٔ خضرا بر آمد
بیرون رفت ازحد عالی و سافل

تگاور را بتك میراند درراه
سواری کامدش جبریل راجل
بکشف سر کنه ذات بیچون
بصدر لامکان خواندش که انزل
قدر سر بر خط فرمان رایش
قضارا حجتش تحصیل حاصل
نژادش پاك از آلوده گیها
چو آبی کش چکانند ازجنادل
بلی از نور محضش آفریدند
جمیل الوجه محمود الخصائل
بخلوت فانی مطلق هوالله
بمحفل خوش لقاشیرین شمائل
دل ودستش ز فیض لایزالی
زهی کان عطا بحر فواضل
سرورسینه اش ناز یتیمان
بهار خاطرش نزل ارامل
کسی کز خنجرش زخمی نخورده است
به تیغ جور گردون باد بسمل
بدامانش درآویزای نکو بخت
چه مقبل نیستی مگذر ز مقبل
بدریای که هرموجش بلائی است
مشو بی رب یسر لی و سائل
بطوفانگاه آشوب حوادث
بساحل برشدن کاری است مشکل
پرد تا آشیان کی مرغك زار
که در کنج قفس ماند از حبائل

(۱) خاصه . (۲) امام الانبیا

شهنشاه ها دوعا لم با ر گا ها
بغرض حا جتم کستا خ سا ئل

نهـا ل شو ق تو د ر گلز مینی
نشاند ستم چونخل اندر خما ئل

شمارشوق‌سر کش‌رابس ازمر گ
دمد ازخا ك من‌شکل ا نا مل

بود د رد تو فرض عین لاریب
فرائض جمله بی دردت نوافل

بز یر نیلگو ن کاخ مقر نس
نیا بم جز بد ر گاه تو مو ئل

دوصد نفرین فرست ای‌خواجه گر من
گز ینم دیگری بر تو مجا مل

دل‌ازمهر کسان پر داخت اینك
بشغلی غیر یادت نیست شا غل

سو اره می برد چو ن باد نکبا
هیو ن عمر بی صوت جـلا جل

گزیده بهرهٔ عمرم چو بگذشت
مکش بر حرف سعیم خط باطل

کسی کو بر لب د ریا نشیـند
عجب کز تشنگی میرد بساحل

بحکم و حی لا تنهر زیز دان
بجا ن می بودهٔ همـو اره عا مل

ز بذ ل لطف نکـذ شتی سر مو
چوشوخی(۱) بر زبان‌می‌راند‌اعدل

نبو دی گرید ا لله دست پا کت
کجا نا پاك را میبود (۲) غا سل

خلیـلی ا ر جعـا بو ماً فقـو لا
ا لی مـاینتهی سیر ا لر و ا حل

سقانا الدهر کاساً من ا جـا ج
فهل یا قوم من عذب ا لمنـاهل

فشمنـا بر ق طیبة (۳) من بعید
فاعجلنـا عن ا لمر عی‌الز واحل

فلمـا ا ن و ر د نا هـا عطا شاً
سقا نا من ند ی کـفیه و ا بل

بحق هر دو نور چشم ز هر ا
شهید خنجر و ز هر هلا ئل

چو بر بندم از ین دیر فنا رخت
سر افر ازم کن‌از ایمان‌کامل

چور و آ رم بمید ا ن قیامت
بگر د ن نامهٔ عصیان حما ئل

ز هو ل یجعل ا لو لد ان شیباً
بد ر د ز هر هٔ شیر ان، باسل

بگو شم د رد مند ا قرأ کتابك
تنم لرزد ز اهوال نوازل(٤)

بفر ما تامرا آ زاد سـا ز ند
ز بیم آ تش و جر سـلا سل

چوخواندم ماعنتم از چه ترسم
که در پیش‌است منزلهای هائل

---

(۱) اشاره بذو الخو یصرهٔ خا رجی ـ ۱۲ منه . (۲) اشاره بقصهٔ اعرابی که میهمان آ نحضرت (ص) بود و شب تخمه کرد ۱۲ منه (۳) مدینهٔ منوره منه (٤) حوادث

هم از لطف تو میدانم که روحی
منو چهری نباشد چهره با من

ببزم سفله طبعان نیست نازل
ندارد جوز طبع جوز مائل

ز نیرنگ کلام من بیفسرد
بلی او بود در تاج مسعود (۳)

فسون سامری و سحر بابل
منم خرمهره‌وارا فتاده‌در گل (٤)

ولی جز نکته دان کی بازدانند
ولی زانجا که مداح رسولم

مقام ابن وائل راز باقل (۱)
دو صد مسعود را سنجم بنائل

دگر هنگام آن آمد که نازند
زفیض جود او می نازم امروز

خزاعه‌زادگان در بزم دعبل (۲)
بعز دولت انعام شامل

منوچهری گراز ایران زمین است
(صوفی محمد ضیاء الحق)

عجب نبود ز پنجا بش مقابل

---

(۱) مرد یست غیر فصیح از عرب (۲) دعبل خزاعی شاعریست مشهور (۳) سلطان مسعود غازی غزنوی . (٤) این شش بیت اخیر مشتمل است برفخریه واستقبال اورا از قصیدهٔ منوچهری نیز تصریح کرده میرساند که منوچهری شاعررسمی سلطان مسعود بوده نه از سلطان محمود وما این مطلب‌را در آغازمقاله شرح داده‌ایم .

از عمارات زیبای پغمان که
در میان باغچهٔ با فضائی
آباد شده است

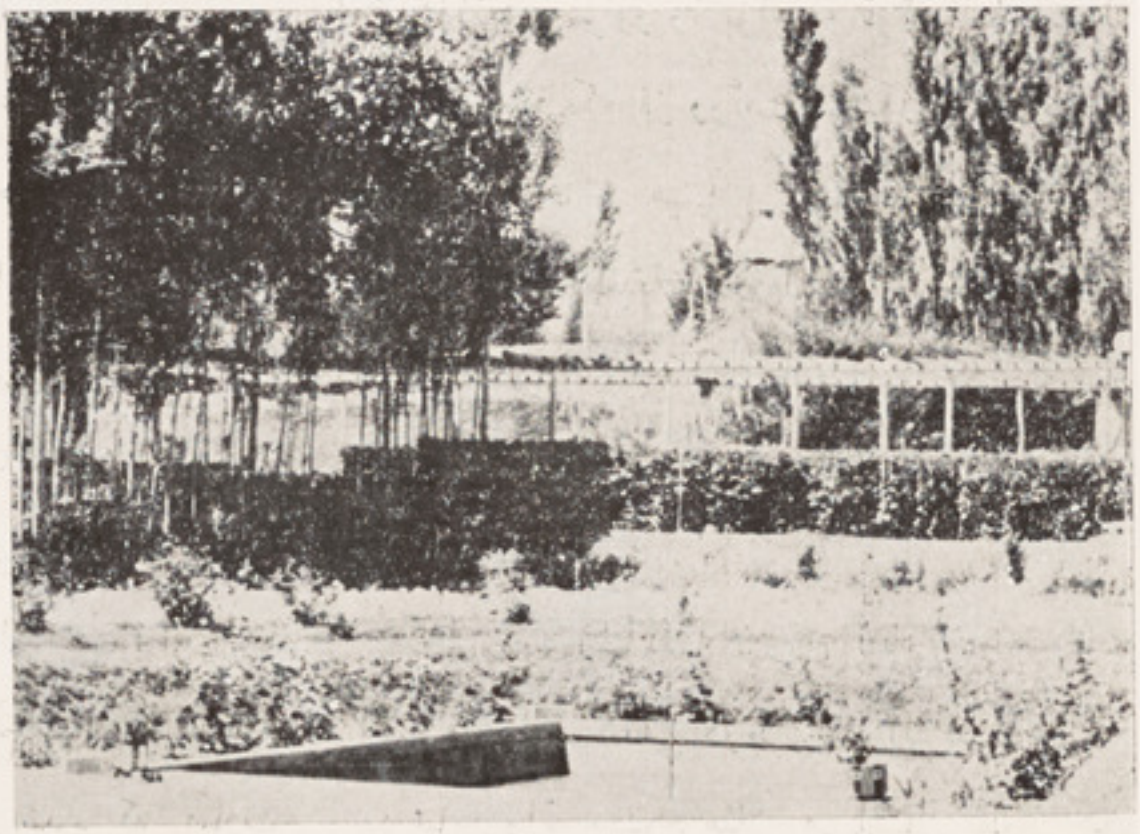

یکی از باغهای قشنگ پغمان
که با ذوق و سلیقهٔ خوبی
ترتیب شده است

یکی از عمارات زیبای
پغمان که درمیان شاخسار
درختان قریباً مخفی است

فلسفهٔ لذت و الم

به قلم جناب سیداحمد شاه خان « هاشمی »

مفهوم ظاهری لذت والم طوریکه دربین‌عامه مصطلح است ؛ نزد هر شخص هویداست که حاجتی به استقراء ندارد ؛ اما از نظر فلسفه ومنطق هریك اصطلاح مخصوصی داشته درافادهٔ مرام مثلیکه لفظ (لذت والم) یك بدیگر حسب قانون منطق‌متقابل به ملکه وعدم گفته میشود باهم‌تقابل دارند ؛ دراصطلاح حکمت لذت‌عبارت ازادراك‌ملایم‌والم‌ادراك‌منافی‌است‌یعنی‌هرچیزیکه بایکی ازقوای مدر کهٔ ظاهری و باطنی گوارا باشد وازادراك آن فرحت حاصل شود لذت نامیده میشود و بر عکس چیزیکه ادراکش باعث اشمئزاز و نفرت باشد الم است ؛ از انجا که انسان مرکب ازجسم وروح میباشد بناءً علیه لذت والم نیز بدو دسته تقسیم شده که عبارت از لذات و آلام مادی و معنوی و یعنی روحی و جسمی است . لذات مادی آن است که فقط به بدن علاقه داشته و بحواس ظاهری ادراك شود از قبیل مأکولات ؛ مشروبات ؛ مشمومات ، مذوقات ، ملموسات ؛ مسموعات و امثال آن .

هریك از حواس ظاهره در ادراك لذت و الم وظیفه و کیفیت خاصی دارد که دیگری‌را اصلاً دران تعلقی نیست ، مثلاً قوهٔ باصره برای استلذاذ و تألم ازمشهودات اختصاص داشته و طوریکه انسان بوسیلهٔ این قوهٔ خداداد از ملاحظهٔ یك حسن دل فریب ومشاهدهٔ جمال یك منظرهٔ دل آویز طبیعت متلذذ میگردد ؛ نمیتواند همان لذت وسرور را بواسطهٔ قوهٔ سامعه ادراك نماید وباطوریکه از روئیت یك‌شکل‌قبیح و هیکل مهیب استیحاش مینماید نمیشود آن اشمئزاز تنفر که فی الحقیقة المی است که بذریعهٔ قوهٔ باصره ادراك شده است ازطریق حس لامسه وغیره حاصل گردد ؛ همچنین تمام حواس را باید تصور نمود .

ولی چون طبائع واذواق انسانی درجزویات اختلاف دارد گاهی درطرز ادراك لذت والام نیز تباین واقع میشود مثلاً هر انسان بطور کلی از روئیت حسن و جمال طبیعت اعم از انکه درهر چیزی ظاهر ومشهود گردد ؛ واز استماع نغمات منظم وزیروبم موسیقی متلذذ یا ازشنیدن آواز بی نظم سامعه خراش و مشاهدهٔ یکصورت کریه‌المنظر متأذی ومتألم میشود . درصورتیکه ازنقطهٔ نظر جزوی اختلاف موجود است یعنی ممکن است شخصیکه از نغمهٔ یکنوع موسیقی وخواندن یکنفرموسیقی‌دان خیلی استلذاذ نموده

فرحت وانبساطی حاصل می نماید ، شخص دیگر از نغمات دل نواز آن بهمان پیمانه لذت یاب نمیگردد ؛ یاشخصیکه بدام حسن محبوبی گرفتار باشد آن محبوب خاطرش در نزد شخص دیگر زشت باشد . این اختلاف ادراك نه تنها در بین افراد مکملیت بلکه در ملل و جماعات نیز موجود واز نقطهٔ نظر اجتماعی شاید تأثیرات آب و هواء اقلیم هم بی دخل نباشد چه اختلاف ادراك دراثر اختلاف طبائع واذواق است وطبائع واذواق هم برحسب اقتضاء قوانین طبیعی وتأثیرات محیطی هر اقلیم پرورش یافته نشو و نما میکنند ، مثلاً مردمان مغرب زمین حسنی را پسند میکنند که ازچشمان آسمانی رنگ ؛ موهای زردطلائی ، لبان قرمز فام ترکیب یافته باشد ، حالانکه درنزد اهالی مشرق زمین چشمان سیاه باد امی؟ موهای سیاه ؛ جبههٔ فراخ ؛ ابروهای تند ؛ رنگ بیاض ، رخسارهٔ لاله گون ؛ لب های نازك لعل فام ؛ بهترین جمالی را تشکیل میدهد .

همچنین موسیقی اهالی مغرب بگوش اهالی مشرق واز مشرق زمین بمسامع مغرب زمین آنقدر وجد انگیز نمی افتد . الحاصل چون اذواق و طبائع از ذرات عالم طبیعت ومواده ترکیب و مخلوق گردیده ، بنابر اختلافیکه در اجزای عالم مادیست ، محسوسات وادراکات انسان ازحیث لذات والام مادی نیز مختلف است یعنی این اختلاف فقط در لذات مادیست نه درلذات روحی ، زیرا چنانچه در موقعش مفصل تر گفته خواهد شد روح مجرد بوده اختلاف را که مقتضی ترکیب است نمی پذیرد ، اگر روح لذات مختلف را از قبیل ملاحت ، حلو و دیگر لذات مادیه قبول میکرد آنگاه فرقی بین لذات روحی وجسمی نمی‌شد :

لذت روحی بیك نواخت ولی هر اندازه کثرت پیدا کند آتش ذوق و شوق بزیادتی آن تیز ترشده خار وخاشاك مأدی را در زمین فطرت می سوزد وراه سعادت حقیقی وابدی را بروی انسان هموارمیگرداند. درحالیکه بهترین لذات مادی اگرچند مدت بیك وتیره وطرز واحد ادامه نیابد طبیعت ازان اظهارنفرت کرده تجدیدوتبدیلش راطالب میشود ، چنانچه بالفرض اگر چند مدت فقط از یك قماش بیك رنگ و یك ساخت لباس پوشیده شود و یا یك دست لباس چند مدت دوام کند بالاخر منفور و باینکه کهنه و مندرس نشده باشد جز بحکم اجبار در بر نخواهد شد . هکذا لذیذ ترین یك طعامی اگرچند زمان متوالی و لا ینقطع تناول شود روز بروز از لذتش کاسته شده ناملایم و منفور میگردد که به حکم مجبوریت جز برای دفاع از الم جوع ، طبیعت به تناول آن رغبت نخواهد کرد ؛

اگراین قانون طبیعت مادی در دفتر فطرت ثبت ومدارحکم احساسات نباشد برای اطعمهٔ مختلفه

واشربهٔ متنوعه که درخوان نعمت مترفین حاضر و چشمها برای تشخیص رنگ وجنس ونوع آن در حرکت می افتد یقیناً هیچ علت وفلسفه یافته نخواهد شد تا عقل دراك و نکته سنج را قانع سازد ، زیرا لباس ، طعام ، شراب و غیره همه گان معلول و هر معلول لا بد علت غائیه دارد که بدون آن موجود شده نمی تواند وعلت غائیهٔ البسه ، اطعمه واشربه همانا دفع الم از گرما وسرما ، جوع وعطش است ؛ درصورتیکه میتواند علت غائیهٔ لباس به پوشیدن یکنوع جامهٔ ساده و بی قیمت واز جوع به تناول لقمهٔ نان ویایکرنگ طعام واز عطش هم بیك پیاله آب حاصل شود باصطلاح تهیهٔ طعام هفت رنگ « گرچه از هفت اصطلاح بهفتاد رسیده است » وشربت های مختلف نشه آور برای چه ؟ ویاخواهش لباس رنگ برنگ و نوبنو چه معنی خواهد داشت ؟ حالا نکه این لذات مادی بانکه درنفس الامر بیش از رفع حاجت یعنی دفع آلام جسمی ازحوادث طبیعیه ضرورتی ندارد ؟ ولی چون لذات حسیه درین دنیای ماده بر لذات عقلی انسان غلبه دارد لهذا تااندازهٔ حب مأدیات درزوایای دماغ افراد بشر فرو رفته است نسبت بآن بمعنویات کمتر ملتفت میشوند .از بیان لذات جسمی بهمین اندازه اکتفاء نموده وبایست از لذت لایتناهیهٔ روحی نیز چند سخن گفت : ــ اما قبل از آنکه لذت روحرا

راشرح دهیم بایدمفهوم روحرا از نقطهٔ نظر فلاسفهٔ متقدمین وعلمای اسلام مختصراً توضیح کنیم تا قارئین گرام را بصیرتی حاصل وعلت اینکه لذت روحی را لایتناهی گفتیم برایشان روشن شود .

انسان حیوانیست که ادراك کلیات وجزئیات رامی نماید وفقط بهمین سبب ازسائر حیوانات که تنها جزئیات جسمانیه را ادراك میکنند ممتاز واشرف گردیده است ؛ این ادراك کلیات توسط قوه ئیست که در قانون منطق فصل قریب انسان از سائر انواع حیوانیه قرار گرفته و باصطلاح علمی نفس ناطقه نامیده میشود ؛ وانسان را ازین حیث حیوان ناطق میگویند که مدرك کلیات وجزویات است نه چنانکه بعضی اشخاص گمان مینمایند از جهت تکلم . زیرا تکلم فصل قرار گرفته نمیتواندچه فصل خاصهٔ است که داخل ماهیت بوده بدون از یکنوع در دیگران انواع قطعاً پیدا نمیشود ؛ حالانکه تمام حیوانات گرچه ماحس نمیکنیم در بین خود بنوعی از اصوات مفاهمه دارند و تکلم ما نیز فی الحقیقة غیرازمفاهمه باصوات مخصوصه چیزی نیست .

نفس ناطقه بعقیدهٔ حکما جوهریست مجرد که بابدن تعلق تصرف وتدبیر دارد ، ازحیثیکه کلیات را ادراك می کند ناطقه نامیده میشود وازجهت تدابیر و تصرفات بدن نفس وروح خوانده میشود .

نفس بعد ازمفارقت بدن چون جوهر مجرد است مانندجسم فساد را قبول نکرده بدون تعلق بکدام بدن دیگر باقی مانده و بدیهیست پس از انقطاع علاقهٔ بدن بمرجع اصلی خود که از بن عالم مظلم و مکدر مأدی لطیفتر است رجوع خواهد نمود ؛ ؛ گر چه یك فرقهٔ دیگر اعتقاد دارند که چون ممکن است نفس کمال خودرا دریك بدن حاصل نکنند لهذا برسبیل تناسخ بعد از مفارقت یك بدن در بدن دیگری حلول مینماید . ولی این عقیده باطل محض و بدلائل مثبته تردید شده است زیرا تعلق نفس بابدن اضطراری است نه اختیاری ، چنانچه هر کدام ماوشما حیات را دوست داریم وبمرگ راضی نمیشویم ؛ ولی متأسفانه بر خلاف آرزو پنجهٔ خون آشام مرگ ناگاه گلوی زندگانی مارا فشار داده رهسپار دیار عدم میگرداند ، درصورتیکه تعلق نفس بابدن اضطراری است ، مناط تعلق یعنی همان چیزیکه سبب تعلق نفس به‌بدن است ، یاقوهٔ مخصوص به بدن مخصوص است ویاقوهٔ نوعی به‌بدن نوعی ، مسلم است که‌قوهٔ نوعی نیست ورنه لازم می‌آید که‌یك روح به تمام ابدان وافراد یکنوع حلول نموده تدبیر و تصرف نماید واین‌هم محال است‌چه یك روح صرف نظر ازحلول دربدن تمام افراد یکنوع در دوبدن هم حلول کرده نمیتواندواگر حلول یك روح‌را در دویاچندین بدن جائز بدانیم لازم میشود که اعمال وحرکات آن ابدان متحد ووقوع آن در یکزمان باشد ؛ این هم نا معقول است زیرا اعمال وحرکات اشخاص بهم متخالف ودراوقات متفاوته صدور می‌نماید ، پس ازین جا فهمیده میشود که مناط تعلق نفس به بدن قوهٔ مخصوص به بدن مخصوص است

وقتیکه سبب تعلق هرنفس بیك‌بدن مخصوص اختصاص پیدا کرد بدیهی است حینیکه بدن زائل شد آن‌سبب تعلق نیز بازوال واضمحلال بدن‌محو وزائل میگردد ؛ چه‌مناط تعلق نفس دربدن‌عرض وبدن محل‌آن است وعرض نمیتواند بعد از فنای محل خود در کدام محل‌دیگر انتقال نماید بلکه زوال محل مستلزم زوال حال یعنی عرض میشود؛ وچون مناط مخصوص تعلق‌نفس محوگردید مسلم‌است که بدون آن در دیگر بدن حلول نکرده باقی می ماند . این عقیده اگر سابق از جملهٔ ظنیات محسوب می‌شد درین عصر حجاب ظن مرتفع وبه ثبوت رسیده است چه علمای استحضار الارواح روح صد ها نفر را چندین صد سال بعد از فوت شان احضار و سوالات نموده معلومات مطلوب خود را بدست آورده اند واین علم روز بروز جانب ترقی میرود لاکن در فلسفهٔ اسلام یعنی بعقیده‌متکلمین نفس‌علیحده وروح علیحده میباشد چه‌روح‌بسیط بوده کمال‌منتظره ندارد امانفس‌را مرکب دانسته وبرای آن کمال منتظره قائل شده اند ، یعنی نفوس بشری محتاج تزکیه است وهر چه محتاج بغیر باشد ممکن وحادث است

وهر حادث هم بدا هتاً مسبوق بماده بوده مرکب می باشد وترکیه نفس عیناً کمال منتظرهٔ نفس است زیرا کمال منتظره عبارت از صفتی است که برای اجسام مادی ومرکبات دروقتی حاصل نبوده ودر اثر فعالیت وحرکات بعداً حاصل میشود، اگر نفس عین روح باشد بایستی کمال منتظره نداشته وترکیه بالفعل برایش حاصل باشدواین هم باطل است چه هر شخص مکلف است نفس خودرا ترکیه نماید لهذا نفس مرکب وروح مجرد بوده هرکدام از دیگر خود جدا گانه است.

نتیجه اینکه نظریهٔ حکما وفلاسفهٔ اسلام دربقای روح بعداز مفارقت بدن موافق واختلاف فقط درین جا است که حکما روح ونفس ناطقه را چنانچه وجوهش را ایضاح نمودیم واحد میدانند ومتکلمین هریك را علیحده فرض نموده‌اند.

اکنون که بقدر لزوم نظریه فلاسفه ومتکلمین را در اطراف صفات وکیفیات روح ونفس ناطقه مختصراً بیان کردیم بایست لذت نفس ناطقه ویا روح را حسب معلومات ناقص خود شرح دهیم.

قارئین عزیز لذات مادی را در مبدء این نگارش ناچیز مطالعه فرمودند ولی عقیدهٔ مارا نسبت به لذات روحی تاکنون نخواندده اند. اینك بمحضر دانش و بصیرت شان عرض مینمایم که لذت نفس ناطقه فقط کسب معقولات ودرك مجهولات باستدلال معلومات است که نام گرامی علم بر آن اطلاق میشود. بدیهیست هر قدر معقولات لطیف تر وشریفتر باشد به همان اندازه لذتش بیشتر وگوارا تر است وشریفترین معقولات ولطیفترین معلومات هم ادراك ذات وصفات حضرت باری تعالی است که قدیم بالذات، واحد حقیقی، لا شریك، باجمیع صفات وجوب واجب الوجود. عالم بکلیات وجزئیات من حیث حضوری نه حصولی. جواد، ومنبع خیرات است. گرچه کسانیکه کتب حکمت را مطالعه کرده اند. دلائل وجوب ذات باری را باصفات متذکره میداند ولی درین مقام که ذکری از ذات وصفات ربوبیت شده است بغرض حصول بصیرت به آن برادران عزیز یکه شاید معلومات شان درین قسمت بسیط تر باشد میان ادله وجوب وصفات مذکوره را مختصراً بی مناسب نمیدانیم چه بمطالعهٔ دلائل معقول پردهٔ اوهام دریده وقاری را بمدلول یقین حاصل میشود حضرات ناظرین میدانند که درمقابل قدم حدوث است. حکماء متقدمین هریك از قدم وحدوث را بدونوع تقسیم نموده‌اند که عبارت از قدیم بالذات وقدیم بالزمان. حدوث بالذات وحدوث بالزمان باشد. قدیم بالذات آن است که ذاتش از دیگری موجود نشده باشد واین صفت جز واجب الوجود بدیگری نمی شاید زیرا تمام موجودات ارضی وسماوی وآنچه می بینیم ومی شنویم معلول وذات او تعالی علت تامه انها است واین خود مسلم است که علت بر معلول مقدم میباشد. گرچه

وجودیکه قدیم بالذات باشد با اضرور قدیم بالزمان هم است ولی چون بعقیدهٔ فلاسفه بعضی موجودات از قبیل افلاك نیز است که حادث بالذات و قدیم بالزمان میباشند از این حیث قدیم بالذات را از قدیم بالزمان تفریق نموده اند تا اقتباس و اشتباه واقع نشود؛ قدیم بالزمان آن است که وجودش از غیر موجود لیکن زمانش ابتداء نداشته باشد واین نوع موجود درنزد حکماً عبارت از افلاك است . اما حادث بالذات بطور مطلق آن است که وجوداواز غیرش پیدا شده باشد وحادث بالزمان آنکه زمانش ابتداء داشته باشد یعنی در زمانی موجود نبوده بعداً در وقتی از اوقات موجود شود که تمام موجودات عالم مشهود ازین قبیل است پس ذات باری تعالی ازین حیث قدیم بالذات گفته می شود که او تعالی خالق و ماسوای ذاتش باقی موجودات چه درماضی وچه در حال واستقبال مخلوق اوست .

اما واحد حقیقی ازجهتی گفته میشود که ذات باری مجرد است ومجرد فی نفسه تقسیم را قبول نمیکنند واحاد غیر حقیقی مرکب بوده در ذات خود قابل انقسام اند . گرچه مراتب وحدت پنج گونه است لکن تشریح آن درین مقام ضرورتی نداشته بل مارا از سرحد مقصود که می‌خواهیم زوتر برسیم دور می اندازد .

لاشریکیت ووحدانیت باری تعالی بدون کدام اختلاف نظر متفق علیه تمام فلاسفهٔ اسلامی وحکماء متقدمین ومتأخرین میباشد چنانچه از جملهٔ متأخرین فلکی شناش مشهور فرانسوی «کامیل فلا ماریون» دریك تألیف خودموسوم به «خدادرطبیعت» وجودباری را درمقابل منکرین بعلوم مثبتهٔ عصری ثابت نموده است . اما بعقیدهٔ حکماء متقدمین اگر درعالم وجود «نعوذبالله» دوواجب الوجود فرض شود البته بالضروره در وجوب وجود مشترك بود وبامری از امور متمایز خواهند بود چه اگر امتیاز نباشد تعیین یکی از دیگری نمیگردد زیرا ذاتیکه تعدد پیدا کرد لابد افرادش محتاج به تشخص وتشخص متوقف بر علت امتیاز است وامتیاز بدون تخالف درصفتی ازصفات ممتنع است پس درین صورت هر مابه الامتیازا گر تمام حقیقت انها فرض شود لازم می آید که وجوب وجود خارج حقیقت هردو باشد زیرا وجوب امرمشترك فرض گردید که هر یك ازانها اگر صفت وجوب راانداشته باشد برای الوهیت صلاحیت پیدا نمی کند اگر وجوب داخل ماهیت باشد چون ماهیت بتمامه ما به الامتیاز فرض شد وجوب هم داخل مابه الامتیاز می‌آید و یك چیز نمیتواند هم صفت مشترك قرار گیرد و هم علت امتیاز شود ، وخروج وجوب ازحقیقت هم باطل است چه حکما وجوب وجود را عین حقیقت فرض نموده اند .

اگر ما به الامتیاز دربین دوواجب الوجود

به بعضی از حقیقت بوده ودر بعضی مشترك باشند لازم میگردد که هریك ازان دوواجب الوجود در ذات خود مرکب ازامرمشترك ومابه الامتیاز یعنی اختلاف باشد و این هم بداهةً باطل است چه واجب ذات مجرد واز ترکیب مبری است لذا ذات اقدس سبحانه تعالی واحد است ،، «شهدالله انه لا اله الا هو والملائکةوالوالعلم قائما بالقسط » ودلیل اینکه ذات باری تعالی به تمام صفات خود ازقبیل علم ، قدرت ، اراده جود وامثال آن واجب است این است که ذات باری برای صفات خود کافی وعلت تامه بوده کمال منتظره ندارد بلکه تمام صفات وجوب بالفعل برایش حاصل است واگر جمیع صفات وجوب بالفعل حاصل نباشد لابد بالقوه بوده مستلزم کمال منتظره میگردد واین خود برخلاف وجوب است بحث ما طول کشید وشاید باعث گرفته گی خاطر قارئین گردد لهذا سرموضوع رجعت نموده میگوئیم در صورتیکه بهترین لذات روحی ادراك ذات و صفات خدای متعال است این لذت کبری ونعمت عظمی هم طوریکه شاید جز بوسیلهٔ علم میسر نمیگردد یعنی ادراك ذات وصفات باری تعالی بدون از تتبع ، استقراء ومعرفت بمخلوقات وصنایع او تعالی از عوالم ارضی گرفته تاسماوی حاصل شده نخواهد توانست ، چنانچه در کلام مجید خود فرموده است . « ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ماخلقت هذا باطلا » درین کلام حکمت نظام خالق انس وجان اشاره به تفکر درمخلوقات زمینی و آسمانی شده است تا انسان غافل مصنوعات الهی را ازنفس خودش گرفته الی حیوان ، نبات ، جماد ، عناصر طبیعی اجرام فلکی ، و نظام بدیع و محیرالعقول یکه از ترکیب و تجزیهٔ ذرات اجسام و خواص عناصر گرفته تا حرکات و سکنات ثوابت و سیارات در کارگاه عالم خلقت حکم فرماست به نظر دقت دیده بقدرحوصله وطاقت بشری واستعداد فطری خود از حقایق و کیفیات آنها معلومات حاصل نماید واز روی علم و یقین سر تصدیق ونیاز را به بارگاه ربوبیت بلند کرده بگوید .

خداوندا ! ازاسراروعجائب ونسق ونظامیکه درین بساط عالم آفرینش وکارخانهٔ ربوبیت توکامن وشمهٔ ازان بنورهدایت ربانیت درضمیر ظلمت کده ام مکشوف گردیده است پی شائبهٔ شك و ریب می گویم ، تو خالق بر حق وحکیم مطلق هستی : زیرا مخلوقات تو ازذره تا کتله باطل وعبث خلق نشده بلکه در یکقطره باران وحتی کوچکترین مخلوق تو چنان حکمتی خوابیده است که روشن ترین عقل بشری در ادراك کیفش عاجزمی ماند ، واز عناصر زمینی گرفته تابزرگترین اجرام فلکی که کرهٔ سیارهٔ ما نظر به کشفیات جدید علمای هیئت دربرابرش بدانهٔ نخود هم قیاس شده نمیتواند بمیزان دقیق موزون و به نظام کاملی اداره شده جانب وصول

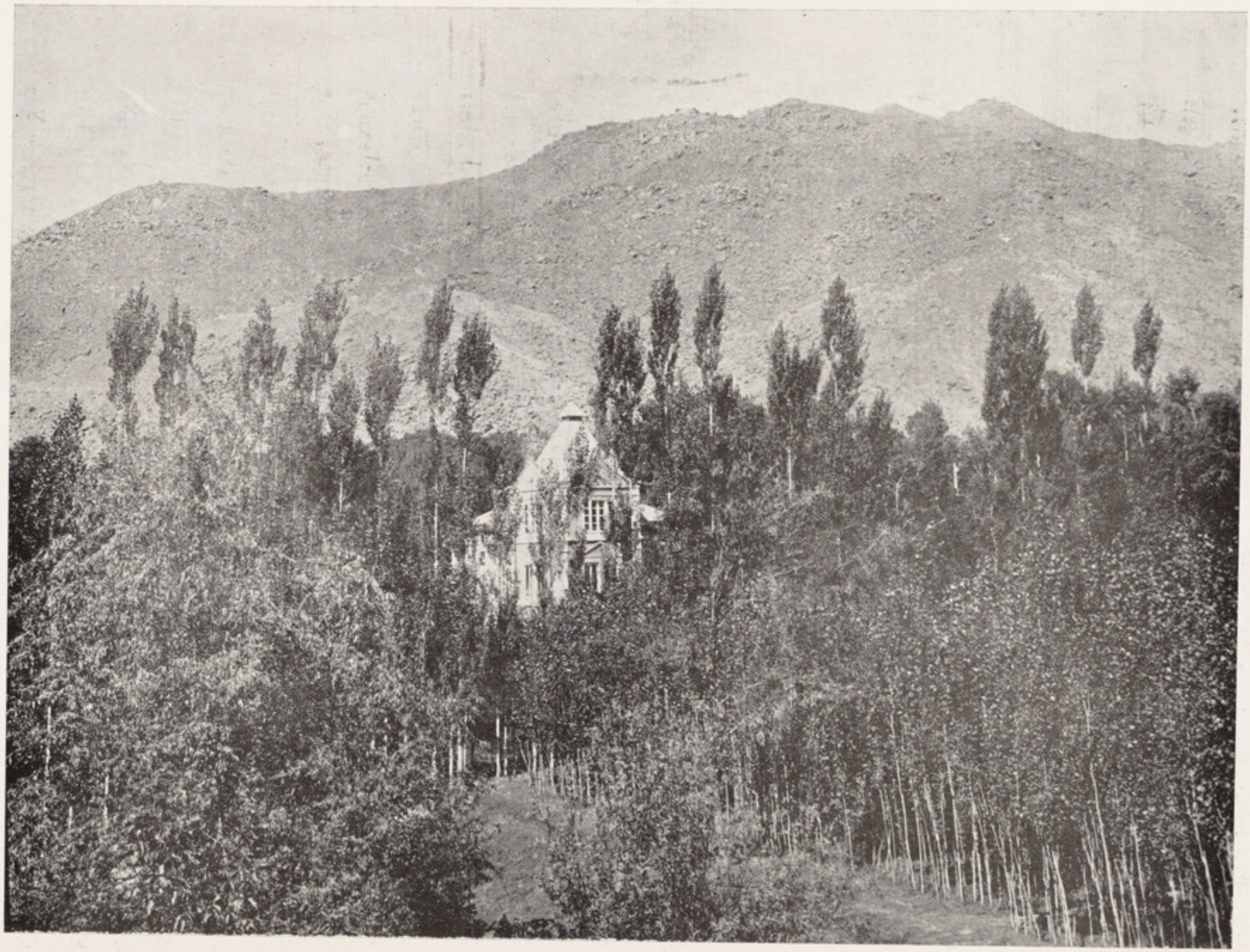

یکی از مناظر دلربای یغمان

به‌کمالات منتظرهٔ خود هاحسب اقتضای فطرت عوالم مادی پو بان و دوان هستند که قوی ترین شهباز فکر انسان عاجز از مشاهدهٔ آن گرفتار بهت و حیرت می‌گردد : « ان فی خلق السموات والارض لایات لقوم یعقلون »

بلی هزاران نفر از مسلمین است که توالی شب و روز ماه و سال ، اختلاف فصول اربعه ، نشوء و ذبول نباتات ، و اشجار پژمرده گی وطراوت ازهار ، نور افشانی نجوم واقمار را درشب های تاروصد ها اختلاف لیل ونهار را بچشم سر دیده ولی در کیف و کنه هیچ یك ازان تبدلات وتغیرات تعقل وبرای کشف حقایق این مخلوقات پروردگار خود تفکری نمیفرمایند بلکه یك چیز عادی ومعمولی پنداشته سر سری ازان میگذرند ؟ درحالیکه این ها مسلمان بوده اساس دین منیف شان توحید باری ومعرفت ذات وصفات اوست ؟ بی خبر از بنکه معرفت ذات وصفات باری تعالی و تکامل توحید متوقف بوقوف اسرارعالم خلقت است وخدای متعال برای ثبوت وحدانیت خود ورسوخ ایمان آنهابر توحید اوشان را به نظر وتفکر درعالم خلقت وکشف اسرار وغوامض طبیعت امر ودر قرآن پاك که کتاب موئمن به آنها است بآیات متعدده تحریك میکند چنانچه باین آیهٔ شریفه می فرماید : « اولم یتفکروا فی انفسهم ماخلق الله السموات والارض و ما بینهما الا بالحق »

سبحان الله ! خداو ند معرفت ذات و صفاة خودرا مربوط بکشف وادراك حقایق مخلوقات ارضی وسماوی نموده وخلقت آنرا بهترین دلیل معرفت وتوحیداشاره فرموده است ؟ ولی مسلمان ها غالباً از نظر درین عجایب خلقت وبدایع صنعت که وسیلهٔ معرفت صانع حکیم مطلق است ودر کتاب موئمن به خود بآن مامورشده اند روگردانند ؟ حتی بعضی کوردانشان از استماع کلمهٔ طبیعت قبل ازهر تحقیق ودقت و اختبار بحقایق واوامر اسلامیت اشمئز ازونفرت نموده آگاهی ومعرفت باسرار وغوامض طبیعیات وفلکیات رامخرب دیانت تصور میکنند گویا طبیعت یعنی عالم و جود را مخلوق وصنعت عجیب خدا ندانسته از دیگری می پندارند ورنه چه معنی خواهد داشت که صانع رابرستش کنند ومصنوعاتش را بنظر نفرت بل کفروملحدت نگرند آیا بزرگتر ازین جهالتی خواهدبود ؟ ولی من بآواز رسامیگویم این بی بصیرتی وجمود فکری مخالف اسلام است ؛ اسلام دین فطری وطبیعی است ! فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذالك الدین القیمه و لکن اکثر الناس لا یعلمون !

اسلام دین فلسفه وحکمت است ! « من یوت الحکمة فقداوتی خیرا کثیرا » اسلام دین علم وعرفان است « هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون » اسلام آمده است که عالم انسانی را از ظلمات جهل ونادانی بساحهٔ علم ودانش کشیده حجاب خمودو جمود را ازروی

افکار جوامع بشر دور ساز دنا در موجودات ماحول و هوای محیط بدقت نظر انداخته اسرار اللهیه حکمت ربانیه ، وقدرت خلا قیه را که در آن ها کا من است کشف و به ایمان علمی ذات اقدس اورا توحید و پرستش نمایند؛ زیرا ایمان تقلیدی سست وضعیف بوده نتیجه ندارد و همه وقت گرفتار تزلزل وفتور است چه ارکان آن براساس یقین بنا نیافته واستوار نمیباشد زیرا یقین عبارت از حصول علم بر ماهیت و کیفیت شئی است وبصورتیکه علم باشد یقین صورت گرفته نمیتواند وهر بنای فکری هم که بر زمینهٔ یقین تشیید نگردیده باشد اساسش خام و باندك صدمه رخنه پذیر وقابل تزلزل است .

برعکس آنیا نیکه تهدابش علم ویقین باشد هیچ یك حوادث روزگار نمیتواند در آن رخنه اندازد؛ زیرا فکر در بن مرحله از ورطهٔ تذبذب برآمده درساحل امن وسکون قرار میگیرد وباز هیچ اثری نمیتواند آنرا از ساحل اطمینانش جدا و بگرداب تردد وتذبذب پرتاب کند بنا بر همین سبب است که اوتعالی عدم تساوی جاهل را باعالم برسبیل استفهام انکاری درآیت فوق بیان فرموده است چرا که عالم خدای خود را باتمام وجویش بنور علم ومعرفت شناخته پرستش می کند وهر کلمهٔ که از زبانش در تسبیح و توحید معبود خارج میگردد بمنزله قدم های وسیعی است که بابدرقهٔ یقین جانب منزل مقصود پیش میرود واز همان جادهٔ حقیقت علم انحراف نمیورزد .

اما جاهل مثل آدم نابینائی است که بقیادت عصای تقلید در ظلمت کدهٔ جهل قدم برداشته ونمیداند جادهٔ مرا د کدام سمت استقامت خواهد داشت اگر دست مشیت الهی بمفهوم "یهدی الله من یشاء" اورا ازین وادی تیه بمنزل مطلوب رهبر شود فهو ؛ والاقدم اعتقادات ذهنی اش باندك صدمهٔ شك واو هام مشرف به لغزش و سقوط درهاویهٔ دمار وهلا کت می باشد . لهذا مسلم است که نور علم ومعرفت باظلمت جهل وهمچنین شخص اعمی وبصیر در معرفت ذات صفاة الهی وامور دینی مساوی شده نمیتواند ؛ چنانچه حضرت رب العزت در قرآن پاك که حاوی فلسفه وحکمت است در یك جا میفرماید : لایستوی الظلمات الی النور : ودر جای دیگر میفرماید که ؟؟ لایستوی الاعمی والبصیر .

پس علمای امت نه تنها خودشان بصراط حقیقت روانند بلکه اگر وظیفهٔ ما فی الذمه خودرا ادا نماید بمنزلهٔ شموع و مشاعل فروزانی هستند که پردهٔ اوهام واباطیل جهل را از پیش چشم باطن تودهٔ افراد ملت دریده وچشمان آنها را به ارائه نور حقیقت روشن وپای افکار شان را بهدایت جادهٔ مستقیم دیانت ازخلش خارواشواك شکوك واوهام؛ در راه ضلالت وگمراهی مأمون میگردانند وبنا برین است که حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم را جمع باین ذوات گرامی فرموده اند : « نوم العلماء افضل

من عبادة الجهلا» این یقین هم فقط از ادراك ذات وصفات باری که لطیفترین لذت روحی است حاصل میگردد لان چنانچه گفتیم فهم وادراك ذات وصفات باری جز به تحقیقات و تدقیقات در آثار اللهی و کشف غوامض واسرار عالم خلقت میسر نمیشود و کشف اسرار وغوامض طبیعت و تدقیقات در آثار حضرت رب العزت هم مربوط به تمام علوم ریاضیات ، فلکیات ، طبیعیات ، فزیك ، شیمی ، حیوانات ، نباتات ، طبقات الارض ، تشریح ، منطق ، و فلسفه است ، زیرا عالم اجسام که مرکب از اجزای لایتجزی بوده دائماً در کار تشتت و تجاذب یا تفرق و التصاق است کیفیت ترکیب و تجزیهٔ ذرات آن که چگونه در اثر مشیت اللهی و ایجابات طبیعی بیك نظام منظم وحساب معینی بهم نزدیك شده جسم مشخصی را تشکیل و باز که در همان نظام وحساب موجودیتش رخنه و اختلالی حادث میگردد تدریجاً روبه نقصان نهاده ذراتش از هم پریشان ومحو میگردد ، همچنین تعیین خواص عناصر و اشیاء و تشخیص انواع و فصول و اجناس تمام موجودات حیه ، نامیه ، وجامده متوقف بر همین علوم است که بی ذریعهٔ این علوم کشف حقایق اشیاء و درك اسرار و نظام عجیبی که در ذرات و کتلات وجزویات و کلیات این عالم ساری وجاری است ممتنع و بنابران فهم ذات وصفات اللهی هم متعسر و دشوار می باشد ، اما وقتیکه این علوم کما ینبغی برای انسان حاصل گردید تمام صفاة قدرت ، علم ، حکمت ، تدبیر ، تخلیق ، اراده ، جود ، رحم ، ترزیق ربوبیت را در هر موجود زمینی و آسمانی که به نظرش برخورد مطالعه نموده در بحر لجی تلذذات روحی غرق و از تمام استلذاذ به لذات مادیه منصرف گردیده حیات خود را بهر نحو که باشد برای خدمت ومنفعت خلق عموماً وملت خود خصوصاً وقف میگرداند واین خود مقامی است که نفس ناطقه بسرحد کمال خود رسیده مزکی میگردد وایمان هم لباس نالائق تقلیدرا از بر افکنده بحلیه گران بهای یقین متحلی میشود ؛ و همین مقام است که فیلسوف شرق شیخ سعدی فرموده است :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

باید دانست که مراد شیخ مطلق نظر کردن در اوراق درختان سبز نیست بل مقصود نظر عقلی وفلسفی است ، والا تمام مردمان به برگ سبز درختان نظر می اندازند پس قید نظر به هوشیاری چه حاجت داشت حتی یك حصهٔ معتنا بهی از فلسفه علوم طبیعی را که حاوی غرائب قدرت و بدایع حکمت است درین یکفرد گنجانیده است

زیرا سبز شدن اشجار بدیهیست در اثر حرارت افتاب ومواد طبیعیه وآب که جذور آن از زمین جذب ومثل جریان خون در بدن انسان ؛ بتمام اغصان واوراقش سرایت مینماید است و خاصتا زندگانی اشجار بهادهٔ غامض کاربونیك متوقف است وغامض کاربون گرچه در ذرات هوا نیز

به اند ازهٔ کمی وجود دارد لکن غالباً از تنفس حیوان و انسان موجود میگردد با این نحو که انسان هوای مرکب از اکسوجین و نائتروجین را استنشاق مینماید و بواسطهٔ مادهٔ اکسوجین خون تصفیه میشود : اما نفسکه خارج میگردد حامض کاربون بوده به هوا منتشر و اشجار آن را از هوا توسط اوراق خود جذب و تغذیه نموده هوای نقی می‌سازد از همین سبب است مناطق و مواضیعیکه درآنجا اشجار کثرت دارد هوایش صاف لطیف وگوارا بوده باعث فرحت و انشراح وحدت ذهن و فربهی جسم میشود .

ونیز تأثیر حرارت آفتاب که سبب نشوونما و طراوت عالم نباتی و موجب حرکت و تردد و نشاط عالم حیوانیست نظر بعقیدهٔ علمای متأخرین مربوط بکیفیت و چگونه گی حرکت وضعی و انتقالی زمین است که از حرکت وضعی درظرف بیست و چهار ساعت گاهی یك حصهٔ زمین بقرص آفتاب مقابل گردیده نورانی میشود وگاهی حصهٔ دیگر آن که گویا شب و روز موجود میگردد و از حرکت انتقالی آن سنوات وفصول اربعهٔ بوجود می‌آید گرچه بعقیدهٔ علمای مذهبی ما زمین ساکن و وجود شب و روز و سنوات وفصول تماماً متعلق بحرکات آفتاب است . ولی ما اینجا درمقام تحقیق ، یا تصدیق و تکذیب این دو نظر به نبوده فقط میخواهیم نظریه علما را به نسبت اختلاف تأثیر حرارت آفتاب شرح دهیم ورنه آنچه علمای مذهب مطابق قوانین مذهبی حکم نمایند نزدما مقبول و مستحسن است . الحاصل حکمت بالغهٔ الٰهی را مشاهده فرمائید که حیات حیوان و انسان را بر نبات و از نبات را بر حیوان و انسان واز همه اجسام نامیه را بتأثیر منظم ومقدر حرارت آفتاب موقوف گردانیده است وحصول حرارت آفتاب را بحرکات وضعی وانتقالی زمین بدور نفس خود ودور آفتاب و یا بعقیده علمای مذهبی ما بحرکات آفتاب مربوط ساخته است پس درنتیجه حیات ماوجمیع موجودات ارضی وسماوی متوقف بحرکات زمین ویا حرکات آفتاب است . یا للعجب ! این شمهٔ از حکمت ایزد متعال است ، شخصیکه تمام علوم را تحصیل وهمهٔ مصنوعات صانع حکیم را بنظر علمی مشاهده کند آیا تاچه اندازه از غرائب حکمت وبدائع صنعت گرفتار بهت وحیرت خواهد شد سبحان الله! اگر یك ساعت این زمین ویا آفتاب نظام حرکت خودرا تغیر ویا توقف کنند آیا حال این عالم وجود یعنی مخلوقات چه خواهد شد ، بدیهیست فنای محض و موت ابدی ، نه انسان خواهد بود و نه حیوان ، نه نبات خواهد بود ، نه شجر زیرا اگر توقف نماید و یاخط مدارخود را که دست قدرت و حکمت باری بحساب موزون و نظام هندسی آن را وضع نموده است تغیر دهد مسلم است نظامیکه تأثیر حالی بران مربوط است برهم خورده زمین مابا بآفتاب ملحق شده بیك

کره آتش مبدل خواهد شد و یا بقدری ازان دورمی افتد که ازشدت برودت تماماً اجسام نباتی وحیوانی محوونابدید گردیده جمودمحض حاکم شود، چه درهردوحال، نه آب خواهد بود نه هوا نه حرارت معتدل وموزون، ونه سائرموادحیاتیه زیرا نظر به تحقیق و تجربهٔ که کرده اند چندین کرات وجود دارد که بواسطهٔ شدت برودت مثل کرهٔ قمر قابل سکونت نبوده جمود محض دران حاکم است و چندین کرات دیگر ازحیث قرب زیاد بکرهٔ ناریه .

شخصیکه بهمچه خبایای حکمت واقف گردیده و باز بموجودات این کرهٔ خاکی که مسکن و مأمن اوست نظر مدققانه می افگند در اول وهله به نزدش ثابت وروشن میگردد که بمضمون « ورحمتی وسعت کل شیئی » لطف و مرحمت ایزدمتعال باقتضای حکمت بلا کیفش از جزوی تا کلی وازذرهٔ تا کتلهٔ این عالم را شامل وچون ذات او تعالی منبع خیرات است هر موجودی (من حیث هو) از نقطهٔ نظر موجودیت خود دارای یك کیفیت خاصهٔ است که هم فی نفسه خیروهم وجودش برای وجود غیره خیرومفیداست لذا در عالم ازحیث وجود محض جز خیر ومفید چیز دیگری نیست زیرا هر چه موجود می شود بهاراده ومرضی الهی است ؛ لیکن انسان بفکر خود حسب منافع مادی بعضی را مفید وبرخی را مضر ، یکی را خیر ودیگری شر نام میگذارد . اما شروریکه فی الحقیقة شر گفته میشود ، اعمال ظالمانه وبی عقلانهٔ انسان است که ازاخلاق ذمیمهٔ مادیت پرستی ناشی میگردد . این شرور درحقیقت خلقت دخلی ندارد تاخیر بودن و جود را من حیث هو ، منافی ویا باطل گردانند بلکه یك امر اضافی گفته میشود و مضاف مسلم است که در حقیقت و جود مضاف الیه داخل شده نمیتواند .

اکنون قارئین محترم را درفرد شیخ سعدی بصیرتی حاصل شده خواهد بود که بچه نسبت برگ درختان سبز را دلیل معرفت کردگار قرار داده است ونیز فهمیده خواهند بود که روح پس ازمفارقت باقی وبنابران لذا تیکه دردنیا داشت هم برایش باقی و حتی از حیث اینکه کالبد و (اسکلیت) مادی را پدرود وازعالم مادیات قطع علاقه مینماید لذتش زیادترمیگردد .

لذا مقال خود را ختم نموده به تمام برادران هموطن عزیز خود ندا می نمایم که فرصت را ازدست نداده هرچه میتوانید در تحصیل واستیلاء علوم که سبب معرفت کردگار وتحسین حیات و روزگارتان میشود سبقت وچابکدستی کنید تا بآن وسیلهٔ یگانه هم شرف ومقام دنیوی تان علو بگیرد و هم ایمان تان علمی ویقینی گردیده روحاً وجسماً درجنان لذت وسرور سیر نمائید .

« سبحان الذی علمنا بالعلم وما کنا لنعلم لولا علمنا . »

از مشاهیر نزدیك

غزل

اثر طبع مرحوم میرزا محمد نبی خان
دبیر متخلص به « واصل »

ز جام عشق کشیدیم باده باد لشاد
سبوی عقل شکستیم هر چه باد ا باد

غلام همت آنم که تا بخاك نشست
ند اد پیش فرومایه آبرو بر باد

چرا شکوفه سر از شاخ بیقدح نکشد
شرابخواره گر این طفل شیر خواره نزاد

عروس دهر پر بروی دلبری است ولیك
هزار حیف که بسیار میکشد دامـاد

غلام آن سر زلفم که باهزار گره
ز کار بستهٔ ما دوش عقده ها بکشاد

مدار سلطنت گل مگر بساغر بود
که تا پیاله نزد بر سر یر پا تنها د

دلا دهان صراحی با حترام ببوس
که قصهٔ لب جمشید و جام دارد یاد

با حتیاط گذر بر بساط می «واصل»
که جام دیدهٔ جم ساغر است چشم قباد

و له

شبی که مژدهٔ وصل تو بشنوم از باد
فرشته آیدم از عرش در مبارکباد

خدا کند سر زلف ترا نجنبانـد
نسیم تا بهوایش دهیم جان بر باد

مکش زمشت پریشان گرد من دامن
که درهوای تو عمریست کاین غبار افتاد

زمانه باز ندانم ز من چه میخواهد
هزار مرتبه خاکم نمود و داد بباد

اگرچه زخم دلم تازه کردی از خم زلف
شکنج حادثه‌ای گل به‌سنبلت مرساد

ز غنچهٔ دهنت هر که بوسه میطلبد
بر نگ لاله دلش داغدار و پرخون باد

ز شوخ چشمی طفل شکوفه درعجبم
که پیش نرگست از شاخ بر زمین نفتاد

قدح پرستی ازان روز اعتبار گرفت
که چشم مست تو پیمانه در بساط نهاد

بگفتم از لب لعل تو کام خواهم یافت
بخنده گفت که کس روزه زین تمك نکشاد

رسید بر من ازان لعل شکرین «واصل»
هرانچه از لب شیرین رسیده بر فرهاد

و له

فغان که شب شد و آن غیرت سپیده نیامد
ستاره سر زد و آن ماه نو بدیده نیامد

بوقت رفتن جانم زد و ستان صمیمی
ور ای اشك روانم کسی بدیده نیامد

ز خط سبز تو سیلاب سرخ بر رخ زردم
کدام شام سیه تا دم سپیده نیامد

هزار سیل سرشك از درد و دیده کشودم
که آبدم بسر آنسرو قد کشیده نیامد

هزار جان بلب آمد که بوسد آن لب شبرین
بکام جان کس آن میوهٔ رسیده نیامد

که رفته برسر کویت خدنگ و از ین سو
کز ان طرف چو کمان قامت خمیده نیامد

بوصف مصرع قد تو هر غزل که سرودم
زبسکه طبع روان شد کم از قصیده نیامد

رفته جانب بازار آن بت موزون.
که هم چو «واصل» خود بندهٔ خریده نیامد

زفکر جمله فکر شاه بالاست

از طبع جناب « بیتاب »

ندانم از کدامین اهل خبرت
بگوش من رسیده این حکایت

که شخصی بهر غسل آمد بدریا
بر آورد از تن خود جمله کالا

گرامی جوهری هم داشت پنهان
که می پنداشت او را بهتر از جان

چو تعویذش نموده پوش احسن
حمائل ساخته زان پس بگردن

ولی بوده است وقت غسل مجبور
که آن تعویذ را از خود کند دور

درافتادم کو بدریا غوطه ور شد
هم از کالا هم از خود بیخبر شد

ز مرغانی که میکردند طیران
لب دریا یکی گردید پایان

بمنقار خود آن تعویذ بر داشت
مگر غمخواری شخص دگر داشت

بصحرائی که میزد بال چون باد
ز منقارش فتاد آنجا که افتاد

بدست دیگری آن جوهر آمد
گرفت آن را و از کشور بر آمد

ز دریا صاحبش چون گشت بیرون
شد از فقدان وی بیحد جگرخون

بیامد گرچه در ساحل بسرعت
ولی شد غرقهٔ گرداب حیرت

به پیش شاه وقت آمد دویده
که بر من اینچنین ظلمی رسیده

نمیدانم کدامین نامسلمان
نموده بر من این جور نمایان

شهٔ دراك از روی فراست
بخود پیچید و لختی کرد دقت

پس از یك لحظه چون پیدا سبب کرد
رئیس گمرکات خود طلب کرد

بگوشش گفت باشد بر تو واجب
که بر محصول ده گردی مراقب

ز هر شخصی که محصولش یکی ده
بود از سال پارینه زیاده

بباید حاضرش کردن بدربار
که دارم اندکی همراه او کار

هنوز آخر نگشته بود آن ماه
بیاوردند شخصی را بر شاه

که این کس را ز اکرام خداوند
زکوة مال گردیده است صد چند

پس از ترهیب واستنطاق بسیار
بیامد مرد تاجر با قرار

که روزی رخت در صحرا کشیدم
سپس زیر درختی جا گزیدم

بدیدم عکهٔ بالا پدیدار
که بگرفته است چیزی را بمنقار

من اندر فکر کاین چه باشد
که با منقار خویشش میخراشد

هنوز این فکر در دل داشت جولان
که از نوك دوان افتاد پایان

دری دیدم چو او را بر کشودم
که مثل او دگر کی دیده بودم

بشهر دیگرش دادم بقیمت
شدم زانرو بسی دارای ثروت

سراسر چون سخنها دلنشین شد
گمان شه مبدل بایقین شد

چو شه دریافت این واقع موافق
همه باعرض آن مظلوم سابق

بگفتا گرچه این کس نیست خائن
مگر تردید گوهر راست ضامن

بحکم شاه رفت آن مرد تاجر
نمود آن گوهر نایاب حاضر

بعزت در حضور شاه بنهاد
پس آنگه پادشه با صاحبش داد

ازین قصه بدل آن حصه پیداست
که حدس شاه ازهر حدس بالاست

تمام عاقلان دارند اقرار
که باشد فکر شاهان شاه افکار

یك گوشه از باغ عمومی یغمان

نکوئی

سرورصبا

خردمندی بمن این قصه فرمود — که وقتی خاطرم پامال غم بود
زضعف ناتوانی خسته بودم — اسیر دام محنت مانده بودم
خزان گردید بستان نشاطم — تهی از بار، باغ انبساطم
نهال آرزویم‌پی ثمر شد — سیه شد، روز شامم تارتر شد
زیادم رفت عیش زندگانی — فراموش از دلم شد کامرانی
چو در دست فلاکت زار بودم — بسی از زندگی بیزار بودم
سیه گردید از بس روزگارم — همی گفتم نکو باشد مزارم
به بحر ناامیدی غرق گشتم — بکار خیشتن حیران نشستم
بجان من مصیبت آتش افروخت — دلم‌چون لاله از داغ الم سوخت
درین فرصت که نکبت گشت‌یارم — گره افتاد از هر سو بکارم
درین‌فرصت که نی کس یاورم بود — غباری از فلاکت بر سرم بود
درین فرصت که از غم می طپیدم — به صحرای مذلت می دویدم
درین فرصت که حالم غم‌فزا بود — دلم منزلگهٔ خیلی بلا بود
شبی از جوش غم بیتاب گشتم — ز عالم دیدهٔ امید بستم
بدرگاه الهی رو نمودم — بزاری اینچنین لب بر کشودم
که یارب کارساز بندگانی — خداوندکریم و مهربانی
وجود کائنات از قدرت توست — مسلم شاهدی بر وحدت توست
تو یکتاو قدیر و پی زوالی — رحیم و منعم و دانای حالی
بگرداب بلا افتاده‌ام من — بسی درمانده و بیچاره‌ام من
مرازین قید غم آزاد گردان — برحمت خاطرم را شاد گردان
چو لب برعرض‌حاجت می کشودم — زحسرت رقص بسمل می نمودم

زبس بگریستم شد خاك چون گل
بسر آمد شب دیجور مشکل

چو شام نامرادی رخت بربست
صباح کامرانی جلوه گر گشت

برون از خانه در بازار رفتم
کلید قفل مشکل شد بدستم

بنا گه از رفیقانی که بودم
یکی را اندرین بازار دیدم

که می آید بسوی من شتابان
ز فرط شادمانی گشته خندان

چو شد نزدیك من آن یار جانی
مرا گفت از کمال مهربانی

که روشن گشت چشم من برویت
ز عمری می نمودم جستجویت

کجائی ای عزیز مهربانم
که می بالد بدیدارت روانم

کجائی ای چمن پیرای الفت
بهار گلشن مهر و محبت

نمی بینم ترا شد روزگاری
نمیدانم که آخر درچه کاری

سراغت هر طرف بسیار کردم
بهر کس درد دل اظهار کردم

که تا اقبال آمد رهنمونم
رسیدم باتو از سعی فزونم

چرا بر چهره ات گرد ملال است
چرا حرفم بتو خواب و خیال است

بمن فرما برادر مقصدت چیست
دریندم غمگسار و یاورت کیست

چو دیدم ازوی این لطف و محبت
بگفتم ای عزیز پاك طینت

جدا شد از کفم عزو وقارم
گره افتاد از نکبت بکارم

زحال خود یکا یك قصه کردم
دلش را پر غمو اندیشه کردم

سخن کوتا بحالم رحمت آورد
بصد عزت مرا در منزلش برد

زهمت از مذلت دورکردم
بلطف خویشتن مسرور کردم

بگفتا یادداری ای نکو کار
که بودم همچو تو در قیداد بار

گر فتی دستم از روی مروت
رهانیدی مرا از چنگ ذلت

کنون شد وقت آن ای نیك کردار
که اندر خدمتت کوشم سزاوار

چو نیکی کردی ای مرد هنرور
نکوئی با تومی شاید سراسر

چو کشتی تخم نیکی ای نکو کار
برنیکی زکشت خویش بردار

بگوش هوش گفتارش شنیدم
چو گفتارش ازو کردار دیدم

دلم خورسند گردید از وفایش
زبان را بر کشادم در دعایش

وداعش کردمو رفتم زکویش | زحق خواهم دوام آبرویش
ازان پس روزگار من نکو شد | گلستان مرا دم در نمو شد
دلا مگذر زکفتار نکوئی | به همت کوش در کار نکوئی
نکوئی گلشن اقبال دارد | بهار عزت و آمال دارد
مشو دور از گلستان نکوئی | که شاداب است بستان نکوئی
نکوئی نیك سازد روزگارت | کند چون روز روشن شام تارت
ز نیکوئی نکوترنیست کاری | ز روز نیك بهتر روزگاری
نکوکاران بعالم شادمان است | که گلزار نکوئی بیخزان است
به نیکی شهره شو تاشاد گردی | عروس بخت را داماد گردی
(صبا) نیکو بود گفتار نیکو | بسی بهتر از ان کردار نیکو

خویشتن شناس

کسی کو تن خویشتن را شناخت | بمیدان کام اسپ اقبال تاخت
کسی کو شناسندهٔ خویشتن | نباشد بود دیو یا اهریمن
گراو خویش را شناسنده نیست | شناسنده راچشم بر کنده نیست
یکی داستان مرد پلاس | که کمتر کسی خویشتن را شناس

سپوژمی

نن ورځ چه پښتو ژوندی او په وطن کښ خپره کیږی ، نوښایی چه ادبیات یی هم بو تجدد پیدا کی او یو نوی طرز او عصری خیالات ومنی نو اوس موږ دالاندینی شعر چه د یو ځلمی پښتون « جناب امان الله خان متعلم دمکتب استقلال » دخوا په یوښه نوی سبك باندی جوړسوی دی دلته یی دنمونی پر ډول نشر وو —

آ ښی قاصدی سپینی سپوږمی !
مخ دی تابان دی
خپلی مانی نه په څه وتلی ؟
گوری د شتو نه هم ئی رو دو نه
تك تور جهان دی
آ سپینی سپوږمی رو رو ځه

سیلی ده لیری نری شمال دی
گلان زنگیږی
د ځنگله لاندی په شنو د شتو کی
بورا تیر یږی او به شړیږی
لږ لږ ځلیږی
آ سپینی سپوږمی رو رو ځه

څه شی ته گوری مځکه بیده ده
رونړ دی تندی دی
زه چه تا گورم ورو کښته کیږی
ورو ورو مسیږی هم لږ لږ رپیږی
سپین دی مخگی دی
آ سپینی سپوږمی رو رو ځه

سپینی سپوږمی ته څه شی غواړی
په توره شپه کی

د رو د پر غاړه ښی مر غلر ی
گاهی ته لو یږی هم تـه لمبیـږ ی
ډ یر پـه لر ز ه کی
آسپینی سپو ږ می رو روځه
سپینی سپو ږ می! او س نو پتیږ ی
شینـکی سهـا ر د ی
یو وار ز لفو نه په ر و د کی مینځه
د عشق نشا ن ئی ته په آ سما ن ئی
بیلتو ن د یا ر د ی
آسپینی سپوږ می رو رو ځه

پښتون

محمد گل نوری

پښتون چه خدای پیدا کی په میراث یی ور کړ توره
په مړا نی کی مشهو ره
په خته کی یی ننگ غیرت و ر کښیښو سو غیو ر ه
هم زړه ور سو هم بادره
پښتو ن چه خدا ی پید ا کی پښ تر پښته ننگیالی سو
پر میدان لکه زمری سو
له چا یی بیر ه نسته و و ړ و ز و ړ یی تو ر یالی سو
په خوی کی جنگیا لی سو
که نیکه که و ر نیکه و ، د د و ی ټولو دا د ستو ر ه
نو ځـکه سو مغر و ر ه
پلا ر که و ر نیکه کـ تر نیکه و لا ړ پر تنگ و و
د سپینو تو ر یی شرنگ وو
هر چیری چه به تله تو ر ه او کر یچ یی تل تر څنگ وو
د ښمن ځنی په تنگ وو
له چا یی بیر ه نه و ه که او ر نگ وای که فغفو ر ه
پر هر چا باند ی منصو ر ه
پښتو ن ځـکه ممتـا ز سو په جهـا ن کی په همـت
پـه مړ انـه شجـا عت
په د ه کی د و ی قو ی یو ه یی د ا یمـا ن قو ت
بـل یی د پښتو غیر ت
کی هو کړ ه که یی یـا کړ ه پر هغه با ند ی مصر ه
کی کا م که یی تر بو ر ه
مړ ه سو ی پر و طن با ند ی پلر و نه نیکه گا ن
د و ی ټو لـه شهید ا ن

په سر او هم په مال سوه تر وطن ټوله قربان
بی غم بی کړه لمسیان

خدا یه دیدا رور کی په جنت کی هم ښه حوره
چه موږ یی کړو معموره

و موږ تی استقلال پخپل همت دی را گټل
هم موږ تی را سپارلی

موږ هم خپل استقلال په خپل همت دی ښه روزلی
هم ښه مو دی ساتلی

خدای دی جنتیان کی دا احسان یی ز موږ منظوره
موږ ډیر یو په مسروره

موږ هم ټول د هغو یای زامن یای لمسی یو
هغسی گړندی یو

هغسی مو غیرت دی هم هغسی ننگیالی یو
هغسی تو ریالی یو

د ښمن که گام را تیرکی موږ بی کو په وینو سوره
هم مور بی کو پر بوره

د ښمن ته ز موږ د ټولو پښتنو سلا یوه ده
د اغه مو عقیده ده

کی ستر گی کړی راپورته پرور خودا موپلمه ده
داغه ده بله نه ده

اتفاق مو سره یو دی سرومال بی کو موږ چوره
هم بی بوز و ځینی لوره

موږ ټولو پښتنو ده ملا تړلی په همت
چه ودان کو خپل ملت

هم علم هم تخنیك هم اقتصاد موسی او چت
چه لوړ موسی حکومت

هر یو کوښښ کوی چه خپل وطن موسی معموره
چه ځلاندسی لکه دره

پښتونه ویش سه

له طبع سخه د جناب عبد الخالق خان کاتب

پښتونه ویښ سه دامی گفتار دی
وطن و تا ته تل امید وار دی

په کوم وطن کښ چه عرفان خپور سو
د هغو خلقو ساز کار و بار دی

څوك چه غافل دی په غفلت خوب کا
خوار وزار گرزی غم پری انبار دی

کوشش پکار دی علم و عرفان کښ
څوك چه کوشش کړی هغه هوښیار دی

علوم و فنون بیا واړه حاصل کړه
ورته د خلقو ډیر انتظار دی

ملکونه واړه پر مخ روان شوه
ترقی غواړی ډیر ئی تلوار دی

وطن موخپل دی چه پری نازیږو
لازم پر موږ نن د وطن کار دی

بیرغ دی آباد وی افغانستانه
ستاپه سایه کښ پښتون قرار دی

(عبدالخالق) دی تل دوعا گوی دی
سره له دی هم بیا خدمتگار دی

منثور شعر :

(دروسی ادب نمونه)

د تیگی حال

قیام الدین خادم

په یوښار کښ په تیز ویو پوخ سړك و !

تلونکی موتر ددغو تیزو څخه یوه تیز بیله کړه . دی تیزی په زړه کښ چرت و واهه : « په دی حال کښ زه باید د خپلو همجنسانو څخه جلا شم ؛ او په کار دی چه زه چیرې لاړه شم . »

یو هلك راغی ، او دغه تیزه یې پورته کړه وی وړه .

تیزی د ځانه سره وویل : « ما سفر کول غوښتل ، سفر هم په لاس راغی ـ تش یو کلك عزم په کار و »

هلك تیزه دیوه کاله‌خواته وغورزوله .

تیزی خپل وکاوه : « ماپه هوا کښ الوتل غوښتل ؛ داهم وشوه ـ تش یوه کلکه ارا ده ضرور وه .

تیزی د کړکی په ښیښه باندی و لګیده .

ښیښی داووپل : « ظالمی !ـ په دی کښ تاته څه خیرو !» او ماته شوه .

« تا دیر ښه وکړه ، چه زما د لارې څخه لیرې شوی ، زه نه غواړم چه څوك زما لاره رابنده کړی . هرڅه باید زما د خوښې سره سم وی ـ دا زما قاعده ده . »

دای وویل ، تیزه په‌یو پوست لاندستون پریوته دپر یوتو سره یې دستې خیال و کړ : « ما دیر سفر کړی دی ، اوس به نو لږ استراحت وکړم . »

یونوکر راغی ، تیزه‌یې دلاندستون څخه واخسته ستې یې دباندی وغورزوله .

دلوید وسره سم یې خپل همجنسان مخاطب کړل او ورته وی وویل : « عزیزانو ! خدای دی تاسو سلامت لری ـ زه‌اوس‌دستی دیوی د یری لوی ماڼۍ څخه‌راغلم ، لیکن‌دهغې شان و شوکت زه هیڅ متأثر نکړی شوم . زما زړه ستاسو خلقو ډلیدو پسی ناقراره و ، دغه دی چه زه اوس بیا راغلم »

شعر منثور:

قبرستان

این جای مبهم ، این وادی ساکت وخموش منزلگاه یك دسته انسانهای فراموش شده ایست که در اعماق زمین بخواب ابدی فرو رفته ونقش زنده گانی ایشان از صفحهٔ روز گار ستر ده شده است .

درین جاجز اعضای رمیمه ، استخوان‌های بو سیده وقبور مندرس ودرهم ریخته چیزی بنظر نمیخورد ، وازآن انسانهای زیبا ، جوان ، کهن ، فرتوت غمین وخندان جزاین علائم کدر آور آثاری بمشاهده نمیرسد . درین کوشهٔ ساکت وازیاد رفته فلاسفه ونوابغ علما وادبا فصحاوبلغا غنوده واین دستهٔ ممتاز تاقیامت همه در خواب ابدیت مطلق فرو رفته اند ! درهمه جای این وادی سکوت مطلق حکمفرماست گوئی درین وادی همه اشیا و عناصر محکوم به سکوت وخموشی هستند .

خورشید نورانی ، بهار مسرت افزا ، فصلهای طرب انگیز وروزهای خوش وخرم درین جادیده نمیشود . درین جاخزان ابدی ، خریف لاینقطع غبار محزونیت ؛ دهشت انحاد معدومیت بصورت مسلسلی دوام و حکومت دارد .

درین جا وبر این جمعیت عظیم ساکت وخوابیدهٔ بشر عظمت وقدرت خداوند ، خموشی لاینقطع سلطنت دارد . درین عالم غریب روز ، شب ، ماه ، سال بالاخره قرون واعصار متوالیه باخموشی آمده وباسکوت سپری می‌شود .

درین جااجسام لطیف وزیبای موجودات قشنگی که دیروز همچو غنچهٔ نورسته یامانندحباب از کوچکترین نسیم مخالف متاثر واز تماس اصابع نرم وملایم متغیر می شدند امروز درخانهٔ خاك ماو اودراعماق پراسرار ، نمناك وتاریك این زمین سکنا گرفته اند که بام ، در ، سطح ، سقف وجدار آنها همه خاك وهمه سنگ است !

درهنگام زمستان کفن سفید برف روی مراقد وسنگر بزهای قبور آنانرا میپوشاند . ژاله های بیرحم فصل بهاری با کمال قساوت وسنگدلی قبور آنانرا هدف قرار میدهد . هنگام روئیدن نباتات شبانان گلهٔ گوسفندان خودرا برای خوردن سبزهای قبورآن بیچارگان سرمیدهند .

خلاصه انسانهای باعاطفه و مهرهم چه عابروچه زائر باقدمهای سنگین خودقلوب ، قبور ، و اعضای رمیم آنانرا فشرده ولگد مال مینمایند وآن خفته گان وادی خموشان همه این صدمات ومتاعب را تحمل میکنند ولب بشکوه نمی کشایند . . .

درین جا ودرین اشخاص معما مانند خموشی بی پایان ، تحمل طاقت فرسا ، صبر حیرت انگیز

درقبال اندوه ، آلام وعوارض دیده می‌شود .
این‌جاهمه موجودات‌محکوم به‌تأثرسکوت وخشوع است ، این جا سر زمینی است که هیبت و جبـر و ت آن انسانرا مخـو ف و دچـار حیرت نموده ، قلوب رامرتعش واندام رالرزان میساز د،این‌جاهمان‌سرزمینی‌است که‌حتی زائرین شجیع وسنگدل راموا جه اوهام تاریك ، ومقابل باعواطف وتخیلات رقیقه‌نموده‌و آنانرا در قبال حکمت وقار وعظمت کبر یائی‌خدا وند بر کوع وسجود میاند ازد .

قبر ستان عالمی‌است که‌در آن‌جا فقیر وغنی، شاه وگدا ، ظالم ومظلوم ، آکل ومأ کول یافت نمیشود . درآ نجا عالم یکر نگی ومفهوم حقیقی مساوات بوده منزل همه‌قبر وبستر همه خاکست ، همه باپارچه های سفیدی که‌علامت صلح وصفـا ازان استنباط می‌شودپیچیده شده وبه‌بی‌خودی عمیقی رفته اند .

دران جااز کبر و غرور ، ظلم وبیداد ، سئیات ومظـالم بشری سراغ نمیشود . حقوق همه مصئون است وهیچ فردی به فر دی تجا وز کارنیست . قبرستـان‌جا ئیست که‌دران‌انوار ملکوتی تافته وفرشته هابه آسمان آن‌درپروازاند. ابواب آسمان روضات جنان بروی قبور مؤ منین « موحد ین » باز واز ان جا تجلیا ت رحمت و شفقت خدا ئی بر قبور آ نان بخش‌ونازل میشود .

دنیا همچو جسری‌است که درمنتها الیه هر یك طرف آن دوعالم غریب ومتضاد (عالم روحا نی وانسا نیت ، عالم شهوا نی وشبعیت) وجو د ا رد وانسا نها ذریعهٔ عبادهٔ لیل ونهار عمر بادوچشم بسته ورفتار کج ومعوج ، بطی وسریع آنرا سیر وعبور کرده درنقطهٔ دیگر آن یعنی در عا لم ابدیت ناقل وارد میشود که‌اولین در وازهٔ آن دنیا همین قبرستان است . رهبر بزرگ وها دی عالی مقام بشریت وخاتم‌النبین جناب محمدصلی‌الله علیه وسلم از پیش گفته اند :

«المو منون لا یمو تون بل ینقلون من دارالفناء الی دارالبقاء »

«حد یث »

عبد الحلیم عاطفی

تن را فدای دین کنید

تن از بهر دین بذل کردن رواست — چو دین را فروشند جانش بهاست
بود مرد دیندار فرخنده بخت — مر او را بود دین به از تاج و تخت
چو رحلت کنی زین سرای سپنج — تبه گردد ملك و مال و گنج
بدان جای ناکام جز جان پاك — بکارت نیاید ایا هوشناك

اشك

از منتخبات جناب محمد حسن خان

اشك چون كم شوداز دیده برون خون آید
تاپس از خون دل از دیده چه بیرون آید ؟

درد دیده نشد ارم دگر ای عهد شكن آب
تا چند بعالم توز نی آتش و من آب

سلیم

اشك از بیم توام آبلهٔ دل شده است
آه ازدست توبیرحم چه مشكل شده است

واقف

اگر این است مژگان تر من
نخواهد آفتاب محشرم سوخت

فرحت

بگذاشتم بروی تواین دیدهٔ پر آب
باید متاع تر شده را داد آفتاب

ز فرقت تو چگویم كه قصهٔ طوفان
شنیدئی تووومن دیدام بدیدهٔ خویش

انوری

بسكه خوبان اندرین ویرانه ها گم گشته اند
میچكد اشكم ز چشم وخاك را بو میكنم

بیدل

یاد آن گریهٔ مستانه كه ابر از مژه ام
آب میبرد وخیال لب دریا میكرد

زكی

دوش دربزم توشوق گریه ام بیتاب كرد
آنچه آتش میكند با شمع با من آب كرد

فرحت

خون تراوش میكند ازچاك های سینه ام
طفل اشكم باز گم كرده است راه خانه را

فرقتی

عوض اشك زنوك مژه خون می آید
باخبر باش دل از دیده بیرون می آید

ایخدا اشك مراقدر نه بخشیدی حیف
یادآن روز كه از قطره گهر میكردی

مظهر

دلهای برشته شده فرش حرم او — ای اشك روان شو که نسوزد قدام و کاهی

اشکم ببین زدیده چه بیتاب میرود — تا چشم کار میکند این آب میرود کاهی

گر نخل وفا برندهد چشم تری هست — تا ریشه در آب است امید ثمری هست

امشب خیال زلف تو ازچشم تر گذشت — این رشته باهزار گره از گهر گذشت صائب

نمیدانم زمنع گریه مقصد چیست ناصح را — دل ازمن دیده ازمن اشك ازمن آستین ازمن رفیق

مرا کشنده قرین عرصهٔ محل وداع — سر شك رانی آن سروپا کدا من بود لا اعلم

اشکم از سر گذشت در غم هجر — یکی از سر گذشت من این است رفیق

نه ازرحم است گرتر ساخت جانان چشم فتان را — برای کشتن من آب داده تیغ مژگان را رفیق

می گریم واز گریه چو طفلم خبری نیست — در دل هوسی هست ندانم که کدام است

ما طفل مکتبیم بود گریه درس ما — ای دل بکوش تا سبق خود روان کنیم لا اعلم

ای طفل اشك دربد روخون جگرشوی — ما را کسی بغیر تو رسوا نمیکند آزاد

تا کی زابر دیده چکد ژاله ژاله خون — تاچند جوشد ازدل خونین چولاله خون

این دیده تابکی زدل داغدیده سرخ — دل تا بچند از اثر آه و ناله خون

گویند می چو کهنه شود دردرا دواست — ما را مگر بدل نبود چند ساله خون گرامی

دل

دلم بسینهٔ سوزان مشوش افتاده است — دل از کجا ست درین خانه آتش افتاده است هلالی

بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل
توان شناخت ز شوری که در سخن باشد
حافظ

دل در خیال چشم تو از دست داده ایم
یك شیشه را بدست دو بدمست داده ایم
فرصت

ز من برد آن دو چشم سرمه سا دل
دو میل افتاده آه از من جدا دل
واقف

بود در اضطراب از اهل عالم هر که کامل شد
طپیدن در میان جمله اعضا قسمت دل شد
غنی

خدا حافظ بطفلی کارم افتاد است باشوخی
هزاران شیشهٔ دل بشکند تا یك ترنگ افتد
قدری

مستانه ز مرغ دل من ساز کبابی
وز دیدهٔ گریان منش زن نمك آبی
بدر شیروانی

دارم آن دل که چومینای تنك دررهٔ باد
هر نفس گوش بر آواز شکست دگر است
طالب

در زلف تو دادند نگارا خبر دل
معذورم اگر آمده ام بر اثر دل
شنائی

فواره صفت گر ز غمت خون رود از دل
ممکن نبود مهر تو بیرون رود از دل
افضل رسوا

میرود دل بسر کوی تو پنهان از من
بدگمان گشته ندانم بچه عنوان از من
صالح آشفته

نیست در دل غنچهٔ پیکان آن قاتل مرا
بی لبش خونی که خوردم شد گره در دل مرا
الفت

ایکه صد سلسله دل در خم هر مو داری
باز دل میبری از خلق عجب رو داری
آغشته بخون میروم از کوی تو بیرون
میخواست دل من که باین رنگ بر آید
دلی می باید و صبری که آرد تاب دیدارش
«فغانی» گر دلی داری تو باش اینجا که من رفتم
فغانی

گل در سواد سایهٔ درخت یغمان

تالیف : داکتر محمد ناظم

ترجمهٔ : عبدالغفور «امینی»

سلطان محمود

(۱۱)

قسمت دوم

فصل هشتم

محاربات سلطان در هند

۱ ـ روابط سلطان باراجه های سلسلهٔ هندو شاهیهٔ ویهند

هند از ابتداء مورد توجهٔ البتگین وجانشینان او گشته بود، مگر شرح محارباتی را که ایشان باراجه های سلسلهٔ هندوشاهیهٔ ویهند (۱) نموده اند، فقط از زمان جلوس سبکتگین که جنگهای متعددی باراجه جیپال نموده وسرحد سلطنت خویش را تا لغمان وسعت داده میتوان بدست آورد. محمود نیز خط مشی پدر را تعقیب نمود وهنگامیکه از طرف خلیفهٔ بغداد در ۳۸۹ ه (۹۹۹ع) سلطان مستقل شناخته شد تصمیم گرفت همه ساله به هند لشکر کشی کند (۲).

۱ ـ تسخیر بعضی از قلاع سرحدی هند

سلطان بتأسی از تصمیمات خویش، در اواخر

---

(۱) درباب سلسلهٔ هندوشاهیه به ضمیمهٔ الف رجوع شود. «ویهند» همین «هوند» امروزه است. کلهنه آنرا «اوده بهانده» نامیده. رجوع شود به کتاب «جغرافیای قدیم» تالیف کننگهم ص۵۳ و۵٤ وکلهنه ج ۲ ص ۳۳٦ـ ۳۳۸ را ورتی (ترجمهٔ طبقات ناصری، ص ۷۹ تبصره) سهواً آنرا بهتنده» گمان کرده

(۲) عتبی (ص۱۳٤) همینقدر میگوید: «سلطان بخود الزام کرد که همه ساله در هند لشکر بکشد.» مگر ایلیات ترجمهٔ عبارت مذکور راطوردیگرنموده (ج ۲ ص۲٤ ایلیات ودأوسن) وازان مستفاد میشود که سلطان عهد کرد همه ساله درهند غزا کند وبدین طریق لشکر کشی های سلطان را وجههٔ تعصب مذهبی میدهد.

سنه ۳۹۰ هـ (ستمبر ۱۰۰۰ ع) (۱) بصوب هند قشون سوق داده چندین قلاع را در مضافات لغمان مسخر نمود و به غزنه برگشت (۲).

۲ـ جنگ پشاور و یهند

یکسال بعد، سلطان برای حمله بر جیپال «راجهٔ ویهند» (۳) ترتیبات بزرگی گرفت و در شوال ۳۹۱ هـ (ستمبر ۱۰۰۱ ع) (٤) بسرکردگی ۱۵ هزار سوار و عدهٔ کثیری از رضاکاران از غزنه حرکت نموده نزدیك پشاور اردو زد جیپال باقشونی مرکب از ۱۲ هزار سوار و ۳۰ هزار پیاده و ۳۰۰ فیل جنگی بمقابل سلطان شتافت. هر دو لشکر روز پنجشنبه ۸ محرم ۳۹۲ هـ (۲۷ نومبر ۱۰۰۱ ع) (۵) باهم مصاف داده جنگ شدیدی در پیوست و تا چاشت درجریان بود، مگر دونوقت هندوها تاب حملات سواران اسلامی را نیاورده شکست خورده روبگریز نهادند و ۵ هزار مقتول در میدان جنگ از خود باز گذاشتند (٦)

غنایم جنگ، طامع ترین افراد فاتحین راهم راضی ساخت. پانزده عدد گردن بند مروارید که یکی ازان ۸۰ هزار دینار قیمت داشت، با غنایم بی شمار دیگر بدست مسلمین افتاد و جیپال با پانزده پسر ونواسه خود اسیر شد (۷) و اورا بمقامی موسوم به میرند Mirand فرستادند (۸). ولی بعدها بین سلطان و جیپال معاهدهٔ صلح منعقد گردیده جیپال عهد کرد که مبلغ ۲۵۰ هزار دینار نقدو ۵۰ فیل بقسم خون بها بپردازد (۹) وبنابران سلطان او را دوباره بسلطنتش مقرر داشت ویکی از پسرانش را تا پرداخت مبلغ مذکور، بطور گروگان باخود گرفت.

سلطان پس ازین فتح بطرف ویهند پایتخت راجگان سلسلهٔ هندوشاهیه حرکت نمود و بقیهٔ ماه‌های زمستان را درتسخیر اراضی همجوار آن بسر برد (۱۰) ودر اوائل بهار ۳۹۳ هـ

---

(۱) تاریخ مزبور از گردیزی (ص٦۳) گرفته شده. (۲) گردیزی یگانه ماخذ معاصر سلطان است که ازین سوق الجیشی تذکار نموده. درجملهٔ نویسندگان مابعد، سلطان فقط فرشته ونظام الدین ازین سفرذکر کرده‌اند وغالباً آنرا ازگردیزی اخذ نموده اند، ولی دراستنساخ بسیار سهو کرده اند. «سرولیم هیگ (ص۱۳) این لشکر کشی را مشکوك الاعتبار پنداشته، و درین فکر خود بخطا رفته.

(۳) درمجمع الانساب (صفحه دوم ازورق ۲۳۱) که جیپال پس ازمرگ سبکتگین؛ تصمیم گرفت اراضی مفتوحهٔ قلمرو او را که سبکتگین تصرف کرده بود، انتزاع نماید وبنابران برمحمود حمله‌ور شد. وبدین سبب سلطان ازغزنه برای مدافعه حرکت کرد. (٤) فرشته ص۲٤ (۵) عتبی ص۱۵۸ گردیزی ص٦٦ (٦) گردیزی ص٦٦ عتبی ص ۱۵۷

(۷) گردیزی ص٦٦ (۸) عنصری (نسخهٔ قلمی انجمن آسیائی بنگال). درطبقات ناصری این مقام بنام «من یزید» مسطور است. نیز رجوع شود بمقالهٔ اینجانب منتشره درمجلهٔ انجمن شاهی آسیائی طبع ۱۹۲۷ ص۴۹۳ـ ٤۹۵.

(۹) عتبی ص ۱۵۸ مجمع الانساب صفحه دوم ازورق ۲۳۱ ازیان کتاب آخرالذکر معلوم میشود که مراد از فروش جیپال که عنصری (درصفحه مذکورهٔ مجمع الانساب) اشاره نموده، تعیین خون بهای جیپال بوده.

(۱۰) عتبی (ص۱۵۹) وگردیزی (ص٥٦) صریح می نویسند که حرکت سلطان به ویهند، دنبالهٔ لشکر کشی سابق بود. ولی «اینولدز» (ص۲۸۲) سهواً آنرا سوق الجیشی علیحده خوانده.

(اپریل ۱۰۰۲ ع) بغزنه برگشت (۱) .

جیپال اندکی پس از مراجعت به پنجاب از حیات دست شسته وغالباً در اوائل ۳۹۳ ه (۱۰۰۲ـ ۱۰۰۳ع) (۲) خود را بسوخت وپسرش «انند پال » جانشین وی گردید (۳) .

۳ـ جنگ بر دریای سند

در بهار ۳۹۶ هـ(مارچ ـ اپریل ۱۰۰۶ع) سلطان بعزم ملتان (٤) حرکت کرد و چون عبور از قسمت پائین دریای سند خالی از خطر نبود ، تصمیم گرفت دریای مزبوررا از نزدیك پشاور عبور نماید وبنابرین به « انند پال » تکلیف نمود که در عبور قشون سلطانی از قلمرو او مانع نیاید(٥) . ولی انند پال انکار نمود وبطرفداری داؤد حکمران ملتان ، برخاسته برای جلوگیری از قشون سلطان بطرف پشاور حرکت کرد سلطان انند پال را شکست فاحشی داده وتا دریای چناب (٦) تعقیب نمود . انند پال بکوه های کشمیر گریخت (۷) و سلطان بیش از ین از تعقیب او صرف نظر کرده عنان حرکت به جانب ملتان معطوف ساخت (۸) :

٤ـ جنگ و یهند وتسخیر نگرکوت

انند پال از اقتدار روز افزون سلطان که او و پدرش از جلو گیری آن به تنهائی عاجزآمده بودند ، خیلی ها اندیشناك و هراسان گردیده ، بـه راجه های همجوار توسل جست ، تا با او همدست شده فتوحات مسلمین را از جانب شمال مغرب ، جلو گیری کنند .

و بنا بدرخواست او هر یك از راجگان دستهٔ ازعسکررا بکمك فرستاد وانندپال آن دسته ها را شامل قشونی که از کلیه حصص سلطنت گرد آورده بود (۹) نموده و در تحت قیادت

---

(۱) عتبی ص۱۵۹ گردیزی ص٥٦ پایتخت سلطنت هند وشاهیه درینوقت غالباً به « نندنه » منتقل شد . بقول گردیزی (ص۳۹٦) محمود پس ازین فتح ملقب بهغازی گردید (۲) عتبی ص۱۵۹ نیز رجوع شود به ضمیمهٔ و، ط

(۳) انندپال درین وقت حاکم لاهور بود تفصیل واقعه رادر مجلهٔ انجمن شاهی آسیائی طبع جولائی ۱۹۲۷ ص٤۹۳ـ٤۹٥ وضمیمهٔ ط ملاحظه نمائید (٤) عتبی ص ۲۱۱

(٥) عتبی ص ۲۱۱ ازین معلوم میشود که انند پال و سلطان درین وقت با هم آشتی بودند ، ورنه این درخواست معنی نداشت . گردیزی (ص ۷٦) میگوید مطلب از درخواست مزبور این بود که سلطان برداؤد ناگهان حمله ور گردد

(٦) فرشته ص ۲٥ . (۷) عتبی ص ۲۱۲ گردیزی ص ٦۷

(۸) عنصری (نسخهٔ قلمی انجمن آسیائی بنگال) مینویسد که سلطان ۲۰۰ قلعه را در عرض راه خود به جانب ملتان تسخیر کرد و از تمام دریا های پنجاب ، باستثنای بیاس وستلج ، عبور نمود .

(۹) فرشته یگانه مأخذیست که ازتشکیل این اتحادیه ذکر میکند ومیگوید راجه های اجین ـ گوالیار ـ کالنجر ـ قنوج ـ دهلی واجمیر درین اتحاد شامل بودندولی گمان غالب اینست که دهلی درینوقت هنوز تأسیس نشده بود . مذاکرهٔ شفائی که راورتی باسروی ـ آ ـ سمث (تاریخ مقدماتی هند ـ ص۳۸٤) نموده وبقول گردیزی تأسیس دهلی را (در۹۹۳ـ۹۹٤ هجری)قراردادند ناقابل اعتباراست . زیرا حتی نام دهلی درزین الاخبار گردیزی ذکر نشده .

پسر خود «برهمن‌پال» (۱) بجانب‌پشاورحرکت داد.

سلطان ازین‌واقعه در نیمهٔ زمستان خبرشد وباوجود شدت ومشکلات موسم، در ۲۹ ربیع‌الثانی ۳۹۹ هـ(۳۱ دسمبر ۱۰۰۸ع) (۲)ازغزنه‌حرکت کرده ازدریای‌سند عبورنمود و در میدان مقابل «ویهند» با مهاجمین روبرو گردید. هندوها با نهایت شجاعت و همت می جنگیدند، چنانکه در وقت غروب، غلبه وپیروزی مسلمانها مشکوك می نمود. ولی‌سلطان مهارت حربی بخرج داده محافظین خود را به عقب لشکر دشمن فرستاد (۳).

ووقتیکه هندوها از مقدمة الجیش برای معاونت عقب، کمك فرستادند، صفوف ایشان درهم‌خورده وبالنتیجه هزیمت یافتند وغنایم گران بهائی که دران‌جمله ۳۰ فیل هم بود، بدست فاتحین افتاد (٤).

سلطان شکستی ها را تعقیب کرده تا قلعهٔ نگرکوت (٥) که در نزدیکی «کانگره» بر پوزهٔ کوهی واقع ودریای «بانگنگا» (٦) آن را احاطه کرده، پیشرفت نمود. معبد این قلعه خیلی مورد تعظیم هنود بوده وبه ثروت اندوختهٔ خودشهرت داشت. سلطان سه روز قلعهٔ مذکوررامحاصره وبالاخره پس‌ازمدافعهٔ دلیرانه آنرا تسخیرنمود (۷) وثروت بی‌پایانی بدست او افتاد که مشتمل بود بر ۷۰ ملیون درهم پول مسکوك و ۷۰ هزارمن شمش طلا و نقره وجامه های‌فاخره و یك اطاق که بنیانش ازسیم‌ناب‌بود وقات میخورد، و ۳۰ گز در ۱۵ گزوسعت داشت و یك سایبان بفراخی ٤۰ گز در ۲۰ گز که قبه های طلاو نقره داشت (۸) و یك تخت مزین و مرصع که به راجه «بهیم» از سلسلهٔ «پاندوه» (۹) منسوب بود. همه بتصرف سلطان در آمد وسلطان قلعهٔ مزبوررا به‌صاحب منصبان‌خود سپرده دراواخر ۳۹۹ هـ (جون۱۰۰۹ع)(۱۰) به‌غزنه‌مراجعت کرد.

سلطان، پس ازین فتح، غالباً تمام اراضی مفتوحه را از دریای سند تانگرکوت ضمیمهٔ قلمرو خویش ساخت. ولی پس از مراجعت او انند پال بکوه های نمك استیلا یافته و «نندنه»

---

(۱) عتبی ص ۲۲٤. (۲) عتبی ص ۲۲٤ گردیزی ص ٦۹

(۳) عتبی ص ۲۲٤ فرشته (ص ۲٦) مینویسد که هردو قشون مدت ٤٥ روز بمقابل همدیگر افتاده بودند.

(٤) عتبی ص ۲۲٤ گردیزی ص ٦۹ درتبصرهٔ‌جلد دوم از کتاب ایلیات وداوسن نگارش یافته که این لشکر کشی باستثنای عتبی ازسائرمؤرخین فرو گذارشده است شاید این امراشتباه باشد، چه در ابن اثیر، روضه، حبیب السیر وسائر مأخذ تذکر رفته. فرشته فقط میدان جنگ را «ویهند» نه بلکه «پشاور» می نویسد.

(٥) عتبی ص ۲۲٤ گردیزی (ص ۷۰) برعلاوه‌مینویسد که‌قرارمعروف قلعهٔ مذکور توسط «راجه بهیم» ازسلسلهٔ «پاندوه» بنایافته. (٦) عتبی ص ۲۲٤ عنصری ص۸٤ (۷) گردیزی ص ۷۰. (۸) عتبی‌ص ۲۲٦ (۹) عنصری ص۸٥ (۱۰) عتبی ص۲۲٦ بقول گردیزی (ص ۷۰)سلطان‌دراوائل ٤۰۰ه (اگست‌ستمبر ۱۰۰۹ع) امرداد که غنایم مزبور بمعرض عموم نمایش یابد.

رامرکزخود قرارداد. مگراندکی بعد درگذشت و پسرش «تریلوچنپال» جانشین اوگردید (۱).

۵ ـ تسخیر نندنه (ناردین)

سلطان تصمیم گرفت تا قدرت و نفوذ «تریلوچنپال» رادر کوهای نمك درهم شکند. وبرای اجرای این منظور، دراواخر خزان ۴۰۴ه (نومبر ۱۰۱۳ع) (۲) ازغزنه حرکت کردلیکن برف سنگینی بارید واورامجبور بمراجعت گردانید، تا مجدداً در بهار آیند ه (۳) [مارچ ۱۰۱۴ع] بطرف «نندنه» (۴) که برپوزهٔ شمالی کوهای نمك واقع، وبراه «دوآب» «گنگا» حاکم بود، پیش قدمی کرد. «تریلوچنپال» وقتی ازارادهٔ سلطان شنید، پسر خود «بهیمپال» را بدفاع قلعه برگماشت (۵) وبرای استعانت از «سنگرامه» راجای کشمیری (۶) به «درهٔ کشمیر» شتافت (۷). بهیمپال خودرا درمیان دو کوه که قلعه برملتقای آن وقوع داشت، محکم کرده ورای ورود را با یك صفی مستحکم از فیل ها مسدود نمود. سلطان به محاذ مذکور حمله برده وپس از چندروز محاربهٔ شدیدی، توانست قطعهٔ ازقشون بهیمپال رابمیدان کشانیده و باین وسیله مغلوب نماید (۸).

درین اثنا به «بهیمپال» کمك تازهٔ رسید ـ لذا سنگرگاه راگذاشته بمیدان برآمدو مؤخرة الجیش را درکوهاتوقف دادو جناحین را بافیلهای جنگی استحکام بخشیده بر قشون سلطان حمله ورشد. اماپس پاگردید. سپس فیلها را امر به هجوم داد. لاکن از ضرب تیر های مسلمین عقب نشستند. بعد سلطان حملهٔ سختی به بهیمپال آوردواوتاب نیاورده (۹) بافوج خود هزیمت یافت وبه قلعهٔ «نندنه» پناه برد. سلطان قلعه را محاصره کرد. و نقب‌ها در زیر دیوار های آن برد وتیراندازان ترکمان، حصاریان را بزیر باران تیر گرفتند آنها ازدوام مدافعه عاجز آمده قلعه‌را بدون‌شرط وقرار داد، تسلیم لشکر اسلام نمودند. سلطان وارد قلعه گردیده غنایم سرشاری مشتمل بر فیلها و اسلحه

---

(۱) البرونی ج ۲ ص ۱۳ (۲) سرولیم هیگ (ص۱۷) اورا بغلط جیپال دوم میخواند. (۳) عتبی ص ۲۶۰

(۴) این همان «ناردین» عتبی است. بیهقی گردیزی آنرا بنام «نندونه» یادکرده اند. مقام مزبور بعرض البلد ۳۲ درجه و ۴۳ دقیقهٔ شمال وطول البلد ۷۳ درجه و ۱۷ دقیقهٔ مشرق، بملتقای دو پوزهٔ کوهای نمك واقع است. رجوع به «گزیتیر علاقهٔ پنجاب» ج ۲۷ـ۱ طبع ۱۹۰۴ ص ۴۶ و ۴۷ و «گزیتیر شاهنشائی هند» طبع ۱۹۰۷ ص ۳۴۹ وتبصرهٔ ص ۳۳۴ ـ ۳۳۹ طبقات ناصری.

(۵) عتبی میگوید: اوراندر Nidar یعنی بی‌ترس یامتهور میخواندند

(۶) گردیزی (ص۷۲)، و غالباً مقصود آن، قسمت پائین وادی لوهاری است.

(۷) کلهنه کتاب هفتم ـ ج ۲ ص ۴۷ـ ۵۳

(۸) عتبی ص۲۶۲

(۹) بیان عتبی درینجا ختم میشود.

ودیگر اشیای قیمتی بدست آورد (۱).

بعد ازین سلطان به «تریلوچنپال» عطف توجه نمود و او با عساکر کشمیر در یکی از وادیهای واقع بشمال جهلم اردو زده بود (۲). «تونگه» Tunga فرمانده قشون کشمیر، از غلبه بر قطعهٔ کشاف قشون سلطانی، باندازهٔ مغرور شد که بر قوت وسطوت سلطان وقعی نگذاشت. مگر روز دیگر، از دست قائد فوج، «ترشکه» Turushke (۳) که بفنون حربی مهارت مخصوص داشت، چنان ضربتی خورد که افواج کشمیر تارومار گردیده فرار را بر قرار ترجیح دادند و خود «تونگه» نیز از ترس جان بگریخت (٤) تریلوچنپال قشون خویش را گرد آورده برای بخت آزمائی با تمام قوا حمله ور شد. مگر شکست یافت (٥).

این فتح بنقاط دور دست اشتهار یافته وچندین راجگان همجوار، بسلطان اظهار وفاداری نمودند وعدهٔ کثیری از رهائی قلمر و آنها بدین اسلام مشرف شدند.

سلطان برای تعلیم مبادی اصول دین برای آنها معلمها مقرر کرد و درسر تاسر مملکت، مساجد تعمیر نمود (٦) وقلعهٔ «نندنه» رابه «ساروغ» (۷) سپرده، خود درتابستان ٤۰٥ هـ (جولائی واگست ۱۰۱٤ ع) (۸) بغزنه مراجعت نمود. قوهٔ «تریلوچنپال» درهم شکست و به قسمت شرقی پنجاب رفت. و قرار معلوم، در آنجا درکوهای «سوالك» Siwalik (۹) شروع به جمع آوری قدرت از دست رفته نمود. ولی آرام نبود وباراجه های همسایه خصوصاً «چندر رای» مقیم «شروه» (۱۰) جنگ وستیز داشت، تاانکه خبرهجوم قشون

---

(۱) گردیزی ص۷۲، عتبی (ص۲٦۳) میگوید درمعبد این جابتی حاوی کتیبهٔ بود که تاریخ ساختمان معبد را ٤۰ هزار سال پیش نشان میداد. درص ۳۹ از ج۲ کتاب ایلیات وداؤ سن ترجمهٔ عتبی غلط نوشته شده که بدان قرار معبد مذکور به «بودای بزرگ» تعلق میگیرد حالانکه کلیمهٔ «بد» که عتبی استعمال کرده معرب بت فارسی است. رجوع شود به تاج العروس (طبع قاهره) ج۲ص۲۹٥ (۲) گردیزی ص۱۲ کلهنه کتاب هفتم ج۱ ص ٥۳ ـ تبصره.

(۳) این عنوان «قائد افواج، ترشکه» برای سلطان درکلهنه (کتاب ۷ ج۱ ص ٥٦) استعمال شده. درج ۱ ص ٥۳ سلطان بعنوان «محمیره» خوانده شده و ظاهراً از کلمهٔ «امیر» گرفته شده که عموماً برای سلطان استعمال میکردند. سرآرل ستین (درکلهنه ج۱ص۱۰۷) سهواً میگوید که محمیره «مخفف امیر المومنین» است. (٤) کلهنه کتاب ۷ ج۱ ص ٥۷ (٥) کلهنه کتاب ۷ ج۲ ص ٥۷ و ٥۸ گردیزی ص ۷۲

(٦) گردیزی ص۷۲. (۷) گردیزی ص ۷۲ ساروغ تابعد از مرگ محمود، بدین عهده قایم بود. رجوع شود به بیهقی ص ۱٦۹ (۸) گردیزی ص ۷۲. (۹) من این نتیجه را از وقایعی که ذیلاً بیان شده ونیز از بیان عتبی که راجع به محاربهٔ در پای «روخت Ruhut نگاشته، بدست آوردم.

(۱۰) عتبی ص ۳۱۱ ـ ۳۱۳ «پاروجیپال» که عتبی درضمن این وقایع بیان نموده، همان «تریلوچنپال» ازسلسله هند وشاهیه است. زیرادیگر شهزادهٔ موسوم باین نام که حکمران قنوج بود، خیلی ها بعد ازین وقایع جالس تخت گردید.

سلطان را به قنوج در ۴۰۹ ه (۱۰۱۸ ع) بشنید ، «باچندر رای» صلح کردو برای تحکیم قوهٔ خود، یکی از دختران خویش رابه «بهیمپال» نامزد نمود (۱) وچون «بهیمپال» برای آوردن عروس بدانجارفت ، «چندررای»اورابه نزدخود نگاه داشت .

مقارن این آوان شعبان ۴۰۹ ه = (جنوری ۱۰۱۹ ع) سلطان به « شروه » حمله برد (۲) . «چندر رای»برای مقاومت ترتیب گرفت ولی برسیدن سلطان، قرارمشورهٔ بهیمپال بگریخت چه بهیمپال میترسید که اگر «چندر رای » مغلوب شود ، او دردست محمود اسیر خواهد افتاد (۳) .

کار را بدانندگان فرمائید

هرانکس که بیند خرد یارخویش — بنزدیك دانا برد کار خویش
بدانا سپارد زمام ولگام — که دانا بهر کار باشد تمام
زدانا توان یافت آرام دل — زنادان نیابد کسی کام دل
چنین بود در دفتر زردهشت — که خود مرد دانا رود در بهشت

---

(۱) سر ولیم هیگ (ص ۲۰) این وقایع راخیلی مغشوش شرح داده . چه اولاً بغلط « بهیمپال » راپسر راجهٔ قنوج خوانده وثانیاً این راجه رابنام عجیبی یعنی «جیچند» مو سوم نموده .
(۲) عتبی ص ۳۱۱
(۳) عتبی ص ۳۱۱

پرتو جدیدی برسومریها

بقلم ای . ای سپیسر پروفیسر دارالعلوم پن سلوانیا

ترجمه از ساینتفک امریکن

ترجمهٔ عبدالباقی لطیفی

گرچه علم تاهنوز بیافتن منشاء و مبداء اینقوم موفق نشده ولی کشفیات تازهٔ آرخیو لوژی (علم آثارعتیقه) مقدارزیادی برمعلومات ما نسبت باین ملیت پراسرار باستانی افزوده است .

مبحث سومریها در تاریخ ملل باستانی ازمدت طویلی است که قسمت بزرگ فکر ونظر علمای آثار عتیقهٔ مشرق را بخود جلب کرده . تورات راجع باینقوم طوریکه از « عیت ها » و « هویت ها » یاد کرده هیچ اشارهٔ نکرده است . ظهوراینقوم برصحنهٔ علم نظرباینکه ناگهانی وبطوودراماتیکی صورت نگرفته نمیتوان آنرا حلقهٔ از سلسلهٔ کشفیات وظهور سایر امپراطوریهای از بین رفته گفت بلکه خودملت مذکوربالذات خود ها را بدون هیچیك از وسایل فوق طرف توجه ارباب علم قرار داده اند چنانچه از سالیان درازی باینطرف مسئلهٔ موجودیت زبان سومری وموجودیت ملتی باین نام بصورت قطعی قایم ودایر میباشد . امروزه کتیبه ها وآثارمضبوطهٔ سومریها نسبتاً بصورت سهلتری خوانده میشود . کارهای معروف وموفقیت های بزرگ تهذیبی سومریها متعدد بوده شالوده واساس مدنیت را تشکیل داده است اما متاسفانه فهرست این کارها تاهنوز ناتمام وغیر کامل بوده (وماهنوزدرآغاز کشف اینملت قرار گرفته میباشیم .)

ظاهر است که بین النهرین (میسی پوتامیا) قدیم منحصر بمیدان جنگ بابلیهاو آشوریها بود . وسعت معلومات برمدارك ومواد مفیده نشانداد که نظریات تورات راجع بمملکت مذکور خوبتر بحقایق مطابقت نمود چه سرزمین دو دریا « مثل برج بابل » هیچگاهی از تصدیق شرح وقایع خود باز نه ایستاد . قدیمترین ازمنهٔ تاریخی تابلوی زبانهاونژادهای متعددی رابرای ماتهیه کرده که بابلیهای سامی نژادیکی ازآنهامیباشد . دوهزار سال قبل المیلاد زبان اینهانظر باینکه متکلمین آن حکومت سرزمین مذکور راداشتند حیثیت زبان رسمی رادارابوده ، امابرای انجام اغراض علمی ومذهبی « عیناً بقسمیکه زبان لاتین در قرون وسطی بکار برده شده است » عموماً زبان دیگری استعمال میشد که عبارت از زبان سومری بود . این زبان اخیرالذکر « سومری » چهارهزار سال قبل زبان مردهٔ گردید چونکه

سومریهای مقارن تاریخ مذکور همچنانکه موقعیت سیاسی خودرا از دست داده‌اند از قرار معلوم نژاد آنها نیز از بین رفت ومنقرض شد، ولی نفوذ ایشان مقاومت و پایداری کرده ودرمشرق ازآن وقت تا کنون بپایداری خود چنان دوام داده که گفته میتوانیم در مدنیت غربی امروزه نیز تاحدی نشر ونفوذ دارد.

علی ای حال تاریخ سیاسی سومریها بعد تر ازسه هزارسال قبل المیلاد نمیباشد و در حقیقت اطلاعات کاملی عین از همان وقت از ملت مذکور حاصل کرده ایم بحدیکه ایشانرا بنا کنندهٔ شهرها مملکت ها و قابل به تشکیل هر گونه تشکیلات ملکی و قشونی یافتیم بعلاوه برای ما معلوم شد که ملت مذکورزارع خوب وپیشه وران با کفایتی بوده اند هکذابرای مامعلوم شد که ایشان قانون نهایت دقیق وخیلی مروت کارانه و شایسته ومفید بحال بشریت وضع کرده و مسئلهٔ مذهب رول حیاتی و ضروری را در حیات شاه ورعیت بازی میکرد.. بر علاوهٔ ملت مذکور یك ملت باسواد و صاحب علم بودند. نوشتهٔ سنگ و لوحه های سفالین ازطرف ایشان برای یادگارقضایای مهمهٔ پولتیکی، تعمیر یافتن ابنیهٔ عمومی ومسدود شدن بعض ادارهٔ تجارتی استعمال شده و بسیاری از کتیبه ها دارای نشان و علامهٔ مذهبی میباشد چنانچه معلوماتی را که راجع بتاریخ معاصرین وموسسات ایشان بدست آورده ایم همه رامدیون این فعالیت های ادبی سومریها میدانیم چه بکمك مذکور بنا مهای حکمدارا ن مختلف و بطورمکرراز تاریخهای ایشان معرفت حاصل کرده یکفهرست صاف وصحیحی بدست آمده که ازان کشف بعض‌ملل دیگری شود که سومریها با آنها حیات کرده یاجنگ و تجارت مینموده اند و آنگاه حالامعرفت وشناسائی اطمینان بخشی‌راجع بزبان سومریها کسب کرده واینقدرفهمیدیم که زبان مذکورنه سامی است و نه هند و اروپائی ازطرف دیگر چون تمام مساعی‌راجع بکشف ارتباط زبان مذکور با یکی از زبانهای معروف دیگر بعمل آمده بیحاصل ثابت شده است و ازینجهت زمینه ووقایع مقدماتی وغیره کم و کیف‌ابتدائی قوم مذکور تاهنوزدرنزد ما تاریك ومجهول مانده درشرحها وتبصره هائیکه احیاناً راجع به تحریر ملت مذکور نگاشته نظر به اینکه نوشتجات ایشان دارای حروف تقریباً ساده و معمولی هستند چنین استنباط شده که سومریها سامی یا آریائی یا یك ملت مخلوط وآمیخته است ازهر دو نژادمذکورورویهمرفته هرچه باشند ملت مستقل بذات خود میباشندبا این همه منشاء ومبداءآنها در پردهٔ اخفا و اسرار باقیمانده.

مسئلهٔ مذکور دوجنبه ئی میباشد: یعنی سومریها کی واز کجابه بین‌النهرین‌وارد آمده‌اند؟ درموضوع اخیر الذکر برمعلومات ما نسبت به سال پیش چیزی نیفزوده ولی کشفیات تازهٔ

آرخیولوژی (علم آثار عتیقه) (روشنی جدیدی راجع بقدامت ملت مذکور انداخته است) کشفیات اولین عبارت بوده ازمقابر و بقعه های شاهان در « اور » که‌بی تردید متعلق به‌سومریها وتاریخ آن بفاصلهٔ اندکی به‌سه هزار سال قبل المیلاد بالا میرود . تا یکوقت برای اینکه تیقن حاصل شود معروف شد که قدامت ملت‌سومری لااقل باقدامت قبور مذکور پیوسته میباشدلاکن سویهٔ عالی وبلند مدنیت شان طوریکه از قبور مذکور مکشوف شده بی مبالغه یك چیز مافوق انتظار و خارق العاده میباشد ، از آثار قدیمه تقریباًهیچیك‌چیزی که‌از حیث‌قیمت،تنوع وصنعت کاری با اثاثیه‌ولوازم‌قبور مذکور برابری کرده بتواند پیدا نمیشودجواهر کاری آنها قابل ملاحظ وتماشاه بوده حکاکی و کنده کاریهای روی‌مهر های استوانه‌ئی بدرجهٔ عالی ونفیس میباشد که مافوق آن تصور نمیشود . مؤثرترین و دلچسپ ترین اشیاء ، اشیاء فلزی آن میباشد چنانچه‌مصر عصرها کوشش نموده تا اینکه اشیای طلائی نقره‌ئی ، ومفرغی قابل مقایسه باشیاء دست‌ساخت زرگرهای سومری «اور» ساخته بتواند .

باری‌سه‌هزارسال قبل‌المیلاد « درفهرستیکه سر ازنو ازآثار مشرق قریب ساخته ایم » یك تاریخ اخیری گفته میشود بقریب تپهٔ گوره EepeGawraواقع بطرف شمال بسطح و طبقهٔ هفتمیکه درنتیجهٔ حفریات بآن برخورده ایم این تاریخ راتطبیق داده میتوانیم در حالیکه از ین طبقه یاسطح پایانتر شانزده طبقهٔ قدیمترین‌دیگر نیز بمشاهده پیوسته است . سومریها شاید در سطح باوادی رسوبی بین‌النهرین جنوبی در یکی از اوقات هزار چهارم قبل المیلاد سکونت پذیر بوده اند که بااینهم نمیتوانیم آنهارا قدیمترین جمعیت ونفوس مملکت مذکور بگوئیم چیزی را که امروز بصورت آسان گفته‌میتوانیم این‌است که ایشان‌لابد دراواسط‌هزارچهارم قبل‌المیلاددرآنجا واردشده اندچه‌تاریخ کتیبهٔ که‌ازخرابه‌های‌شهر قدیمهٔ اوروك « Uruk » (درتورات اریچ آمده ویکی ازشهر های‌قدیم بابل واقع بردریای‌فرات بوده.) بدست آمده و قدیمترین ریکارد تحریر و نوشتهٔ که بشر بدیدن آن موفق شده محسوب میشود ، همین تاریخ‌فوق یعنی سه‌ونیم هزارسال قبل المیلاد تخمین‌شده است درحالیکه نوشتجات مذکورهم ریکاد یا مضبوطهٔ سومیری گفته شده است. ازینجهت اگرسومریها را مخترع خط که بزرگترین‌ویگانه وسیله‌وممد ترقی‌وپیشرفت نوع بشر گفته میشود فرض کنیم فرض‌صحیح ومنطقی گفته میشود چون آثار وبقایای چیزهائیکه مقدم براختراع خط هستند لابد وبالطبع‌بائست مجهول الاسم باشند لهذا قضیهٔ تاریخ صحیح آمدن سومریها درینجا عجالةً لاینحل مانده است .

بهرحال نزدیکی‌وقرابت‌فعلیما‌بمسئلهٔ سومریها طوریکه‌بمقدارترقی و درجه کامیابی و برومندی

ایشان مربوط است بمسئلهٔ منشاء ومبداء آنها نمیباشد وطبیعی شائیسته نیست تا اوقات طولانی دیگری هم در فراهمی وترتیب لست شواهد ترقی وکامیابیهای ملت مذکور مساهله شود چه هرموسمی سهم وحصهٔ خودرا بار می‌آورد . علی ای حال آخرترین آثاریکه بدست آمده عبارت از آثاریست که از یکدسته تپه‌ها وخاك توده های واقع در شمال بغداد قریب بدریای « دیاله» بیرون آورده شده است این آثار ومواد جدیده سومریها راعین در شروع و آغاز ازمنهٔ تاریخی مجسمه سازهای خبیر وماهری معرفی مینماید بعلاوه این آثار راجع برولیکه مسابقات ورزشی وپهلوانی پنجهزارسال قبل دراعمال مذهبی بازی کرده روشنی جدیدی بما القا میکند.

تاسال گذشته کارحفریات اراضی «دیاله» از طرف موسسهٔ شرقی دارالعلوم شیکاغو اداره و اجرامیگردید چنانچه درتحت هدایات و ارشاد داکتر هنری فرانکفورت یکی ازعتیقه شناسان مبرز موجودهٔ ماخاك توده های ناحیهٔ مذکور که شامل « تل اسمار »، « خفج»، « ایش چلی ishchali »وتل اگرب » میباشند بتاریخ معروف سومری‌ها چندین قرن دیگری را علاوه نمود.

تاریخ تمام عهد یکه در اطراف گردش و تحول هزار چهارم قبل المیلاد دورمیزند بریك اساس وبنای صحیحی گذاشته شده چنانچه عصر طرف بحث اولین عصر یك سلسله سلاطین (دانیستی) ثابت شده یعنی عصر اولین سلسلهٔ شاهان روی زمین. این سلاله تلاقی وتصادف جالب توجهی باسلالهٔ شاهان مصری بهم میرساند . باری ازین سلالهٔ قدیمی دراثر کارهای دکتر فرانکفورت و هیئت مذکور سه مظهر یاسه دور ومرحله تاسیس وقایم شده است که هریکی ازین مظاهر و دورها نه تنها واجدچندین سویه‌ها ومراتب بنائی وساختمانی خود دورهای مذکور محسوب میشوند بلکه تبدلات و تغیرات داخلی هریك دورهٔ مذکور را نیز چه در صنایع وچه درتعمیرات مکشوف میسازد چنانچه قبور وبقعه های شاهی « اور » بدورهٔ سوم و مرحلهٔ آخرین منسوب میشود که رویهمرفته مواد و مصالح آن بدون کم وکاست بقدیمترازسه هزار سال قبل المیلاد منسوب میتوانشد .

والحاصل بواسطهٔ دکتر فرانکفورت برای اخذ امتیاز دعوت شدیم درحالیکه درانوقت بکار حفریات وکاوش تپهٔ گوره واقع بسه صد میلی امتیاز دیاله مشغول بودیم بالاخر دعوت را قبول کرده وهیئت مشترکهٔ مدرسهٔ امریکائی تتبعات شرقی در بغداد وموزیم یونیورستی (دارالعلوم) ماهی را بکار کاوش و حفریات « خفج » یکی از خاك توده های عمدهٔ « دیاله » وقف وصرف کردند موفقیت این اقدام بسیار تر مرهون بهترین تشریك مساعی ممکنه موسسهٔ شرقی و شعبهٔ آثار عتیقهٔ عراق گفته میشود .

قسمت عمدهٔ یافتنی ها متشکل از مجسمه ها

است که غالب آنها ازیك بقعهٔ کوچك موقوفهٔ رب النوع حاصلخیزی کشف شده میباشد تطبیق و تعین هو یت این نکته هم بکمك یك جفت شاخهای حیوان که بمواظبت تامه درپیش روی یك ستون قربانگاه بقیر گرفته شده بعمل آمده است زیرا چون شاخها علامهٔ قوت و برکت و حاصلخیزی بوده دیگر شك نیست که رب النوع حاصلخیزی سومریها موسوم به « ابوAbu» برین بقعهٔ مخصوص ریاست داشته مانند این بقعه ذریعهٔ دکتر فرانکفورت بقعه های در « تل اسمار » مکشوف گردیده کهاز مشاهدهٔ کتیبه های آن معلوم میشود نیز برب النوع ابومتعلق بوده اند.

مجسمه ها دردوموضع تمرکز یافته اند کهیکی ازین مواضع عبارت از مذبح (قربانگاه یاجای (ذبح)بقعه یامعبد مذکور (شکل اول) بوده وچنین مینماید که پهلوهای آناز طرف قربان کنندگان برای تقدیم ودایع وپیش کشی های شان جایمناسبی تلقی شده بود . موضع دیگر یك کودال اندك عمیقی است درپیش روی مذبح . وانگاه گویاکه مجسمه وکیل اعطا کننده باقربان کننده محسوب و چنین فرض میشده که بحضورخداوند پیشکشی وقربان مستدعی و ملتمس را تذکارو یاد دهانی میکرده دلیل اینکه تعدادزیادی از آنها محفوظ مانده بطورواضح عمین نکته میباشد چه بالطبع بصورت احترامکارانه در بارهٔ آنها رفتار میشده که بر عکس سایراشیا وسامان دیگر که سرنوشت آنها منجربخرابی شده اینها نجات یافته سالم مانده اند و شاید یك نسل بعد تر بحکم اینکه ایشان را از نظر دور نگهداشته و نگذاشته باشند خراب و

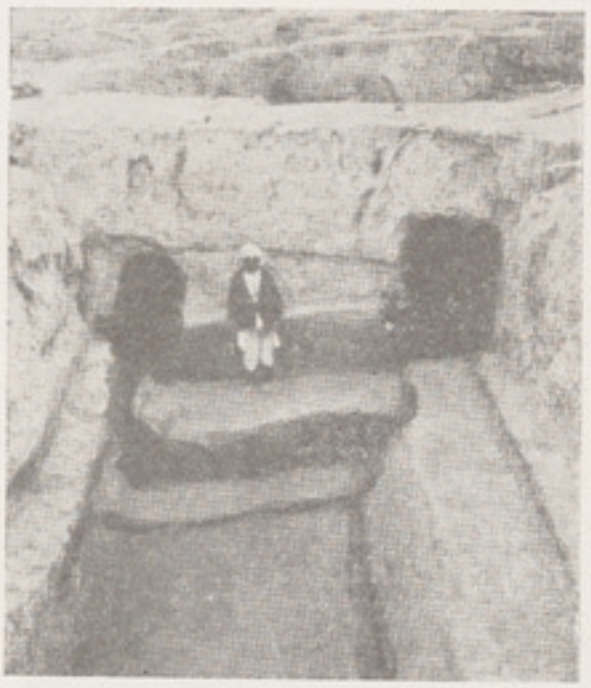

شکل اول : مذبح یاقربانگاه بقعهٔ زیارتگاه که به ابورب‌النوع حاصلخیزی اهدا شده بود.

منهدم گردند یامجدداً برای کدام مقصد دیگری استعمال شوند آنهارا دفن کرده اند .

مجسمه ها یمذکور اشخاص ریش دار و بی ریش را تصویر میکنند . معمولی ترین نمونه ها مجسمهٔ مرمر خاکستری رنگ شخص عالیمقام ریش داری را که بادامن چین داری ملبس بوده دست های آن یك بدیگر در پیش روی بسته و چسپیده شده درچشمهای آن صدف و لاجورد وضع وتعبیه شده است نشان میدهد (شکل ۲) داشتن و نداشتن ریش صرف یك مسئلهٔ فیشن نبوده چنانکه وجودهردونمونه هاپهلوی یکدیگر یك معنی و مفهوم عمیقی را در بر نشان میدهد .

در سالهای پیش نظر بندرت و قلت مواد قابل استفاده چنین نظریه قایم شده بود که تصویر های ریش دار « سامیها » و بی ریش « سومریها »را نمایندگی میکند لاکن وقتی یك تعداد زیاد مجسمه

شکل دوم : مجسمهٔ ریش‌داریکه درچشمهای آن لاجورد نصب شده

های ریش‌داری که بی شبهه ازسومری ها گفته می شد متدرجاً مکشوف شد واضح شد که دلیل طرز مذکور یعنی ریش و بی ریشی یك مسئلهٔ مذهبی میباشد .

روحانیون وپادشاهان که اقتدارات وسلطات دینی و دنیوی را دارا بوده اند بعلامهٔ امتیاز وحق مخصوص مقام ورتبهٔ خود ریش میداشتند

وانگهی این تعبیر مولود مواد یکه حاضراً بدست آمده میباشد چه بعلاوهٔ مجسمه های معمولی مجسمه های دلچسپ و مقبول برهنه نیز بدست آمده (شکل ۳) که نمیتوان آنهاراشهری های متوسط یا مامورین کشوری گفت اینها بصورت

شکل سوم : مجسمهٔ عریانیکه‌مجسمات کلاسکی هرکولس رابخاطر می آورد

واضح بمعبد تعلق داشته اند چونکه واضحاً ریش دار میباشند .

یکی از مجسمه ها (شکل ٤) شبیه نمونه دیگری‌ازصنف ریش دارهارا (جزدریك‌صورت) ارائه مینماید توضیح اینکه : از ریش اصلی او صرف پهلو های آن برجامانده و باقی طوریکه ازعلامه های کوچك کوچك قلم سنگ بری معلوم میشود قطع و بریده شده است اگر

گوئیم شخص مذکور مقام روحانیت خود را بعد از انکه مجسمهٔ آن روی کار گرفته شده از دست داده ولهذا ریش او نیز با فقدان این مقام از بین رفته ؟ این مفکوره غیر ممکن دیده میشود چه روحانیت و کشیشی عموماً موروثی می بود . یا میشود از ین قسمت

شکل چهارم : یك مسئلهٔ عجیب وحیرت آور چرا ریش این شخص قطع شده است

یك نوع اشکال وپیچید گی خانواد گی استخراج واستنباط شود ؟ یعنی کی میداند ؟ شاید زوجهٔ این شخص بقیافه وبشرهٔ بابن زمختنی او اعتراض کرده که بیچاره مرد مجبور شده بخاطر آرامش وسکون متمسك بمصالحه بگردد ؟

مجسمه های بی ریش از مرمر یا از رخام ساخته شده وروی هم رفته مامور بن وصاحبمنصبان بزرگ وعالی را نمایند گی مینمایند. این مجسمه ها از جهته دیگر نیز باقسم سابق الذکر اختلاف و مباینت دارند چه طرز کار و صنعت درین قسم بوضاحت بهتر وعالیتر بوده ودر قسمت شباهت آن از روی قواعد فنی کمتر رعایت گردیده وبیشتر بطرف کیفیات طبیعی و ذوقی توجه شده ؛ یك نمونهٔ عالی این طرز طبیعی در یك مجسمهٔ کوچکی مرمرخاکستری مشاهده میشود (شکل ٥) . شخص مذکور با یك دامن چین دار بسیار نفیس و استادانه ملبس است . گرچه از کمر ببالا عریان مینماشد دست های آن

شکل پنجم : مجسمهٔ شخص بی ریشیکه احتمال دارد یکنفرمامور بزرگ دولتی رانمایند گی کند .

که قسمت از ان اکنون شکسته است بطرز مرسوم برای عبادت یك بدیگر بسته میباشد در حالیکه پای چپ آن حرکت خفیفی را بطرف پیش روی نشانداده ومیرساند که رفیق ما برای ایفای تمام

شدن تشریفات پی‌حوصله وعجول بوده. پشت آن بصورت قشنگی نشانداده شده وسران یك نمونهٔ کوچك استادی مجسمه ساز را نشان میدهد. دهن آن گرچه متبسم مینماید ولی بشره وقیافهٔ آن بر خلاف یك بشرهٔ لطیف ومهربان متکبر وبامناعت دیده میشود. هکذا: ابروی چپ آن نیز بعلامهٔ استهزا قدری بلند پریده غرور ومناعت اورا وانمود مینماید. گرچه چهره وعارض آن باریك مینماید مهذا زنخ دوگانه (یعنی یك زنخ ویك غبغب) ویك قات خورد گی چاقی دیگری * وانگهی این چیره دستی ومهارت دریك اثر پنجهزارسال قبل جادارد یك عمل خارقه نما و الهامی گفته شود.

دو چیز دیگری را که از کار های آخری مادر «خفج» کشف گردیده هم نباید ناگفته بگذاریم: اول یك اثر یامضبوطهٔ برجستهٔ سنگ چونه ئی است که گرچه بصورت سالم وکامل بدست نیامده معهذا حاوی دوسه واقعه میباشد یعنی چندین مناظر درهریك پارچهٔ آن تصویر شده است. چیزیکه فعلاً بدست مارسیده (شکل ٦) تنها قسمت سفلی اثر مذکوراست که حتی حصهٔ ازینهم دستخوش خرابی

* درگردن عیناً درانجام جمجمه آن میرساند که شخص مذکوراگر ظالم نبود لااقل یك آدم کله شخ ولجوجی بوده، گوشهای آن بزرگ وبرجسته وآنقدر ها خوشنمائی ندارد. بهر حال اعتبار ونیکنامی بزرگی عاید مجسمه ساز مجهول الاسم مذکور میشود زیرا یك موضوع پوچ وعبثی را که منظور یگانه ازان فرو نشاندن عطش صنعتی خوداو بوده بقدری خوب پرورش داده که اینك پس از مرور دهور سجیه شخص مذکور را بطور عریان وبرهنه درپیش نظر ما اشکاروافشا میگرداند

شکل ششم: مشت جنگی (باکنگ که درپنجهزارسال قبل ازروز گار «جولوئیس» بوقوع پیوسته مناظر سه گانه مشت جنگیهای مذکور بایست از راست بچپ دیده شود.

گردیده. بهرحال اثر مذکور حاوی سه واقعه یا منظره میباشد. از راست بچپ اولین منظره دونفر رابحالتی که بدون تردید باید باکنگ گفته شود نشان میدهد. اشخاص مذکور در حالیکه کوشش دارند بازوهای فراخ ووسیع خود را بدست حریف خود ندهند خود را از

یکدیگر دور گرفته اند دست های شان با پارچهٔ بسته شده میباشد (مثلیکه دروقت حاضر درحال باکسنگ دست را بدست کش مخصوص می‌پوشند) اما از اثر برجستهٔ مذکور فعلاً بیشتر تفصیلی گرفته نمی شود ولی بهر صورت معلوم میشود ترتیب هرچیز برطبق مقررات قبول‌شدهٔ بازی ومسابقات امروزه گرفته میشده وصنعت بازی در منظرهٔ دومین یعنی منظرهٔ وسطی تغیر کرده چنانچه درین صحنه یکی از مناز عین پای خودرا بالا کرده ومعلوم میشود خودرا برای مدافعه‌حاضر کرده است ، درصحنهٔ سومین طرز عمل شدیدتر شده وازآن بوضاحت معلوم میشود که یکی از دو حریف بجلك پای حریف را گرفته است چنانچه اگر ندرةً خلاصی هم بیابد بصورت‌قطع مغلوب شدنیست وشایداین بند (چل) ازفنون کشتی گیری وپهلوانی لابد درمیان سومریها معمول ومتداول بود : اینکه مسابقهٔ مذکور بچه نوع اختتام‌پذیرفته‌مربوط بحدس وگمان اشخاص است چه بقیهٔ اثر مذکور شکسته و اعلام تفصیل آخری را بیرحمانه از ما مضایقه کرده است .

مسئلهٔ گرفتن حریف را ازبند پا ما را بیاد کشتی گیری می‌اندازد وانگاه نسبت باین فکر هم لازم نداریم آنقدرها عمیق‌شویم زیرا یکجوره کشتی گیرهای اصولی دریك‌اثر دیگر که ازمفرغ ساخته شده (شکل ۷) مسئله کشتی گیری را روشن میسازد. مسابقین مذکور بجز کمرهای شان که باکمر بندهای باریکی‌پوشیده است دیگر تماماً عریان بوده وهریك ازیشان کوشش دارند که موفقیت را از دست نداده عضوی از اعضای طرف مقابل را بچنگ بیاورند . ازعضلات پاهای شان مینماید که قوای خود را بیکدیگر خوب فشار

شکل هفتم : آیا این دو نفر قشتی گیرها بچه مناسبت ظرف های بزرگ بزرگ را بسر نهاده اند .

داده و خوب خسته وزله شده‌اند گرچه آرامی وعدم تغیر بشره وقیافهٔ ایشان این نکته را میخواهد مخفی بدارد . ظرف های مرتبان مانند بزرگ بزرگیکه کشتی گیرهای‌مذکور بر سر دارند بکنوع لغز و معمائی گفته میشود تنهاراه حلیکه نسبت باین ضمیمه های لرزان بنظر می آید این است که زورآزمائی وپهلوانی هم لابد قسمی از تشریفات ومناسك مذهبی بوده است وانگهی همین نظریه بالطبع درمورد باکسنگ نیز قایم‌میتوان‌شد چونکه هردو اثرمذکور یعنی‌اثرسابق‌الذکر باکسنگ واین اثرمسابقهٔ کشتی گیری‌در یك‌بقه یافته شده است معهذا مطلب قطعی مرتبانهای مذکور هنوزپوره معلوم نشده وتحت‌تحقیق‌است .

شکل دیگری ازین دسته های کشتی گیرها دلچسپی معتنابه ای از حیث فن فراهم میکنند . توضیح اینکه اول فقط جسمهای ایشان در قالب ریخته شده وبعد دست ها آن ملحق و پیوست گردیده واین مینماید که قالب های قدیمی طوری نبوده که بیکدفعه تمام جسم درآن ریخته شود وآنگاه این نوع ترکیب هیچیك خرابی دراثر مذکور تولید نکرده است .

والحاصل گردشهای مختصرما درسومر قدیم که از گذشته های بسیار بعید « تپهٔ گوره » مستثنا شمرده میشود قرار یکه ذکر یافت نتایج ما فوق انتظاری بار آورد چنانچه مجسمه های مکشوفهٔ متعدد مقدار زیادی بر معلومات ماو تقدیر صنعت مجسمه سازی سومر قدیم افزود نمونه های مذکور از حیث طبیعی بودن شان مخصوصاً بدو واسطه قابل اعتنا شمرده میشداول اینکه (چندی پیشترك) اصلاً باین اذعان کرده نمیشد که در روزگار تحول سالهای هزار چهارم قبل المیلاد مجسمه‌ها وهیاکل وجود داشته باشد دوم اینکه بصداقت تامه میتوان گفت که مشکل است مجسمه های که ازین عالیتر گفته شود پیدا شود نمونه های ورزشی وپهلوانی تاریخ همچه مسابقات رانسبتاً بیکزمان خیلی بعیدی عقب برده وبه لفظ « قدیم » دروقتی که توام باورزش استعمال شود کاملاً یك مفهوم جدیدی بخشید .

باری بهمینصورت بیافتن چیزهای نوراجع بآن ملت معتنابه ای که معروف به سومری هستند دوام داده میرویم ولی جواب این دوسوال که وطن اصلی سومریها کجا بود ! وچه وقت ایشان دربین النهرین (میسی پوتامیا) پیدا شده اند ؟ هنوز درزد ما مجهول مانده ! . . .

حریص

اگر حریص دنیارا به تمامت مالك شود از تنگدستی رهائی نیابد .

طمع و آز

طمع وآز مردرا زبون سازد ومرگ ازندگ گدائی آسان تر آید .

نکوکار

نکوکار زنده وجاوید است اگرچه در کوی خاموشانش جا دهند .

مشاهیر

راقـــــم

بقلم جناب غلام صدیق خان مدیر مکتب زراعت

پدرم میرزا محمد حسن خان متخلص به راقـم که دزسنه ۱۲۹۰ هـ متولد ودرسنه ۱۲۹۸ هجری قمری در مکاتب خانگی همان عصر تعیلم خوانده در سنین پانزده درد فاتر کابل چندی به کتابت کارکرده بعد درکوتوالی کابل که تشکیلات مخصوصی داشته و میرزا محمد حسین خان مستوفی مرحوم کوتوال بود بحیث محرری بکار شروع کرده بعد از سه سال نسبت به لیاقت خوداز حضور امیر حبیب‌الله خان شهید بوظیفهٔ سر بولك واردات کوتوالی مقرر گردید.

ازآوان جوانی به ادبیات و شعر شوق مفرطی داشته بعضی اشعارمیگفت- درسنه ۱۳۲۶ به کیفیت مشروطه خواهی محبوس گردید- نه سال در داخل محبس ارگ قید بود- همان بود که در دورهٔ محبوسی خود بیشتر بطرف ادبیات وشعر مشغول گردید- غزلیات بسیاری از طبع روانش تراوش نموده دیوانها وکتابهای زیادی نوشته بودند- بد بختانه در سالهائیکه بنده به‌فرانسه برای کسب تحصیل رفته بودم ازعدم سرپرستی تماماً آثار آن مرحوم گم‌ونیست گردید.

پدرم در سنه ۱۳۳۵ هجری قمری در محبس بمرض نقرس وفالج وفات کردند.

نمونهٔ اشعارش:

هجر او سوخت جان یاران را
فرقتش جسم دوستداران را
آنستمگر بخنجر ابرو
همچو من کشته صد هزاران را
هرگز آن بیوفا نمی پرسد
از کرم حال دلفگاران را
برسان ایصبا بآن مهرو
عرض حالات بیقراران را
کای جفاجو زوصل خویش شبی
ساز خرسند جمله یاران را
کن منور ز شمع رخسارت
بزم ماتیره روزگاران را
تو وفا پیشه کن جفا بگذار
نیست کلفت وفا شعاران را
پیش سنبل سر شك ما «راقم»
کثرتی نیست قطره باران را

ساقی بگردش آر صراحی وجام را
هان مغتنم شمار تو شرب مدام را
قاصد اگر بکوی نگارم گذر کنی
در حضرتش توعرضه نما این پیام را
کایمه ترامن ازچه فراموش خاطرم
یاد آر گاه گاه من تاخکام را
تا گشته ام بحسن و جمال تو مبتلا
من ترك کرده ام بخدا ننگ ونام را
یك نگهتی ززلف بدست صبافرست
تامن کنم ز بوش معطر مشام را
چون شام زلف وصبح رخت نیست درنظر
با گریه می برم بسراین صبح وشام را
« راقم » چوپای بند و گرفتار زلف تست
دیگر چه گستری پی صیدش تودام را

ای مقتبس ز رویتو خورشید وآفتاب
باحسن دلفریب ربودی ز ماه تاب
تابهر قتل عام فگندی برخ نقاب
افغان زخلق خاست که بگرفت آفتاب
کردم نظر چونیك بدیوان حسن تو
دیدم دو ابروان ترا بیت انتخاب
مایل شدم برویتوای رشك مهر وماه
عیبم مکن که گشته پرستار آفتاب
در بزم عافیت ننشستم بفرقتت
یکشب نشد که بیتودراید بدیده خواب
گاهی نگاه گرم بسویم نمیکنی
بنگر بچشم لطف برین دیدهٔ پرآب
« راقم » نثار مقدم تو نقد جان کند
بخرام در برش تو شبی ازرهٔ ثواب

بیا ایشوخ در بزم من از راه وفا امشب
مرامپسند تا باشم بهجران مبتلا امشب
ندارم طاقت مهجوری رخسار چون ماهت
بوصل خویش کن شادم تواز بهر خدا امشب
براه مقدمت ای بیمروت چارشد چشمم
خرامان شو ببزمم ای نگار دلربا امشب
رقیبان ازوصالت خوشدل ومن درغم هجران
فتادستم زپا دستم بگیر ایمه لقا امشب
بود از فرقت رویتو « راقم » رادل غمگین
چه باشد گر کنی از دردهجرانش جدا امشب

اگر در گلستان عکسی زرخسار حبیب افتد
بسوزد برگ گل آتش بجان اندلیب افتد
ادبگاه محبت همچو بازیگاه طفلان نیست
مکن کاری گران حاجت به تادیب ادیب افتد
نگاه لطف اگر جانان کند بر من عجب نبود
بلی شاهان عالم را نظر سوی غریب افتد
بکوی یار اگر راهی ندارم چشم آندارم
که خاکم عاقبت درمنزل جانان قریب افتد
مریض درد عشقم شربت دیدار میخواهم
نیم زانگونه بیماری که کارم با طبیب افتد
زنار دوزخم واعظ مترسان اینقدر ورنه
بگویم راز لطف دوست گرمنبر خطیب افتد
روی بادامن آلوده «راقم» چو نتو در محشر
زنفرت درمیان عاصیان شوری عجیب افتد

ای دیدهٔ خونین نفسی اشك فشان باش
اینك دل‌وجان میرود گریه کنان باش
ایجان‌عزیزم زچه روزاروحزینی
چون جانب دلدار روی شاد روان باش
ای دل نشوی گر هدف تیر نگاهش
درحسرت دیدار پر از آه وفغان باش
ای عقل جنون سوزمکن منع زعشقم
در راه وفایش تو مرا نیك ضمان باش
ای نطق ازین بعد مکن‌بیهوده گفتار
این محفل عشق است تو باضبط زبان باش

ای شوق گرت مقصد دل دیدن یار است
چون دیدهٔ آئینه بحیرت نگران باش
ای عشق خرد دشمن اگر دست تسلط
داری برو ازعقل زبون کینه ستان باش
ای عمر زبهر چه بتعجیل شتابی
یکچند تو با ما بغم رفتن جان باش
ای مرگ بکار تو چه تاخیرو درنگست
بشتاب وز ملك ابدم مژده رسان باش
ای بخت گرت‌جانب «راقم» گذر افتد
چون باد از ومگذرو بر گشته‌عنان‌باش

یادداشت‌های سودمند

پاك کردن تخته های سنگ مرمر

تخته هائی مرمریکه لکه پیدا کرده باشد با تباشیر پاك کرده شود تباشیر با آب مرطوب گردیده وبوراکس با آن مخلوط‌کرده شود و با دستمالی به بسیار قوت بالائی مرمر مالیده شود بعد ازان با آب سرد آبکش شود لکه هائی که گم نشده باشد چند ساعتی محلول فوق بالای آن گذاشته شده پس از ان شسته و با دستمالی مالش کرده شود:

پاك کردن جواهرات

جواهرات بایك برس نرم باقولونیا وتباشیر پاك کرده شود بعد از ان شسته بالای پنبه گذاشته و در پیش بخاری خشك کرده شود.

دسته‌های عاج آلات‌طعامخوری

که زرد شده باشد

دسته های عاج با آب نمك شسته شود و همچنان تر درزیر شیشه‌ئی در آفتاب گذاشته شود باین وسیله پس سفید می شود.

دور نمودن لکه های خون

از سطح خانه

لکه‌های خون با تیزاب گوگرد که‌مقدار زیاد آب داشته باشد شسته شود آب سوداء لکه های سفید تیزاب گوگرد را گم میکند.

لکه‌های چربی بالای چوب وسطح خانه

پودر ماگنزیا که چند مرتبه بالای لکه‌ها پاشیده شود چربی آن را گم میکند.

متفرقات

عزیمت محصلین افغانی

بطرف اروپا و امریکا

توجهیکه حکومت موجوده به سوی معارف و ترقی آن دارد به همه کس معلوم است چنانچه روز بروز مظاهر این حسن اهتمام به ترقی و تعمیم معارف درانظار عموم جلوه میکند .

یکی ازمهمترین وقیمت دارترین قد مهائیکه درین راه اخیراً از طرف وزارت جلیلهٔ معارف برداشته شده عبارت از اعزام یکدسته طلبای فارغ التحصیل مدارس عالی مرکزاست به اروپا وامریکاتادرآنجانظر به تقسیماتیکه مطابق استعداد ومیل شخصی وبر حسب احتیاجات مهمهٔ مملکتی بعمل آمده دررشته های مختلفه تحصیلات خویش را در دارالفنون ها وموسسات تعلیمات عالی به تکمیل رسانیده درشعب مخصوصهٔ خویش تخصص حاصل و بخواست خداوند جل شانه بعد ازاخذ شهادت نامهٔ درجات عالیه یعنی (دکتوری) بوطن مراجعت کنند .

چنانچه قبل از عزیمت شان وزارت معارف بتاریخ روز سه شنبه ۱٤ سنبله درهوتل کابل به هیئت اعزام شوند گان مذکور دعوت نهار داده دران ع ، ص عبدالاحمد خان معین دوم معارف ورؤساومدیران وزارت معارف نیز حضور داشتند .

کاروان معارفی موصوف که مرکب از (۲٦) نفراست بقرار تشریحات و تقسیماتیکه ذیلا از نظر خوانندگان گرام گذشتانده میشود بروز پنجشنبه ۱٦ سنبله درضمن تشریفات بزرگیکه درخورچنین یك تقریب مسعود میباشد از کابل براه قندهار ـ هرات ـ ایران ـ ترکیه ـ بالقان عازم اروپا وامریکا گردیدند .

در تاریخ مذکور طلاب اعزامی به ساعت ۹ بجهٔ صبح بوزارت معارف حضور بهمرسانیده اقارب ودوستان شان نیز که بغرض وداع حاضر شده بودند درباغ وزارت معارف جمع شدند .

محصلین اعزامی درروزحرکت شان بطرف اروپا وامریکا موقعیکه درقصرصدارت عظمی بحضور والاحضرت اشرف صدراعظم صاحب مشرف شده این عکس‌را بصورت یادگار گرفته‌اند
(در وسط والاحضرت صدر اعظم صاحب شخص هفتم از راست بچپ ع ، ج سر دار محمد نعیم خان وزیر معارف پهلوی ایشا ن ع ، ص عبدالجبار خا ن معین اول و شخص آ خر ع ، ص عبدالاحد خان معین دوم وزارت معارف .)

موتر های مخصوصیکه از طرف وزارت معارف بغرض رسانیدن آنها تاهرات و سرحد افغانی تهیه شده بود درصحن میدان وزارت حاضر وبه ساعت ۹ ونیم ع ، ج وزیر صاحب معارف ازطلاب مذکور باز دید فرموده سپس به معیت ایشان به صدارت عظمی جهت شرفیابی حضور والاحضرت اشرف صدراعظم صاحب تشریف بردند .

در قصر صدارت عظمی شاگردان موصوف توسط ع ج وزیر صاحب معارف بحضور والاحضرت صدر اعظم صاحب شرفیاب گردیده والاحضرت معظم پس از احوال پرسی بیانات وارشادات آتی را ایراد فرمودند :

مفاد نطق والاحضرت صدراعظم صاحب

عزیزانمن : خیلی خوشوقتم که می بینم شما اولاد وطن تحصیلات مقدماتی تانرا تا درجهٔ بکلوریا درداخل وطن به پایان رسانیده امروز برای تکمیل آن عازم اروپا وامریکامیباشید تابرای وطن وملت تان تحصیل علم وفن را کرده دوباره برای خدمت درخاك خود تان مراجعت نمائید .

عزیزانم !ازامروز دیگر شمابرای نفس وشخص خود تان نمیباشید بلکه شخص شما مال ملت و وطن تان است چه ملت از شما این انتظار را دارد که درممالك متمدنه تحصیل علم وفن واخلاق حسنه را کرده سپس بوطن مراجعت وبرای این سرزمین که شدیداً در هر رشته احتیاج پیشرفت را دارد خدمت نمائید .

اگر خدای ناخواسته شما وقت تانرا عبث تیر کرده واین فرصت قیمتدار تحصیل را ازدست بدهید وبه لهو و لعب صرف کنید (العیاذ الله) و وطن خود را که حقیقتاً بمنزلهٔ مادر است وا ینقدر بشما و زحمت وکار شما احتیاج دارد فراموش نمائید درآنصورت گویا نه تنها عمر خویش را ضائع و آیندهٔ خود تان را برباد کرده اید بلکه همراه آن صدمهٔ شدیدی باین وطنیکه ازشما چشم امید زیادی دارد نیز وارد کرده اید که درآنصورت بهیچوجه تلافی آن ممکن نخواهد بود و یك افسوس دائمی برای شما و بستگان تان وحتی برای تمام جامعهٔ امروزه باقی خواهد ماند .

عزیزانمن ! گفتم وطن بمنزلهٔ مادر است اما امروز این مادر بحالت قاهت افتاده و تنها شما اهل معارفید که میتوانید برای او دوا ودرمان تهیه کنید . پس اگر شما همینکه ازو دورشدید وطن وبیماری اورا فراموش کنید آیا چه ظلمی رابرمادر وطن وچه مسئولیت وجدانی را به مقابل وظیفهٔ فرزندی خویش وارد کرده اید؟

مادرها مادر یك نفر یاچند نفر میباشند اما مادر وطن ما در یك جامعه است وطن ما مادر زیاده از یك کرور نفوس میباشد و خیر شر آنهم

ره . س . سیدمحمدفاروق خان رئیس تفتیش . ع . س عزیزالرحمن خان رئیس تدریسات جناب دکتور انور علیخان سر پرست هیئت محصلین اعزامی .

هیئت محصلین افغانی که روندهٔ اروپا وامریکا میباشند ، بروز دعوتیکه ازطرف وزارت معارف برای شان داده شده بود . نشستگان : ازراست بچپ ع ، ص هاشم‌خان شائق رئیس تعلیم وتربیه
ع ، ص ، سیدمحمدفاروق خان رئیس تفتیش ، ع ، ص عزیزالرحمن خان رئیس تدریسات جناب دکتور انور علیخان سرپرست هیئت محصلین اعزامی .

بهمین مقدار نفوس تعلق میگیرد .

بالعکس اگر خدمت وطن را از جان ودل بکنیم و برای خدمت او حتی‌الوسع کوشش نمائیم ضمناً پدران و مادران فردی خود ما نیز یك حیات باشرف ومسعودی‌را دارا خواهند شد .

عزیزانم ! خدارا شکر بکنید که بشما این چنین موقع داده تا خود را برای خدمت وطن به بهترین صورتی آماده سازید . اما باید دانست که‌بالمقابل مسئولیت‌شما هم خیلی بزرگ است زیرا وطن چشم براه شما و منتظر خدمات شماست پس هرگاه بدرستی خودرا برای خدمت او آماده کردید زهی خوشبختی والا چشم همه به حالت شما نگران خواهد بود و هریك به شما بدیدهٔ افسوس خواهد نگریست .

خوشبختانه راهیکه برای مسافرت شما انتخاب‌شده چنانست که شما اولتر از همه ازممالك دوست و همکیش مایعنی ایران و ترکیه عبور میکنید و ترقیات این‌ممالك را که‌از برکت زحمات فرزندان وظیفه شناس خود به آن نائل شده اند مشاهده مینمائید و می بینید که چگونه برادران ایرانی و ترکی شما بهمت و احساس و طنخواهی خویش مدارج ترقی رامی پیمایند وچگونه جوانان آنها برای‌وطن‌خویش واعتلای‌آن شب‌وروز کارمیکنند .

مملکت ما که ازبساجنبه ها عقب مانده بجز نداشتن اشخاص درست و صاحب علم وفن دیگر علتی ندارد و یگانه علاج آن هم بجز ازمعارف چیز دیگر نمیباشد پس معارف ما اولین کارش اینست که‌احتیاجات تعلیمی‌مارا تکمیل کند یعنی‌مربیون ومعلمین صحیح که بتوانند دسته های دیگری را دررشته های مختلفه هدایت و تعلیم کنند بوجود بیاورد از اینست که امروز عدهٔ بزرگی از شما ها برای شعبهٔ تعلیم و تربیه میروید تا معلمین عالی‌شده پس‌ازمراجعت مؤسسات تعلیمی‌وتربیوی وحتی‌سائرموسسات علمی وفنی وطن را خود تان اداره وتعلیم کنید اهمیت هر نفر متخصص تعلیم وتربیه نسبت‌به سائر متخصصین خیلی بلند تراست زیرامتخصص یك شعبه یك شخص است حالانکه متخصص تعلیم و تربیه میتواند که در هر سال چندین نفر متخصص درهر رشته از علوم وفنون تهیه کند .

عزیزانم ! یك حدیث شریف است که (خیر الناس من ینفع الناس) وامروز شما برای همین مقصد عالی که نفع رساندن به جامعه باشد اعزام میشوید پس‌جهد کنید حقیقتاً برای‌جامعهٔ خود یك عضو فعال و نفع رسان بار بیائید زیرا زندگی یکچیز موقتی است و بهر صورت سپری میشود اما کسانیکه برای جامعه مصدر خدمتی میشوند بآنهاست که‌حیات حقیقی نصیب میشودزیرا نام شان درمملکت تادیرزمان به نیکی یاد میگردد چنانچه اعلیحضرت شهید سعید رحمة الله علیه که از خدمتگزاران صحیح مملکت بودند اگر چه خودشان امروز قریب (۵) سال است

هیئت عمومی محصلین افغانی قبل از عزیمت شان بطرف اروپا وامریکا دروسط جناب دکتور انورعلیخان که نگران هیئت میباشد .

که شهید شده اند لیکن ثمرهٔ کار و خدمت شان که مجاهدانه وطن را از دست اشرار و از سلطهٔ جهل نجات داده دوباره براه صحیح روان ساختند ومنجمله مکاتب راسر از نو تاسیس فرمودند امروز ظاهر شده وشما بحیث ثمرهٔ ده سالهٔ مکاتب مذکور امروز برای خدمت وطن آماده میشوید .

پس برای شما از درگاه خداوند جل علی شانه توفیق میخواهیم که برای خدمت وطن وملت خود به بهترین صورتی خود هارا حاضر و آماده ساخته همواره نفع جامعه را بر منفعت شخصی و فردی خود ترجیح بدهید .

کسانیکه باین درجه رسیده اند یعنی منافع اجتماعی را بر مصالح فردی خویش رجحان داده اند آنها اشخاص بزرگ وصاحب نام ورتبه های عالی ورجال تاریخی شده اند شما سعی کنید که از جملهٔ چنین اشخاص محسوب شوید واین نکته را همواره زیر نظر بگیرید که خیر فرد در ذیل خیر جامعه تأمین میشود وهمین مفکوره شمارا انشاءالله تعالی به راه کامیابی سوق خواهد داد وهرقدر این مفکوره را در خود ترقی و پرورش بدهید بهمان اندازه بدرجات بلند ایثار خواهید رسید .

قوم افغان یك قوم غیور وباهمت است و دارای هرگونه استعداد میباشد پس اگر شما اولاد اینقوم براه صحیح روان شوید یقین کامل است که به مقاصد عالیهٔ خویش واصل خواهید شد .

عزیزانمن ! درخاتمه باز از حضرت احدیت برای شما سفر بخیروحیات باشرف وآبرومند وموفقیت در مقاصد عالیهٔ تان خواسته امیدوارم هریك ازشما ها در رشته‌های مخصوصهٔ خود ها باخذ بهترین شهادتنامه ها موفق و پس از مراجعت بوطن خدمات خوبی را برای ملت و مملکت خود تان انجام بدهید .

* * *

پس از ارشادات حکیمانه و پدرانهٔ والا حضرت اشرف صدر اعظم صاحب جناب عبدالغفور خان امینی (سابق مترجم انکلیسی انجمن ادبی) که در جملهٔ شاگردان موصوف برای تحصیل رشتهٔ اقتصاد عازم لندن میباشند در جواب بیانات قیمتدار والاحضرت از طرف خود اصالتاً واز طرف رفقای خویش وکالتاً معروضات ذیل را بعرض رساند :

معروضهٔ طلاب اعزامی

والا حضرت معظم !

خیلی افتخار میکنیم که ذات والا حضرت معظم مارا بهمچه نصائح و ارشادات قیمتدار خویش مفتخر می فرمایند .

واقعاً ما بسیار خوشبخت هستیم که درچنین عصری زیست داریم که وطن ما در دست رجال وطن خواه و ملت دوست و کار آگاه اداره شده تمام رجال دولت از شخص

کسانیکه برای تحصیل
در شعبات مختلفهٔ تعلیم و تربیه
فرستاده شده‌اند .
صف اول از چپ براست :
جناب میرامان الدینخان
جناب محمد اصغر خان
جناب غلام فاروقخان
جناب فقیر احمد خان
جناب عبد الرحیم خان
جناب محمد رسول خان
جناب عبد الستار خان
صف دوم از راست بچپ :
جناب محمد انور خان
جناب محمد حیدر خان
جناب عبد العظیم خان
جناب غلام عمر خان
جناب عبد القیوم جان
جناب علی احمد خان
جناب محمد اکرم خان .

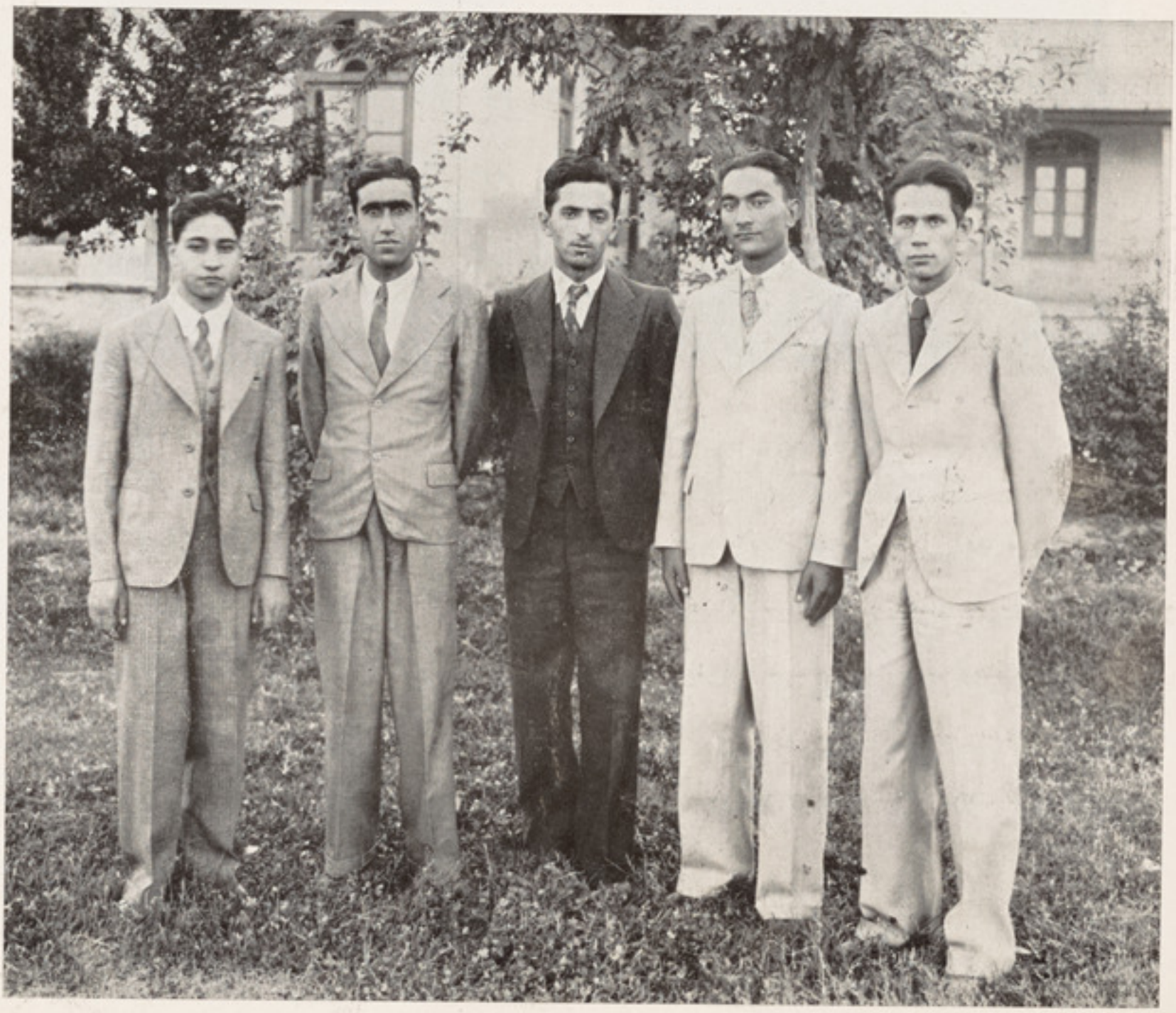

محصلینیکه برای شعبهٔ
پولیس اعزام شده‌اند .
از راست بچپ :
جناب عطا الله خان
جناب عبد الغفور خان
جناب عبد الاحد خان
جناب محمد رفیق خان
جناب فقیر محمد خان

پادشاه ما گرفته تاتمام ارکان فامیل شاهی و ارکان دولت باعشق و علاقهٔ مفرطی شب و روز برای پیشرفت مملکت از صمیم دل کوشیده بسه کوچکترین زوایای ترقی و اعتلای شئون وطن عنایت مبذول می فرمایند .

فرمایشهای حکیمانه وپدرانهٔ والاحضرت را بگوش هوش شنیده وبحضور مبارك اطمینان میدهیم که همواره آنرا در دماغ خود نگه داشته مطابق آن اجرا و عمل نمائیم . در این مورد یك نکته بحضور والا حضرت عرض میکنیم و آن اینکه : ما طلبهٔ که تحصیلات مقدماتی خویش را در خود وطن بپایان رسانیده ایم در تحت توجهات شاهانهٔ پادشاه محبوب ما و پرورش ذات اشرف شما و نگرانی وزیر صاحب معارف چنان یك تربیهٔ را فرا گرفته‌ایم که امروز از برکت آن هر فرد ما الحمد لله خیر شخصی و خیر وطن و خیر ملت خویش را دانسته ونیز فهمیده ایم که وظائف ما بمقابل وطن ـ شاه ـ ملت ماچیست ؟ پس بحضور والا حضرت معظم اطمینان داده میتوانیم که انشاء الله در طول مدت دوری از وطن چنان رفتاری خواهیم کرد که موافق مصالح وشئون مملکت ودرخور نام قوم وملت ما بوده ضمناً رضائیت پادشاه محبوب و حکومت عزیز خویش را نیز کسبی کنیم .

درسابق سعادت را « کمال مطلوب فرد » میدانستند اما امروز این عقیده غلط ثابت شده وبالمقابل مسعود کسی را میدانند که خدمت بیشتر وبهتر به جامعه کرده میتواند ما اولاد معارف وباقی افراد حساس وطن میدانیم که مرگ باشرف به نسبت حیات بی‌شرافت صدبار بهتر است تصمیم ما اینست : یا کامیابی یامرگ وبنابران ازدل وجان سعی خواهیم کرد تادرسایهٔ خدمت بجامعه برای خود هم یك حیات آبرومند بدست آورده و همانطوریکه منظور حضور مبارك وسائر بهیخواهان وطن است درراه عمران مملکت خود سهم زیادتری بگیریم .

پس از ختم معروضات جناب عبدالغفورخان حضور والاحضرت صدر اعظم صاحب یك یك طلاب رادرآغوش گرفته با ایشان خدا حافظی فرمودند وضمناً توسط ع ج وزیر صاحب معارف برای هرواحد از آنها یك مبلغ انعام نقدی اعطاء فرمودند. وازان پس والاحضرت افخم با طلبهٔ مذکور قبل ازسوار شدن شان برموتر ها برسم یادگار عکس گرفتند .

آنوقت مراسم وداعیه باع ' ج وزیر صاحب معارف وسائر حاضرین بعمل آمده در حالیکه والاحضرت اشرف صدر اعظم صاحب از دور این منظره رابدیدهٔ رقت وشعف وصف ناپذیری تا آخر تماشا میفرمودند کاروان عرفانی درمیان جوش وخروش جمعیت بزرگیکه همه برای آنها

محصلینی که برای شعبهٔ اقتصاد اعزام شده‌اند از راست بچپ : جناب عبدالغفور خان «امینی» جناب محمد اکبر خان، جناب محمد اسلم خان (جناب عبدالملك خان وجناب غلام محی الدینخان دروقت گرفتن عکس حاضر نبودند)

دعای کامیابی وموفقیت مینمودند براه افتاد .

بمعیت محصلین موصوف جناب دکتور انور علیخان که آنها نیز برای یك دوره تحصیل دیگر (جهت تخصص در معلمی فاکولتهٔ سائنس) عازم المان میباشند اعزام شده است که درطول راه ادارهٔ هیئت راخواهد کرد تمام نفری تا المان یکجا رفته ودر آنجا اشخاصیکه به المان می‌پایند باقیمانده باقی بفرانسه میروند وازآنجانیز تقسیم شده وهر قسمت به محل تحصیل خود (انگلستان ـ امریکا) عزیمت مینمایند . «اصلاح»

تقسیمات محصلین افغانی در شعب مختلفهٔ علوم وفنون

اسم	شعبهٔ تحصیل	محل تحصیل
جناب دکتور انور علیخان	تعلیم و تربیه	المان
« محمد یوسف خان	«	«
« علی احمد خان	«	«
« فقیر احمد خان	«	«
« محمد اصغر خان	«	امریکا
« محمد رسولخان	«	«
« میر امان الدینخان	«	«
« عبد الستار خان	«	«
« عبد القیوم خان	«	«
« محمد حیدر خان	«	فرانسه
« محمد انور خان	«	«
« عبد العظیم خان	«	«
« عبد الرحیم خان	«	«
« محمد اکرم خان	«	«
« غلام عمر خان	«	«
« غلام فاروقخان	«	«
« عبد الغفور خان « امینی »	اقتصاد	انگلستان
« عبد الملك خان	«	المان
« محمد اکبر خان	«	«
« محمد اسلم خان	نساجی	فرانسه
« غلام محی الدینخان	«	المان
« عطأ اللهخان	پولیسی	«
« عبدالا حد خان	«	انگلستان
« محمد رفیق خان	«	«
« عبد الغفور خان	«	امریکا
« فقیر محمدخان	«	«

یکی‌از ورزشهای نفیس تابستانی

آب بازی

آب بازی درعین حالیکه از وسائل تفریح و تنشیط جسم و روح است ، یکی از ورزشهای بس نفیسی میباشد که روز بروز اهمیت آن در دنیا زیاد شده میرود . گذشته از این آب بازی از چنان سپورت های محتاج الیه انسانی است که بسا اوقات انسان در عمر خود بآن احتیاج شدیدی پیدا کرده ، درین اوقات جان عزیزش بسته به یاد داشتن ویا نداشتن آن میباشد . از اینست که آب بازی را دربین جوانان خصوصاً در تشکیلات معارفی خیلی اهمیت داده ، همه افراد را بآن آشنا میسازند .

خوشبختانه این ورزش نیز در قطار سائر ورزشهای عصری در مملکت ما درین سنوات اخیره اهمیت وانتشارمخصوصی پیدا کرده توجه طبقات جوانان از هر صنف و هر مسلك بآن معطوف شده است. چنانچه وزارت معارف آن رادرجملهٔ سپورت های مهمه جا داده و سائل تعمیم آن را

ورزش درهوای آزاد : جوانانیکه به شئون صحیح خویش علاقهٔ زیاد دارند ، هرصبح درهوای آزاد مقدار ورزش بدنی میکنند ، اما امروز استعمال آلات مخصوص ورزش تقریباً بکلی ازبین رفته وطوریکه مشاهده میفرمائید ورزش‌عبارت ازحرکات آزاد است که با تنفس عمیق توأم میباشد .

در بین شاگردان مکاتب آماده کرده است از طرف دیگر خود جوانان نیز شوق روزافزونی باین سمت نشان داده بطریق شخصی نیز برای یاد گرفتن آب بازی و ورزیده شدن دران کوشش میکنند - بطوریکه در روز های تابستان که بعض از مردمان پایتخت به صیفیهٔ پغمان رفته بودند عدهٔ از جوانان مسابقه‌های آب بازی ترتیب نموده وهریك درین راه مساعی زیادی بخرج میدادند تصاویر یکه ما گرفته ایم هم از همین مسابقات ورزشی شخص جوانان مذکور میباشد . یقین داریم با این توجهیکه عموم طبقات بسوی ورزشهای عصری معطوف کرده اند بزودی بسا سپورت های مفید در مملکت عام و از یك طرف موجبات تفریح و ساعت تیری جوانان را فراهم وازطرف دیگروسائل تندرستی و سلامت جامعه را تقویه نماید .

توسعهٔ تشکیلات پشتو تولنه

پشتو تولنه که نظر به مرام مقدس حکومت متبوعهٔ ما نسبت به احیا وترویج زبان ملی از یکنیم‌سال‌باینطرف تأسیس‌وتشکیل یافته درینمقدر مدت‌مطابق پروگرام‌اساسی کارهای خویش را نظر بایجابات وقت در قسمت ترقی وتعمیم پشتو وهم‌درسائر رشته‌های تاریخی،ادبی، تبلیغی وغیره وغیره شروع کرده‌است که البته هر کس کم وبیش‌ازعملیات‌این مؤسسهٔ عرفانی معلومات حاصل کرده خواهد بود .

چنانچه درین‌مدت‌یك سال‌ونیم‌علاوه بر تحقیقات علمی وجمع‌آوری لغات‌وتدوین قواعد ومعلومات مردم‌شناسی (فولکلور) وغیره که درانجمن بعمل‌آمده ودامنهٔ آن‌هنوز ادامه‌دارد یك‌سلسله کتب درسی برای تعلیمات کورسها وهمچنین‌یك اخبار تعلیمی بزبان پشتو (زیری) وچندین‌اثرات دیگرنشرونیز درتهیه وتربیهٔ‌معلمین‌وغیره مسائل مربوطه بزبان ملی همکاری کرده و باین قسم مدارج‌پیشرفت خویش‌رادر راه پیشبرد واجرای این وظیفهٔ ملی خویش قدم بقدم پیموده است برین وجه چون اکنون خوشبختانه مرحلهٔ اول پروگرام انجمن تااندازهٔ صورت عملی بخود گرفته‌ولازم‌است قدم‌بمرحلهٔ ثانوی خویش بگذارد ازین‌رو بادرنظر گرفتن‌وظائف‌روزافزون انجمن لازم‌می‌شد که‌در تشکیلات‌آن‌نیز تجدیدنظری بعمل آمده برحسب ایجابات آینده ومطابق مقتضیات پروگرام آتی تشکیلات آن وسعت داده شود .

همانست که اخیراً دراثر مجلس عمومی تاریخی (۵) سنبله شعبات انجمن توسعه وبر حسب ذیل تشکیل یافته است .

الف : تشکیلات جدیده :

۱ : تشکیلات‌سکسیون (شعبه) لغات‌وقواعدتوسعه یافته واسم‌آن سکسیون(شعبهٔ)زبان« دژبی‌شعبه » گذاشته شده ودرین دوکمیسیون تشکیل یافته .

الف : کمیسیون لغات وقواعدب : کمیسیون تالیف وترجمه .

تبصره : شعبهٔ تالیف‌وترجمهٔ سابق که‌مرادازشعبهٔ تاریخ باشد ازین پس‌بنام‌شعبهٔ تاریخ‌یاد میشود .

۲ : یك کمیسیون علیحده برای تصحیح وتفتیش تشکیل گردیده که‌علاوه‌بروظیفهٔ تصحیح‌عموم‌نشریات پشتووظیفهٔ تفتیش‌تمام کورسهای پشتورا نیز دارد .

تبصره: برای‌این‌هردوشعبات علاوه براعضای موجودهٔ‌پشتودان که‌درهمین دوشعبه تمرکزداده شده‌اند یکعده‌اعضای جدیدنیز گرفته خواهدشد .

ب : مقرریها وانتصابات جدیده .

۱ : ع مولوی صالح محمدخان مبصر عمومی پشتو در راس شعبهٔ تصحیح و تفتیش .

۲ : ع امین‌الله خان زمریالی سابق معاون شعبهٔ ادبیات به‌حیث‌مدیر سکسیون‌زبان (دژبی شعبه) .

۳ : ع محمداعظم‌خان‌سابق‌مدیرشعبهٔ‌لغت‌وقواعدبرتبه ومعاش‌مدیری بعضویت‌اول کمیسیون لغت‌وقواعد.

٤ : ع قیام الدین خان خادم عضو شعبهٔ نشریات بعضویت اول شعبهٔ تالیف و ترجمه .

جای شکر است

پدر: هزار بار شکر باین ساعت که ترا غرق مطالعه می بینم.

دختر: هیچ جای شکر نیست چه هر قدر این کتلا کها را زیر و زبر میکنم پیر هن (جون کراوفورد) را که دیشب در سینما دیدم در این ها نمیابم.

موتر ران ساده لوح

شخصی به موتر کراهی فرسودهٔ سوار شده چون موتر در راه خیلی بزحمت راه میرفت وفرش هایش همه مندرس شده و ناراحت بود شخص مذکور به کنایه به موتر ران گفت:

– این موتر مود پنجاه سال پیش را چرا به موزه، نمیفروشی؟

– موتر ران که مرد ساده لوحی بود جواب داد: آقا بخداسه مرتبه تاحال امثال شما آقایان محترم همین سفارش را بمن کرده اند اما هر بار که بموزه مراجعه کرده ام، موترم را نخریده اند.

خو دش علت مریضی خود را

می شناخت اما نمی فهمید

مد یر : ا مسال صحتت خیلی خراب میباشد وهمیشه‌از ریزش دندان دردی ودرد اعضا شکایت داری بهتر اینست که چند وقت رخصت تفریحی گرفته بغمان بروی .

کاتب : صاحب ، من هر روز از طر ف شب بغمان میر وم .

* * *

مو تر بیخطر سکودا

ـ ا گر بر خیزم ، موتر چپه نشود

چستان؟

لفظیست بگویمت ا گر باور توست
اینست که نی برا در و خواهر توست
این‌طرفه که با وجود بیگا نگی‌اش
او لاد عزیز پدر و مـــادر توست

چیزیست که‌هر که‌ساخت باغیر نگفت
وا ضح کنمش تا که نیفتی بشگفت
آ نکس که ندانست گرفتش بخوشی
دانست‌هرانکه‌چیست هر گز نگرفت

آ نچیست که داخل‌چوشود ازیك‌در
ا ز سه در د یگری شود زود بدر
این طرفه که باوجود خارج شدنش
با شد به تمام همچنا ن د ا خل در

آ نگل که میانش آب حیو ان دا رد
داند کسی کو طبع سخن دان دا رد
درکابل اول (ك) بآخر (الف) است
آ یا چنین که گفتمت ا مکان دارد ؟

چیست آ ن لعبت هما یـون فر
گاه چون بدر و گاه هلال بود
گـاه در صفحهٔ زمین بـا شـد
گاه د ر قـلـهٔ جبـال بـو د
اول حـرف لام آ خـر لا م
بـاقی حرف جمـلـه دال بو د

یادداشت : هرکه این معماهارا حل کند درشمارهٔ آینده بنامش درج خواهدشد .

عالم مطبوعات

خواطر مصلح و قهرمان کبیر

عنوان فوق اسم یک اثر نفیسیست که خواطر مهم داهی وطن نادرشاه فقید شهید را بایک اسلوب و سبک مخصوص وعبارات رنگین در داخل (۱٤٤) صفحه یکی از جوانان هوشمند وطن جناب محمدصالح خان چون تابلوهای نفیسی جان بخشیده است. اهمیت موضوع کتاب البته حاجت به تذکار ندارد چه یکی از باافتخار ترین ادوار تاریخی وطن عزیز ما را احاطه میکند ـ اسلوب آن نیز بادر نظر گرفتن سبک جدید فانتزی که چندان مقید بحد ودقدیمه ادبی نیست، خیلی جالب توجه بوده، نویسندهٔ محترم روی هم رفته به تطبیق این اسلوب جدید بدرجهٔ کافی موفقیت حاصل نموده. همان است که این اثر آقای محمد صالح خان از طرف شعبهٔ نشریات انجمن ادبی طبع واخیراً در دسترس علاقه مندان گذاشته شده است ـ مازحمات وحسیات این جوان باحس وطن را به نظر تقدیر نگریسته قرائت اثر نفیسش را به همکان توصیه میکنیم. (انجمن)

غلطنامه

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۳	۱	۷	متنابها	معتنابها
٤	»	۱٦	نوری قوی	نوری قواوی
۱٦	۲	۱۹	عربی	عزبی
۱۸	۱	۲۰	دوزخ	دورخ
۱۹	»	۲	دوائب	ذوائب
۲۹	۲	۱۲	عادل	عاذل
۳۹	۱	۲۵	زوتر	زودتر
٤٤	۲	۲٦	غامض	حامض
٥٦	۱	۷	غبترت	غیرت
٥۷	۱	۲	تیبز بیله	تیبزه بیله
۷۲	»	۲۲	انیه	ابنیه
۷۳	»	۲٥	EepegaWra	Tepegawra
۷۳	۲	»	فعل ما	فعلی ما
۷۹	»	۲۳	یك بقه	یك بقعه

KABOUL

Revue mensuelle scientifique, historique, littéraire, publiée par la section des publications et de la presse de l'Académie Afghane.

Abonnements :	ville de aboul	1 an	12 afg.
	Provinces d'Afghanistan	«	14 «
	Etranger	«	10 s.

No. 85 — 21 mars 1938

اعلانات

سالنامه های کابل

سالنامه های سال اول و دوم وسوم و چهارم کابل وغیره آثارا نجمن را ذواتیکه خیال خریداری داشته باشند بقیمت های آتی ازخود انجمن بدست آورده می توانند .

۱	سالنامه سال اول	سنه ۱۳۱۱	در کابل ۷	افغانی در ولایات ۸	افغانی در خارج سه کلدار
۲	« «	دوم سنه ۱۳۱۲	« ۱۲	« ۱٤	« ده شلنگ
۳	« «	سوم سنه ۱۳۱۳	« ۱۱	« ۱۳	« «
٤	« «	چهارم سنه ۱۳۱٤	« ۱۲	« ۱۳	« «
٥	« «	پنجم « ۱۳۱٥	« ۸	« ۹	« «

کلکسیون های مجلهٔ کابل

کلکسیون های سال اول ودوم وسوم مجلهٔ کابل فی جلد درکابل ۱٤ افغانی ، درولایات ۱٦ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

٦ کلکسیون های سال چهارم و پنجم و ششم مجلهٔ کابل یکدورهٔ آن در دو جلد قیمت آن در کابل ۱۷ افغانی ، در ولایات ۱۸ افغانی ، در خارج ده شلنگ .

کتبیکه در انجمن برای فروش حاضر است

۱ -	الفاروق	در کابل	۸	افغانی
۲ -	منتخب بوستان	« «	۲	« ۳٦ پول
۳ -	آثار بودائی بامیان	« «	۳	« ۲٥ پول
٤ -	سخندان فارس	« «	۳	«
٥ -	شعرالعجم	« «	۲	«
٦ -	آثار عتیقهٔ کوتل خیر خانه	« «	۱	«
۷ -	صنعت باختر (بفارسی و فرانسه)	« «		
۸ -	« فضیلت		۲	«
۹ -	مسکوکات قدیم افغانستان	« «		۷۰ پول

ششمین سالنامهٔ کابل ...

با مضامین و مقالات مفیدهٔ تاریخی، جغرافیائی، اقتصادی، نهضتی و اطلاعات رسمی و احصائیه‌ها و غیره و غیره معلومات مفید و دلچسپ در ۷۰۰ صفحه با زیاده از ۲۰۰ قطعه تصاویر رنگه و ساده و نقشه‌ها و ... با قطع و حجم مناسب و زیبا از شعبهٔ نشریات انجمن ادبی اخیراً طبع و نشر شده است در انجمن به شرائط ذیل در دسترس شائقین گذاشته شده است:

در کابل	قیمت فی جلد ۱۰ افغانی
در ولایات افغانستان	قیمت فی جلد ۱۲ افغانی
برای خارج	قیمت فی جلد ۱۰ شلنگ